

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

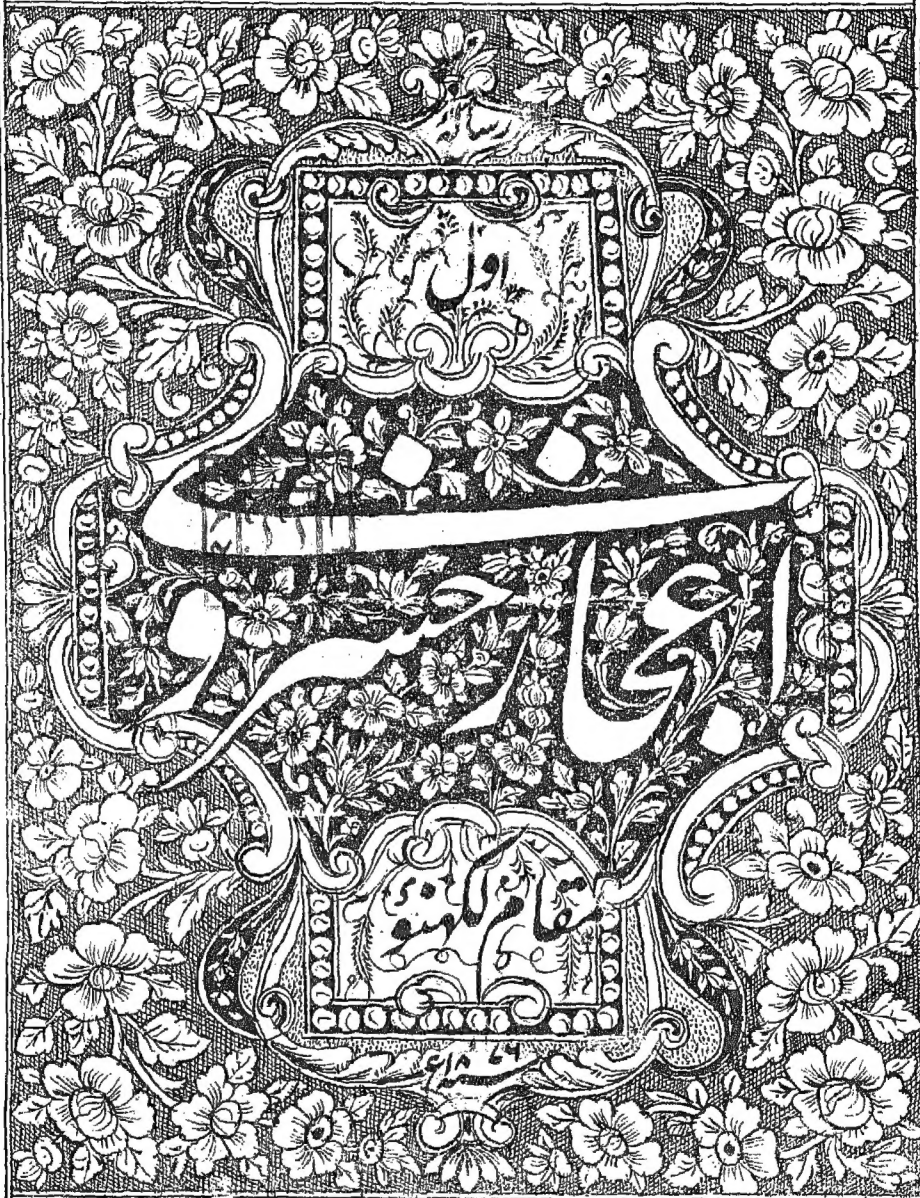
اول و ثانی

A decorative horizontal border featuring a dense floral pattern of small flowers and leaves. Overlaid on this pattern is the word 'عاشقانه' (Ashqaneh) in a stylized, flowing calligraphic script.



در مطبع فیه کتب مطبوعه و کتب گنجینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دَرْ مَقَامِ شَرَفِ
دَرْ مَقَامِ شَرَفِ

حجری که در سواد آن ابداسر قلم گیرد و شنائی که در سواد آن خالک اذان دوات
بازماند نقش بند و بیا چه کاف و نون ورق کشای سپهر بوقلمون را که سرشت
مردم از قلم حکمت اوست و سرشت قلم از مردم هم حکمت او نامه هیچ عبارت
با کتاب کریمش بازخواند و خامه هیچ استعارت در کلام قدیمش حدیثی گفتن نتوان
در سخن کریمیت کمال لسان العقول چه و نه که چه دم میزد آدمی بوالفضل
قادر ملک الملکی که توفیق انی انا الله را بر ورق طلائی در سر که سواد و بیاض سیل و
رولی آن بسط یافته است به قدرت کامل که زود و صانع انوار النور که طاهر و
النجوت و الامر بر ورق نورانی چرخ که نقشش از قوس کوه و در سر بهر آن
شکر است شامل شکر است شکر که شاه غیر و مایه می داند که با لحنی قیام
شکر است که تنزل العزیز الیمیم هست پاک اوست بر آینه
خلق عظیم بالحق شروع کرد و شال شبر تیرا که از دیوانه نشسته و از بی انشا کم
حلیه حال اوست تشبیه و صورت کم فامین صورتی که منقش گرد
شعر تعالی صانع ملک حکیم تصور صفت مالا یصور

این قلم خدایان با شایه و در سر که سواد و بیاض سیل و
رولی آن بسط یافته است به قدرت کامل که زود و صانع انوار النور که طاهر و
النجوت و الامر بر ورق نورانی چرخ که نقشش از قوس کوه و در سر بهر آن
شکر است شامل شکر است شکر که شاه غیر و مایه می داند که با لحنی قیام
شکر است که تنزل العزیز الیمیم هست پاک اوست بر آینه
خلق عظیم بالحق شروع کرد و شال شبر تیرا که از دیوانه نشسته و از بی انشا کم
حلیه حال اوست تشبیه و صورت کم فامین صورتی که منقش گرد
شعر تعالی صانع ملک حکیم تصور صفت مالا یصور

و در سواد آن ابداسر قلم گیرد و شنائی که در سواد آن خالک اذان دوات
بازماند نقش بند و بیا چه کاف و نون ورق کشای سپهر بوقلمون را که سرشت
مردم از قلم حکمت اوست و سرشت قلم از مردم هم حکمت او نامه هیچ عبارت
با کتاب کریمش بازخواند و خامه هیچ استعارت در کلام قدیمش حدیثی گفتن نتوان
در سخن کریمیت کمال لسان العقول چه و نه که چه دم میزد آدمی بوالفضل
قادر ملک الملکی که توفیق انی انا الله را بر ورق طلائی در سر که سواد و بیاض سیل و
رولی آن بسط یافته است به قدرت کامل که زود و صانع انوار النور که طاهر و
النجوت و الامر بر ورق نورانی چرخ که نقشش از قوس کوه و در سر بهر آن
شکر است شامل شکر است شکر که شاه غیر و مایه می داند که با لحنی قیام
شکر است که تنزل العزیز الیمیم هست پاک اوست بر آینه
خلق عظیم بالحق شروع کرد و شال شبر تیرا که از دیوانه نشسته و از بی انشا کم
حلیه حال اوست تشبیه و صورت کم فامین صورتی که منقش گرد
شعر تعالی صانع ملک حکیم تصور صفت مالا یصور

[illegible]

در پرده خدای راست عالمها سته کاینجا بند درم قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گره و عین دوزین
عقل برسدن بر کنگره کبریا سے او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفی هر برگ در سخته مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمال مناسی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فضی سے بنی آدم بکام رسانید که بر اندامی
کاین نعمت گفتار صیت و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب تحسین بر کنگره گان گردانید
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق مالک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
وظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم بجماب یافتند و بعضی را منکسل
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد رزق بند
خویش نه کم کرد از ان یک ذره نه بیش

و در پرده خدای راست عالمها سته کاینجا بند درم قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گره و عین دوزین
عقل برسدن بر کنگره کبریا سے او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفی هر برگ در سخته مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمال مناسی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فضی سے بنی آدم بکام رسانید که بر اندامی
کاین نعمت گفتار صیت و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب تحسین بر کنگره گان گردانید
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق مالک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
وظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم بجماب یافتند و بعضی را منکسل
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد رزق بند
خویش نه کم کرد از ان یک ذره نه بیش

و در پرده خدای راست عالمها سته کاینجا بند درم قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گره و عین دوزین
عقل برسدن بر کنگره کبریا سے او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفی هر برگ در سخته مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمال مناسی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فضی سے بنی آدم بکام رسانید که بر اندامی
کاین نعمت گفتار صیت و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب تحسین بر کنگره گان گردانید
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق مالک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
وظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم بجماب یافتند و بعضی را منکسل
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد رزق بند
خویش نه کم کرد از ان یک ذره نه بیش

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible]

[Handwritten musical notation]

در بیان سوره الفاتحه...
بسم الله الرحمن الرحيم...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...

در بیان سوره الفاتحه...
بسم الله الرحمن الرحيم...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...

در بیان سوره الفاتحه...
بسم الله الرحمن الرحيم...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...

در بیان سوره الفاتحه...
بسم الله الرحمن الرحيم...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...

در بیان سوره الفاتحه...
بسم الله الرحمن الرحيم...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الهدی المستقیم...
سبحان الله رب العالمین...

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in Persian script, likely providing commentary or additional information related to the main text.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the commentary or providing further details.

Handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the commentary or providing further details.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the commentary or providing further details.

و نشانهای
 کنایش فیروزی و دیگران
 جای بیرون آید یا رخصه و این محل
 خ و کسر نصیب دفع هم مناسب خان
 سحاب یعنی دل و دیگر جمع جمع جفت که بعضی بهشت است از کشف
 و قاسوس و منتخف حدشان بکسر ابتدا بر هر حرف و بالضم و انان و بفتح حادثا
 از کشف اللغات ۱۱ و احاطه گفته و ازینخت در پای اعظم محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 یک سنی دارد و محیط یعنی خط گرد خودن که با دلفظ محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 که آباد است و در این خط گرد خودن که با دلفظ محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 محیط یکی از منقحات دائره است ۱۲ و در این خط گرد خودن که با دلفظ محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 و یا به بزرگان و دائره یعنی آنکه در حق یعنی نوزائنده و قطام یا به بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 است بلفظ نازده مناسب است در این خط گرد خودن که با دلفظ محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 بزرگ نوشته و قصر یعنی قاف و سکون یا به بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 یعنی ایوان یا به بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 بادشاه است و قاف و سکون یا به بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام
 و در این خط گرد خودن که با دلفظ محیط یادآورده است که بزرگان و ملاک یعنی بلندی و مقام

[illegible]

[illegible]

روان چون ان
باز چنانکه درین بیت
بیرسخری کمال
دولت عاقل
ششوده بر رضاگو
وایا نبود اندر هنر
همت از آدم باز
تا اکنون از بهار عم
ردوس الخ سربا
از بلند بیایان
آمدند زیر خاک ای
یزدین بیست
بلند بیایان شود کرد
بسبب بر جهان خود

از سبزه عجب
از صفات اوست
و عالی باد صفت
درینده و صفاتی
خوبه
چون باریک
چرخ برین
و منور
و در کمال
جای از سبزه

[illegible]

[illegible]

کتاب جمعیت با خفا و
استغفار از خداوند عز و جل
و از انانی صیقل اندازند و در این کتاب
باز آنکه اصل این کتاب است که در این
نسخه موجود است و در این نسخه
در این نسخه موجود است و در این نسخه
در این نسخه موجود است و در این نسخه

[illegible][illegible][illegible]

سینه ما را از این آتش
 دور بگردان
 که در نزد اهل
 بیگانه نشین
 جرات نامش
 خسته از این
 قوا را غلظت
 و پادشاهی
 بخت آراسته شده
 حضرت ابوالکلام
 غفور و مودود

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصى بن كلاب بن مره بن كنانه بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

[illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten marginal notes in Persian script, located at the top of the page, likely providing commentary or additional information related to the main text.

و ستون انبیاء خمسہ اسلام باد اولیاء از نسیم عید خصل حاصل و اعدا را به مرتب غرض دار
از غیب سیم در دل شعر برآمده ایچازه البرز الشاه و شوق علی التصفی صفی الشاه
و اخلاف خلافت که جوهر و الفکار شاهی و قاطع غورات ماتناهی اندر یک یاب
نجات و دولت و حلیه فتح و نصرت آراسته با و بخت و حرمت اولاد محمد مصراع
آنها که گرفت بشمشیر ما نرا به حدیث تا جدار عهد نگری نسبت این پنج و آخر
سپید دم که شمس فلکی سواد شرب را بیافس میکرد و شکیا مشرقی در سواد او فرو برد
و آن سواد مظلوم اندک اندک برورش میشد همچون کلک شهاب بهر طبع القلم مرد و یوان رو کا
جریان مینمود و در آن دم بنده خسر و بسیر سخن تسخیر عطار و میکرد و حالیکه قلم او از داد
از جزا کر بسته در سید و بر سر آینه زانوی من بوسه زد و برای تعظیم آن آینه نقش
در خوشنقش کشید کلک کتاب با آنکه سرگشته بود و بود پیش او نیم قیامی محب آوا
Handwritten marginal notes in Persian script, located on the right side of the main text block.

Handwritten marginal notes in Persian script, located on the right side of the main text block, continuing the commentary or providing additional context.

Handwritten marginal notes in Persian script, located at the bottom of the page, likely concluding the commentary or providing a final note.

[illegible][illegible]

دارم مصحح گردید بری هست خورش خوش باری : انیک اینست قبول
چون از آن جواب ترش دندان بودسم کند گشت و از اوراق عطار در برگ آن نیام
که دنانهای قلم را سیاه گرداند گفتم درین خجالت قلمم بین دندان سفید خواهد کرد و بعد
بر برق کافوری خویش رنگ مشکین قندیل بوی یادگار آورددم و طبع راجب است
مدح خلافت تبیل داد اکنون چون ضمیر ملا در برین مهم بزرگ میزدسته انیک اینک
لطائف بروق کشیدیم که مشتری پیش آن جالب پاری کند و نورای کوکلب را سواد
من بجای خاک باید ریگدازد بلکه مردار اینهم را باید سوختن : چون در وقت
برین خطر ترین سختی نسبت از شاهی و خطا پادشاه اگر چه علو مرتبت
این آب برتر از آن است که اوصاف آسمان گردست جرأت با ذوال صفاقت

کتابخانه عمومی آستان قدس
تاسیس شده در سال ۱۳۰۲ هجری قمری
در محله کهنه بازار تهران

این کتابخانه از جمله مراکز علمی و فرهنگی است که به منظور حفظ و نشر آثار ادبی و تاریخی ایران تاسیس گردیده است.

از جمله آثار موجود در این کتابخانه می توان به دست نوشته های مشهور، نسخ خطی قرآنی و کتب نفیسه اشاره کرد.

این مجموعه با بهره گیری از روش های نوین دیجیتال سازی، امکان دسترسی آسان را برای علاقه مندان فراهم کرده است.

برای اطلاع بیشتر از خدمات و سوابق این نهاد ارزشمند، مراجعه به وبسایت رسمی آن پیشنهاد می گردد.

شماره ثبت ملی کتابخانه: ۱۳۸۴۵۶۷۸۹۰

تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳۸

تلفن: ۰۲۱-۱۲۳۴۵۶۷۸

وبسایت: www.astanqods.ir

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عزیز و ارجمند

باز و فراتر از او جلوه کرده گردن تابان الطاعت رس گلوئی نشان شده تا همچو
باقیدر قبه در لایقه انقیاد و در آینه شاد و صید انقضای صید آقاها + اقباله صید
جباله حاصیان قنیه جوی از بهیبت لرزانده او در حمایت تیغ او او فدا ده چو
سرازدگان برهنه که از دردی سوی آفتاب گریزند سایان آب جوی از سوز
حال خود جانب یاری کنند او دیده همچو گراخور دکان تشنه که از عطش سوزنده
آب شتابند همیشه یاد بر خجیات آن دریا که گشتگان جهان آبجو
نسبت از خورشید شاه است اینجا بذل و عطا را خود سبحان الصمد
توان کرد که صفت نتوان کرد اگر فی المشی عطا در حق المالک کرد نیست میگو
گفت اعطی المالک بلکه فرمود اعطی لک الف کاهرا و از بسکه مال جامع مال از ناله گرام
باز و فراتر از او جلوه کرده گردن تابان الطاعت رس گلوئی نشان شده تا همچو
باقیدر قبه در لایقه انقیاد و در آینه شاد و صید انقضای صید آقاها + اقباله صید
جباله حاصیان قنیه جوی از بهیبت لرزانده او در حمایت تیغ او او فدا ده چو
سرازدگان برهنه که از دردی سوی آفتاب گریزند سایان آب جوی از سوز
حال خود جانب یاری کنند او دیده همچو گراخور دکان تشنه که از عطش سوزنده
آب شتابند همیشه یاد بر خجیات آن دریا که گشتگان جهان آبجو
نسبت از خورشید شاه است اینجا بذل و عطا را خود سبحان الصمد
توان کرد که صفت نتوان کرد اگر فی المشی عطا در حق المالک کرد نیست میگو
گفت اعطی المالک بلکه فرمود اعطی لک الف کاهرا و از بسکه مال جامع مال از ناله گرام

گرفته و لهای از نزد چون خون از زو چو می بزنند و از یک سیمینمای مستطش شربت آبی از
سیمهای چون آب روان بگیرد و بخیلان سیه رو که بر عقیق سرخ برسان و دو بر
کرزیدندی از لعل آتش بر یاقوت نارود و مانند سیاه آتش بگیرند شعر الله حفظ
ذاریف بسطه لیفز من جبل الیاقوت طلماب نسبت نگر از چهار عنصر
با چندین اوصاف شامانه خواص شریف او بر همه قانون حکمت خشی چون جبر
پخته کار نه جهان سوز و عفوئی چون طبع بادی گرفت نه غبار انگیز و خلقی بر برزخ آب
مایه لطف نه موجب غرق و بنی بمثل معدن خاک خزانه ریزی نه فروزنده مال
همه ثابت این وصفها چون ثوابت نه گردان چو عنصر زحالی سحالی
نسبت
ز سپهر و انجم است این صانع انجم و افلاک تعالی و تقدس تاج ماه بدر و

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

لا اله الا الله
 العظمى مغاير لما كان واقع المراد او مصلحا بها
 بينا ان المراد هو صفة الوجود والبرهان
 والعبادة
 واما في قوله
 لا اله الا الله
 العظمى مغاير لما كان واقع المراد او مصلحا بها
 بينا ان المراد هو صفة الوجود والبرهان
 والعبادة
 واما في قوله
 لا اله الا الله
 العظمى مغاير لما كان واقع المراد او مصلحا بها
 بينا ان المراد هو صفة الوجود والبرهان
 والعبادة

و چون سبب دیوان التماس القصه چون از سبب حبس بیان بیرون آمد
 از اینجا که اهل بیت فتنه آدم بن ربه گمات حاصل کرده بود باز تشریح کنم چنانچه
 از این سبب و گشت و از حضرت ماکان که بشغل دیوان التماس مشغول گردانند
 و از این سبب و گشت و از حضرت ماکان که بشغل دیوان التماس مشغول گردانند

با هر روز مصون نامه آقا خا قنا الله لسان من طبعه بر روی استی او و چنانچه
 از الف یا لا و اولاد طهارت و کت که منافی آدم و حیف عالم راست کرد و چنانچه
 کار گزاران تبلیغ و رسالت را از خطر و بطین منشور نسبت فرستادیم هم هم را و او به

رانگونی که بر می در ستانند و توقع او گشت علی است و در این باب
 بین اینها بعد از آنکه جوایز و جوایز هر طبقه آنها شد نسبت نظم کارشناسان
 ایشان خود برگز قافیه و می با ستانند و فیضیکه از بقیه تجار و می میزد در بکار

سمر اردمی اور دندوشنگان لال طائف را ارد میگدانیب نذر این چاسے

دارم عصم شکر خسانی و در هر دور نوش رسا نیسیا خانی

[illegible][illegible]

[illegible]

و شریانی چند معاشران معاصر را میداد و میخواریانید و میخورد و میگفت شعر و قیام
گفتا کاضیان راجح و شربنا ما و فی الترب ثمان نسبت سحر و قصه
تا هنگام سحرکاری مادر رسید جماعتی که درین کار غریب ایشان صادق بود
رقیة اقلام خویش پیش موسی طبعم میداشتند و غصه نیم نخل الیهن سحرهم
تسلی من نیز از آنجا که معجزه کلمه و سحر عصا و کلکم نهادند آن شعبان برادر کا
می آورد و هر چه سر مینهادند تفسیر فالقی السحرة سجد از خطهای پیشانی ایشان
واضح میگشت القصه هر بار که کاغذ بردست میکردم دیدم و هر که از آنجا
مصرود این بنظراره فلک جانورم رسید رانما تترکانها جان سحر میکردم
از نیکی و نسیبی من سحر و همه عالم بد عابد جاودان آمده در دعوی گاه راست گوی
رهبی از خامه عصا و تفت غیب میداد و آنرا لا تخف انک انت الا علی نسبت

[illegible]

[illegible][illegible]

بر روی چای آید جوهر فروخت که آری کجایم از انجا التماس میباید نمود تا جا قلم رسی
ازین حروف با فخر تراوید و البس داد که آخر قلم مانی خود را خشک نعل میسازد
ابر نیسانی را شاید که با سبک منسوب گردد و مایه که از خون من در پانی در کنار
مصع خوش خوش بیکار بر سر چیده کن نثار نسبت زکات
و قلم من قلم گشته از سر سودا سر در که بیان دوات فرود گشتم
در کدام سودا فرو شده او آواز داد که بناد و برداشت من بردست
و ترا از روش من علمی شام که من فی خشک و بیشتر در کفها با ششم و در قهر
خواصی نتوانم نمود که بمصداقت لایوی خوش آب رسم نام جو ایزدی که هم از اول
کاتب و صابر من نبشته و بدین سر نبشت هر چه از سر زبان حاصل کنی
باشارت تر با اینار و انایان سازم خید که از چنان گوی شریک و دو چرخ می برین بچک
حالت خوش دارم و خوش از انجا التماس میباید نمود تا جا قلم رسی
ازین حروف با فخر تراوید و البس داد که آخر قلم مانی خود را خشک نعل میسازد
ابر نیسانی را شاید که با سبک منسوب گردد و مایه که از خون من در پانی در کنار
مصع خوش خوش بیکار بر سر چیده کن نثار نسبت زکات
و قلم من قلم گشته از سر سودا سر در که بیان دوات فرود گشتم
در کدام سودا فرو شده او آواز داد که بناد و برداشت من بردست
و ترا از روش من علمی شام که من فی خشک و بیشتر در کفها با ششم و در قهر
خواصی نتوانم نمود که بمصداقت لایوی خوش آب رسم نام جو ایزدی که هم از اول
کاتب و صابر من نبشته و بدین سر نبشت هر چه از سر زبان حاصل کنی
باشارت تر با اینار و انایان سازم خید که از چنان گوی شریک و دو چرخ می برین بچک

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

و بار یک بینی عید
 از آن در سر متعجب
 سری دیگر است
 از تیزی طبع سرخ
 عاقبت موی در
 زلف لیلی که باز
 که آن پیریشانی چید
 طبع یقی خیارچ و ک
 و هر که دلهای
 زبانیان
 سوادش
 در بر دولت
 از زبان
 کینه
 خفت
 شندی
 و شادان
 سوزن
 و دلا
 و سری
 و نام

نماد مصنف کتب بای
 وفاداری است به الدین جابر بن سلمه
 ترجمه احیاء ۱۲۱۳
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب

محمد غزالی است و ترجمه احیاء از انام متبحر محمد الدین جابر بن سلمه است
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب

نماد مصنف کتب بای
 وفاداری است به الدین جابر بن سلمه
 ترجمه احیاء ۱۲۱۳
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب
 این کتاب از مصطلحات لغت است که در کتاب

برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست

برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست

برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست
 برمان در لغت نیست

[illegible]

کرمه سینه زده و زنده
 چون در آن روزها که اینها
 آفتاب بر آن می نشست
 روزگار به هر چه می رسید
 از رساله که می رسید
 سقینت به هر چه می رسید
 غیاث اللغات به هر چه می رسید
 آفرین به هر چه می رسید
 سوره به هر چه می رسید
 وقت ضعیف به هر چه می رسید
 در رساله که اول
 کرده بودم وقت پیدا
 بعضی یکم از کشف حاصل
 حاصل یکم از کشف حاصل
 بعضی یکم از کشف حاصل
 آمدن و سه ای و جای خود
 جمع و منزلت و از آن فرود آمدن
 و لفظ سال در رساله مناسب
 نسبت ۱۲ سال عین عبادت
 ایام است و معنی آنکه چهار
 آراسته نشود و ۱۲

[illegible]

خبرست نسبت فصل و لفظ و حرف و قلم بدانکه

غواص نه طریقہ کہ در سیاهی و سپیدی حکم آن جاریست چون

منفع و مشح بالافروخوانده شده اکنون طریقه و بهم که خاصه

بندہ بہت بنظر بصرت ملحوظ باید گردانید تا روشن گردد کہ این

عجرات الطیفه و احد و صم است حد و از حد و ف

کتابخانه عمومی آستان قدس
کتابخانه عمومی آستان قدس
کتابخانه عمومی آستان قدس

پس ازین سه چیز دانی ازین ^{بالکمال} علم دست و علم کمال

برای بنده در حیره کرده سمع حاصل المده فی الفصل هسی بنده و المده
فی الفصل العظمی از انچه که در این مکتوبه مذکور است

و الفصل العظمیٰ ارا بخت که این طریقہ منجھ فرماید است و رسالہ

معجزه آن از دوحی خفی حالی خطاب این ترسل رسایل الاعجاز
 اسی مقابل ۱۱

از آسمان فرود آمد از صیر ملک من آن مایه یابد این خطاب
 ای از بالا بر رخ

کمز میں پیش رفتہ یعنی باز ہم پر آسمان پر القصہ پر ان خط کہ ترتیب
اسے از زمین مالاہ آسمان ۱۲

کتاب بابواب و اقسام و فصول میکند ترتیب این کتاب

هم بر نسبت نام بر سازه و خط و حرف بنیاد کرده شد

خطاب این که
فرمانده از کشتن
از کشتن در راه

[illegible]

البواب جمع باب اقتسام جمع قسم ۱۲ فصول جمع فصل ۱۳ ارباب اهل حظ و حظ بعضی نوشتن و حرف معروض

مجلس است. بارانی و کما. مراد از سخن من. لفظ علی یار الله. سکون قاف. که برای پند و حد و جمع. بیای و حدت.

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

و احوال نفسان عبادت از غم و نوم
و خجسته است و با کسر رود
از چیزی گردانید و دانست

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

برای تحقیق لغت خام در خانه و برای ترسی لغت چاشنی و برای گواران گوارا و برای احضار لغت و لغت
 ۱. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۲. الش زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۳. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۴. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۵. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۶. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۷. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۸. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۹. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان
 ۱۰. زبیر بن شدت شاه خام از دوقض خیال به زبان

[illegible]

گردن و فخر السیاحان
 طعم استعمال کنند از غیثات
 ارادت و شوق کشف
 از طعم و در خوردن
 لفظ خورد و خوردن
 لیسام
 نیک و زینب از کشف
 کنند از با ک
 همه لذت و مزه یافتن
 نخب طعم و مزه یافتن
 از با ک

باید که در این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

تا چنانچه گشت به پیش تا زین ریزه های لذت یکبارم نصبت خوارانی که در لطافت
 چاشنیهای قدیم اشباعی تمام نموده اند جای گیرد و در بر نواله ذوق باد و
 دو مغز و خرمای دو پوسته بچشند و لذت فو که همایشه تن در بنجیای
 و ندان خرد فرو رود و بر حلاوت این نواله های خفیب که منعم بحق گفته کرد
 بن سپرده است بکجه نشیده و سن صلاهی عام در داده ام بهم زبان ایستاد
 گوای تواند او بلکه سوگند تواند خورد شعر و اندیشه الرحمن ما ذاق الوری
 فی ماضی من مثل ذاک المطامع حروف چهارم در گستن جامل
 ازین مخدیره و هم از سلاک نظم ملکش سوار پوشانیدن نسبت پیرایه
 چار نسبت دیگر باز در در عبارت متر سلاسه چون رشته در مروار
 بدر خرمای بار یک در رقم بعضی شریافته از و شاح نظم مستغنی مانده
 حروف سیکه از زیباترین خود صحت آج زیور نباشد و در بعضی حلیه نظم

چون اشباع در صلاهی شادمانی...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...
 و این کتاب...

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

تقصیف بمزاج تالیف بدل گردد و تصنیف صرف نماید پس آن شراب
مانند خمری باشد فاسد که از شکر چاشنیش دهند از تعلیل آن مدام حبس
مصرع زرا بنود عمل ^{بط} بحر عمل نسبت خورش سوم آنکه بر رقیق اوراق
^{بط} از برای آنکه اگر
و گیران خود را بریزه چینی انگشت نما کرده باشم من که از یک دیگ حکمت
خویش میتوانم که بچندین الوان غذا با رزق پنجه و مالج برآرم و در
صحن زمین بلکه بر نه طبق آسمان کاسه سخت دماغ من رسیده
بخت نباشد اینکه در اندیشه جادویم که از خوانش نام کسان را صلاح
تقصیف فقط پس خویش فرض گردانیدم که چون آب رویت خویش
بالکسر این اشیاء ۱۲
ارم از خاک و گیران تمیم کنم اینک سنت تقصیف را که مجتهد ^۹ امام علی ^{علیه السلام}
اشته اند لا جواز سلق زرم ماطر قی بنده علی ^{علیه السلام} مذمبی باشد که مقتدا
مأم سازند نه امام که نوذا معلوم + بل امامی ز خطا مامعصوم +

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

اطلاق کنند
بسی طبله خام را اینجا
بمنی ظرفی قرار بود
که عطاران اول را
بگردد و هنوز از کار
نمانده باشند و در
عطری نهند و در
و از نو بر آرد و در
۱۵ قوه اشام کرد
بمنی بود و در لفظ تمام
که در اصطلاح عرف
حقیقت خوانند و در
است در وزن
اشعار مینویسند
مناسب تر است

مسئله اول
در بیان
که در این
مسئله اول
در بیان
که در این
مسئله اول
در بیان
که در این

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

مسئله اول
در بیان
که در این
مسئله اول
در بیان
که در این
مسئله اول
در بیان
که در این

غالبه عجم بیرون آید این نیز علاحه معجونی غریب و مشهور می بدین
وضع شده گوی منشور نیست معطر که طیب آن تا بح

منشور نشود و اقلام و داند و دوسان آن تراش را بریزد این
قیامت ۱۲

قیامت مجمره عطر نهند یا خود غنچه است تازه و تر از شعبه خامه کاتب
بالکسر سوم و چهارم مقتضی عود سوز ۱۲

شگفته که اگر از هوای بهویت باد قبولی بروی و زوهر این که بشام گوی
قبول هوا می شود و اگر نگیرد ۱۲

لطائف اختصاص یابد شعر اشعار رب بن عجب است حضرت + الورد
شکست و اگر واضح تنطق + چون در جزو حریر عقیقه به نیز این ترسل از

نظم عربی نیز شمه در بایست بود و کاتب از خالیه عودی دام عمارت
و تضمین دامن صایف خود را بر چیده پس عطریانی که از نخست

در صلایه یاقوتین جگر سوده بود و در پرده رقیق دل بختیه عطاران
در تطویر این طبله خام بکار آمد و جای بجای از نظم عربی در وی اشعاری

و کسوت حریری مخدرات بدایع را معطر کرد و انب حقیقت است
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته
در این خط میسراند و صوفیان شایسته

[illegible][illegible]

میخیزد و غش می شود
 به مشک که در کاسه
 نشسته و در کاسه
 قند از آن
 بوزن نان
 برهان که در کاسه
 نوشته که در کاسه
 شایان از آن
 نیست از آن

این خیال نیست خنده و دین نهر
 در لاش یکجمله و خواب شیراز
 چو چشم من همه شب خوابدار
 بخت و خیال از گشت
 تویند اند خواب اندازم
 که هر محبوب گوهر کلمه نیست
 که هست نشسته تویم بخیر
 از شوق خورشید و شمع
 زین پیشانی دارده است هر
 صبحگاه و صبح و از این
 و میکند آینه را
 بر پاره چون دیوانه گان
 شوق از دست میزد آینه را
 دیدم از روی آینه را

موضوع و مفصل پیش نظر ناقدان خواهد گذشت انشا الله تعالی
جملگی خزان مقصود و مصنوعات قدیم برای تجلیه این طرز گزیده و
سندیده بیرون آورده شد و صنعت ست یکی ایهام و دوم
خیال و جوهریان سخن را روشن که ایهام بچهری ماند مصفا که درو
از دو جانب روی بنماید بلکه از چهار جانب نیز و خیال لطافت
پیش از ایهام دارد اما آنرا بلواوی مانند توان کرد که در وی یک جا
صورت معاینه بتوان کرد و سوی دیگر نیز چیزی دیده شود بدین
جوهر در نشان این گنجینه را مالک کلام و از هر نوع تشبیه
غریب و استعارات بدیع و سبالتهای عجیب و معنیها
و قسیتی بیرون خیال که از خیال بیرون باشد و در ندرت از لعل
نفیس و گوگرد سرخ نایاب تر در اشئای برست یاس
خیالات جای بجای چون یا قوت و زمردی که در سلک مروری
برای زیبائی و رفیت در کشنده در کشیدم و صنعتهاست که خاص وضع
بدنکار است بدیع تر از مروری خواص که مصرع

الکشف الکون
الکشف الکون
الکشف الکون
الکشف الکون

11

درین عصره سهل و نامهورار رخه گشتند و جزوهای کتاب را
بانتساخی بزرگ گردانند در خواست است که در کتاب
این جریده طریق تصحیح و اتفاق تا حد امکان واجب دارند
و کاتبی را بوجه کتابت سیم دهند که روی سیم
م روی سیمین کاغذ را از جوهر صحت بر صیغ و
درین عصره سهل و نامهورار رخه گشتند و جزوهای کتاب را
بانتساخی بزرگ گردانند در خواست است که در کتاب
این جریده طریق تصحیح و اتفاق تا حد امکان واجب دارند
و کاتبی را بوجه کتابت سیم دهند که روی سیم
م روی سیمین کاغذ را از جوهر صحت بر صیغ و

[illegible]

Handwritten Persian text, likely a manuscript or letter, featuring dense cursive script. The text is arranged in several horizontal lines across the page.

اف

[illegible][illegible][illegible]

و برب از انبیا اندک
 باقی مانده در این بیت خواهد شد
 سه فرخ انگشت بارگه را با دست
 باز از خدوچ بدارش از انبیا
 هم نشنید سخن را بیکد گفت
 بسن جمله سخن را بیکد گفت
 از آن و بختین سخن ترتیب
 داده و در امثال این مقام
 که میسر طرز و طریق و عنوان
 بگرد میباید که بسن
 خوانند و در کس باشد از این
 بسن چو بی بخیر و بدی
 که بیان دو کس باشد از این
 بیکد گفت از کشف استاد
 و برب از انبیا اندک
 باقی مانده در این بیت خواهد شد
 سه فرخ انگشت بارگه را با دست
 باز از خدوچ بدارش از انبیا
 هم نشنید سخن را بیکد گفت
 بسن جمله سخن را بیکد گفت
 از آن و بختین سخن ترتیب
 داده و در امثال این مقام
 که میسر طرز و طریق و عنوان
 بگرد میباید که بسن
 خوانند و در کس باشد از این
 بسن چو بی بخیر و بدی
 که بیان دو کس باشد از این
 بیکد گفت از کشف استاد

وهم گن بهگار و هم دوست جانی یا نویسند که شادی مطرب
معنی آن دارد که او را شادی توان خواند درین نیز سه معنی تمام خیز
اول معنی عربی الشد و سرد و گشتن و شادی گو و دوم
شادی بخت و سوم شادی نام و در آوردن این الفاظ که دو
معنی عربی و یکی پارسی زاید چنانکه جانی یا یک معنی عربی
و دو پارسی خیز و چنانکه شادی یا یک معنی عربی و یکی پارسی
خیز و چنانکه نامی فائده است حاصل طبع بنده بغایت غریب
باز سنایم تا نویسد گمان نامی را فائده جانی بجاصل آید
فائده اینست که چون لفظ عرب عاریتی است که در پارسی
برای زیب و زینت و در می آرند باری زیوری باشد
مشکل میان عربی و پارسی نه آنکه عاریت مطلق
اگر معنی پارسی غالب آید آنرا بر حکم غلبه پارسی گیرند
و اگر هر دو معنی برابر خود جانبین شرکتی بمساوات ثابت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

فلان در آتش چون تیر در رود که روی در تابد به ماهی که کم اطلعت او
 تاب نه رسد به نور روی اربلند شود تا به رسد به لفظ بر نیز مژده بسیار
 و بد چنین که هر که درخت بپای نهال که در عاقبت بر خور و در رئیس شهر
 خبر باغهای بر پیشتر رسد تا کی بر خور اید رسید در باغ فلان درخت
 نعلک بسیار است بر از آن بیشتر فلان عروس فلان شاه هر دو
 چون دو تخیل بر نارسد از آبی باغبان در باغ کل داری در خانه
 بروی سفینه فلان را بر کنار که فتم بحری بود که در بر آمد فلان که آن سوار
 بر آبی لاغر سوار شد اما گرفت آن سوار که بر یک اسب پر نشسته
 و جنیت افشاده بر در بر کن شمس و خیم بیک بر آمده اند فلان مبار
 چون در رزم بر آید مریم پیش او بر نیاید به سده هر که در دریای
 معرفت فرود فتند که هیچ جای بر نیامدند شاخا ز دهن
 و چندین پروا و هنوز بهست باقی نهیم زانکه در است سیر شود به از لفظ بار نوید

فلان در آتش چون تیر در رود که روی در تابد به ماهی که کم اطلعت او
 تاب نه رسد به نور روی اربلند شود تا به رسد به لفظ بر نیز مژده بسیار
 و بد چنین که هر که درخت بپای نهال که در عاقبت بر خور و در رئیس شهر
 خبر باغهای بر پیشتر رسد تا کی بر خور اید رسید در باغ فلان درخت
 نعلک بسیار است بر از آن بیشتر فلان عروس فلان شاه هر دو
 چون دو تخیل بر نارسد از آبی باغبان در باغ کل داری در خانه
 بروی سفینه فلان را بر کنار که فتم بحری بود که در بر آمد فلان که آن سوار
 بر آبی لاغر سوار شد اما گرفت آن سوار که بر یک اسب پر نشسته
 و جنیت افشاده بر در بر کن شمس و خیم بیک بر آمده اند فلان مبار
 چون در رزم بر آید مریم پیش او بر نیاید به سده هر که در دریای
 معرفت فرود فتند که هیچ جای بر نیامدند شاخا ز دهن
 و چندین پروا و هنوز بهست باقی نهیم زانکه در است سیر شود به از لفظ بار نوید

فلان در آتش چون تیر در رود که روی در تابد به ماهی که کم اطلعت او
 تاب نه رسد به نور روی اربلند شود تا به رسد به لفظ بر نیز مژده بسیار
 و بد چنین که هر که درخت بپای نهال که در عاقبت بر خور و در رئیس شهر
 خبر باغهای بر پیشتر رسد تا کی بر خور اید رسید در باغ فلان درخت
 نعلک بسیار است بر از آن بیشتر فلان عروس فلان شاه هر دو
 چون دو تخیل بر نارسد از آبی باغبان در باغ کل داری در خانه
 بروی سفینه فلان را بر کنار که فتم بحری بود که در بر آمد فلان که آن سوار
 بر آبی لاغر سوار شد اما گرفت آن سوار که بر یک اسب پر نشسته
 و جنیت افشاده بر در بر کن شمس و خیم بیک بر آمده اند فلان مبار
 چون در رزم بر آید مریم پیش او بر نیاید به سده هر که در دریای
 معرفت فرود فتند که هیچ جای بر نیامدند شاخا ز دهن
 و چندین پروا و هنوز بهست باقی نهیم زانکه در است سیر شود به از لفظ بار نوید

فلان در آتش چون تیر در رود که روی در تابد به ماهی که کم اطلعت او
 تاب نه رسد به نور روی اربلند شود تا به رسد به لفظ بر نیز مژده بسیار
 و بد چنین که هر که درخت بپای نهال که در عاقبت بر خور و در رئیس شهر
 خبر باغهای بر پیشتر رسد تا کی بر خور اید رسید در باغ فلان درخت
 نعلک بسیار است بر از آن بیشتر فلان عروس فلان شاه هر دو
 چون دو تخیل بر نارسد از آبی باغبان در باغ کل داری در خانه
 بروی سفینه فلان را بر کنار که فتم بحری بود که در بر آمد فلان که آن سوار
 بر آبی لاغر سوار شد اما گرفت آن سوار که بر یک اسب پر نشسته
 و جنیت افشاده بر در بر کن شمس و خیم بیک بر آمده اند فلان مبار
 چون در رزم بر آید مریم پیش او بر نیاید به سده هر که در دریای
 معرفت فرود فتند که هیچ جای بر نیامدند شاخا ز دهن
 و چندین پروا و هنوز بهست باقی نهیم زانکه در است سیر شود به از لفظ بار نوید

موقوفه من است
بدر از غنای ۱۲ عرض بالغه ظاهر
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

پیش ازین بر طبق عرض آید از در نیز رسته های بسیار کشاید از ترسیم
فراوان لطائف موج زند امثال این چندین لفظ دیگرست در باب
که هر یک علیحدّه خزینه دار و منفه **سوم** در تراشیدن الفاظ بگوید
کن و گم برون آر **حرف سوم** در تراشیدن الفاظ بگوید
مترق ازین لوح و استعمال الفاظ مصطلح و لطیف اینک
این نسبت در دو گری الفاظ بگوید و مترق که در الواح
اتشای معتبران کتابت کم آمده باشد و کنده ناتراشیده مانده
چنین که امتیخ و انتیال و اعتصار و تصافق و تطارق و انتال
این دیگر در تراش کار این طرز هیچ کاری آید و بعضی کلمات
که استادان براعت آنرا عمده کار عبارت داشتند اند چنین که
حت و تشبث و شجاج و عجاج و تحوائق و طواریق و دیگر آنچه
ازین بابیت بود چون این همه کلمات از آنهاست که هم
از حل ترسلان یائمه فصاحت یابد و بالکراخ خیالات

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رارگی و استانی و متاع و غنای

باز خواند اگر جای بر سبیل ندرت باستانی که مناسب این صنایع
 بود و در سلسله بر بست در باب این طریق در آید در آن باز دا
 نیست ماند الفاظ کیه و به اصطلاح چنین که مثبت و موتهبت
 و عزت و فکرت و مشش این دیگر کلماتی که از استعمال
 بسیار برستان تخته رنده زده که بسبب لمس پیایی
 هر دستی لطیف گردد و بلطافت از در آن شده باشد
 که قلم را از آن آسودگی حاصل آید چون نقش بندی عبارت
 بر این است از آوردن آن چاره نباشد باز بعضی الفاظ
 عربی که پارسی ندارد چنین که دولت و حشمت و کریم
 و تخت از بس که بسیار مصطلح گشته است گوی آسمان
 مشترک عربی و فارسی چنانکه اگر تخت عربی نویسد عربی
 بود و اگر با و تا و پارسی بنده پارسی باشد راست
 بدان بیشتر که در از ماند که در دو چشمه سقف نهند هم از
 سوی راست آید و هم بدان جانب بیشتر ازین با
 الفاظ را در یاد آورد و تا شبهه عاریت عربیت کمتر باشد

باز خواند اگر جای بر سبیل ندرت باستانی که مناسب این صنایع
 بود و در سلسله بر بست در باب این طریق در آید در آن باز دا
 نیست ماند الفاظ کیه و به اصطلاح چنین که مثبت و موتهبت
 و عزت و فکرت و مشش این دیگر کلماتی که از استعمال
 بسیار برستان تخته رنده زده که بسبب لمس پیایی
 هر دستی لطیف گردد و بلطافت از در آن شده باشد
 که قلم را از آن آسودگی حاصل آید چون نقش بندی عبارت
 بر این است از آوردن آن چاره نباشد باز بعضی الفاظ
 عربی که پارسی ندارد چنین که دولت و حشمت و کریم
 و تخت از بس که بسیار مصطلح گشته است گوی آسمان
 مشترک عربی و فارسی چنانکه اگر تخت عربی نویسد عربی
 بود و اگر با و تا و پارسی بنده پارسی باشد راست
 بدان بیشتر که در از ماند که در دو چشمه سقف نهند هم از
 سوی راست آید و هم بدان جانب بیشتر ازین با
 الفاظ را در یاد آورد و تا شبهه عاریت عربیت کمتر باشد

باز خواند اگر جای بر سبیل ندرت باستانی که مناسب این صنایع
 بود و در سلسله بر بست در باب این طریق در آید در آن باز دا
 نیست ماند الفاظ کیه و به اصطلاح چنین که مثبت و موتهبت
 و عزت و فکرت و مشش این دیگر کلماتی که از استعمال
 بسیار برستان تخته رنده زده که بسبب لمس پیایی
 هر دستی لطیف گردد و بلطافت از در آن شده باشد
 که قلم را از آن آسودگی حاصل آید چون نقش بندی عبارت
 بر این است از آوردن آن چاره نباشد باز بعضی الفاظ
 عربی که پارسی ندارد چنین که دولت و حشمت و کریم
 و تخت از بس که بسیار مصطلح گشته است گوی آسمان
 مشترک عربی و فارسی چنانکه اگر تخت عربی نویسد عربی
 بود و اگر با و تا و پارسی بنده پارسی باشد راست
 بدان بیشتر که در از ماند که در دو چشمه سقف نهند هم از
 سوی راست آید و هم بدان جانب بیشتر ازین با
 الفاظ را در یاد آورد و تا شبهه عاریت عربیت کمتر باشد

باز خواند اگر جای بر سبیل ندرت باستانی که مناسب این صنایع
 بود و در سلسله بر بست در باب این طریق در آید در آن باز دا
 نیست ماند الفاظ کیه و به اصطلاح چنین که مثبت و موتهبت
 و عزت و فکرت و مشش این دیگر کلماتی که از استعمال
 بسیار برستان تخته رنده زده که بسبب لمس پیایی
 هر دستی لطیف گردد و بلطافت از در آن شده باشد
 که قلم را از آن آسودگی حاصل آید چون نقش بندی عبارت
 بر این است از آوردن آن چاره نباشد باز بعضی الفاظ
 عربی که پارسی ندارد چنین که دولت و حشمت و کریم
 و تخت از بس که بسیار مصطلح گشته است گوی آسمان
 مشترک عربی و فارسی چنانکه اگر تخت عربی نویسد عربی
 بود و اگر با و تا و پارسی بنده پارسی باشد راست
 بدان بیشتر که در از ماند که در دو چشمه سقف نهند هم از
 سوی راست آید و هم بدان جانب بیشتر ازین با
 الفاظ را در یاد آورد و تا شبهه عاریت عربیت کمتر باشد

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در الفاظ یک معنی و صرف آن در محلی که زائد است. گردد
 و امثال و نظائر آن از نحو و تصریف حروف دوم
 در لطائف ادوات حروف سوم در لطایفی که از
 حروف تهجی خیزد حروف چهارم در لطایفی که از حروف
 تهجی بیاری توان انگیزد حروف پنجم در لطایفی
 هفده حروف ششم در ترکیب حروف بیاری
 حروف هفتم در معانی که از مخارج حروف زاید
 حروف هشتم در نشانی که از الفاظ زاید مصع
 بهر فرقت اینک این مصع حروف اول در
 الفاظ یک معنی و صرف آن در محلی که زائد است. گردد و امثال
 آن از نظائر نحو و تصریف نسبتش هم ز فعل و لفظ نگرید آنکه
 بعضی الفاظ اگر چه یک معنی دارند اما جایی استعمال میتوان کرد
 که از آن دو معنی و بیشتری بجای آید چنانکه خوان فتح و
 نصب زبر را گویند و جر و کسر زیر را و ضم و رفع پیش را
 و وقف و سکون قطع حرکت را صرف هر یک بدینگونه باید کرد

۹۴
 رساله اول اعجاز خسر
 زادگان از
 منتخب
 ۱۲
 نظائر
 با ف
 مانند
 زادگان
 و منقولان
 قوم از کشف

این کلمه در لغت معنی است که از او
 چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که

باید کرد که علم بادشاه و دو با نصب میکنند ظاهر آنکه
 علم سلطانی در سیمت و سیره نصب می کنند و
 معنی خوبی آنکه در لغت علم و دو با نصب است هم عین
 و هم لام این معنی از روی شاعری است نه از راه
 تحقیق زیرا که عین و لام علم فتح بر سر دارد و نصب
 اما تحقیق اینچنین بهتر که هر جا که علم است دو فتح با او است
 و نصب را چنین هم استعمال کنند که نصب الفتح علیه
 نصا علی التظیم زیرا که چون علم مفعول شود است او است
 که بهیچ باشد و چون محل تظیم است مفعول نتوان گفت
 پس نصب علی التظیم درست آید باز فتح را چنین نیز نصب
 توان کرد که حرکات علم ملکی مبنی است بر فتح مصرع و الفتح
 رأس الحروف و التظیم استعمال کسر چنین که لوی دشمن که سرش
 کسور است یا نویسد که همه جاسورند و سفله کسور است
 و دل خجل هم کسور که معنی آنکه سرزند و سفله و دل خجل
 شکسته باشد و دوم آنکه سفله و رای رند و خیم خجل کسوراند و صرف

علم و لغت معنی است که از او
 چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که

در اصل علم و دو با نصب
 است که در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که

این کلمه در لغت معنی است که از او
 چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که
 از او چیزی بر نیاید و در لغت معنی است که

و اینجا دو معنی است
جبه حرف بیجا دوم است و چون تیغ
از طرف مقابل باشند و در این معنی
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

باشد چنانکه خبر آن مرفوع تشدید چنین که در فلان مصافیع
باشد تی میزند که روی تیغ در روی تیغ بسختی در می نشست
چنانکه از تشدید حرف در حرف جای که خصمان مضاعف
باشند سخت گفتن بر روی ایشان برابر روی تیغ باشد
چنانکه در مضاعف تشدید بدل حرف است تشبیهی چنین
که تشدید یک بدل زرق کنند آره نهادن است بر سینه زرق
در نقش آره پیدا است که تشدید دارد چنین که در لوح
وجود الف بالایی لایه دست یک معنی آنکه الف را اگر بالا
کنند الا شود و دوم آنکه بر سر الا دست پس الا
درست آمد و تشدید معنی جاودانه خود هست حساب
عبره سحر می کردیم که مدبر سر آب آمد کشتش
ولها بالایی چو بان پیوسته چنان است که مد بالایی
و مثال و نظیری که ملاسم مفردات باشد اینجا نموده شد
ترکیب باقی نگری در مرکبات: انشاء خالق خلق الموت والحیات
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

و اینجا دو معنی است
جبه حرف بیجا دوم است و چون تیغ
از طرف مقابل باشند و در این معنی
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

و اینجا دو معنی است
جبه حرف بیجا دوم است و چون تیغ
از طرف مقابل باشند و در این معنی
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

بفتح میم و صاد حملین و فاء موصده در آخر مشد دست یعنی او غام یافته که معنی رزنگاه
تأیید نیست ۱۱ حساب بود صفت غایت در کار که
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

و اینجا دو معنی است
جبه حرف بیجا دوم است و چون تیغ
از طرف مقابل باشند و در این معنی
و نشان از آنست بود و برابر تیغ باشد
باین معنی که در سخن از شمشیر است
و جبه حرف بیجا در این معنی است
و چون حرف بیجا در این معنی است

باید بدین پس چنین که مصحح عم فیض خالت نام قناعت استعمل
نقطه ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنام ما راج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاری و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و
گویند استعمال نقطه لایزال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاجل جایی
که ذکر سال و ماه برآید لایزال جایی که ذکر از نار باشد چنین که ضحک آورد
من الغصن و لکن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
از اجری بل فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت و نیز نسبت جاریه همین
چنین که لایزال درق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی الا الی مولی الموالی فوعد
لاودی الیک و لا و لای و لی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایة الفقر کاک و لک کک حاس که

نقطه ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنام ما راج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاری و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و
گویند استعمال نقطه لایزال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاجل جایی
که ذکر سال و ماه برآید لایزال جایی که ذکر از نار باشد چنین که ضحک آورد
من الغصن و لکن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
از اجری بل فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت و نیز نسبت جاریه همین
چنین که لایزال درق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی الا الی مولی الموالی فوعد
لاودی الیک و لا و لای و لی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایة الفقر کاک و لک کک حاس که

نقطه ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنام ما راج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاری و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و
گویند استعمال نقطه لایزال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاجل جایی
که ذکر سال و ماه برآید لایزال جایی که ذکر از نار باشد چنین که ضحک آورد
من الغصن و لکن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
از اجری بل فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت و نیز نسبت جاریه همین
چنین که لایزال درق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی الا الی مولی الموالی فوعد
لاودی الیک و لا و لای و لی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایة الفقر کاک و لک کک حاس که

نقطه ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنام ما راج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاری و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و
گویند استعمال نقطه لایزال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاجل جایی
که ذکر سال و ماه برآید لایزال جایی که ذکر از نار باشد چنین که ضحک آورد
من الغصن و لکن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
از اجری بل فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت و نیز نسبت جاریه همین
چنین که لایزال درق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی الا الی مولی الموالی فوعد
لاودی الیک و لا و لای و لی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایة الفقر کاک و لک کک حاس که

نقطه ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنام ما راج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاری و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و
گویند استعمال نقطه لایزال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاجل جایی
که ذکر سال و ماه برآید لایزال جایی که ذکر از نار باشد چنین که ضحک آورد
من الغصن و لکن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
از اجری بل فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت و نیز نسبت جاریه همین
چنین که لایزال درق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی الا الی مولی الموالی فوعد
لاودی الیک و لا و لای و لی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایة الفقر کاک و لک کک حاس که

[illegible]

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, written diagonally from top-left to bottom-right. The text is highly cursive and fills most of the page area.]

(Faint handwritten Persian text at the bottom of the page)

راست بودن
 زلفی باشد یعنی از فکست راست
 بهنجاست با سبب و درم
 راست است با سبب و درم
 راست است با سبب و درم
 راست است با سبب و درم

آن نیز پیش از آنست که در قلم آید چنین که اگر الف را در تشبیه افکند اینجا که
 راستی است از الف سماک را مح تا خط محور زمین است راست است اینجا که
 راست توان آورد راست آید و حروف دیگر را نیز اگر بجا و ند از یک حرف
 چشمه بیرون تراود و از دو حروف دریای ع یعنی از یک حرف
 عین و از دو کیم ایچون این حروف فرد و با مثال و نظائر آن در
 قسم معیات آمده است چنانچه بنیایان را دیده خواهد شد اینجا که
 تکرار در نوشتن و از بنیان حروف فرد و در ق گردانیدم ه اکنون
 قدری ز همزه هم انگیزم و الگانه ترکیب حروف آوریم
 حرف پنجم ر ط ا ل ف همزه نسبتش هم حرف
 اینجا هم ه همزه را گفتم که بی از کثری کشین
 و راستی بگوی که تو الفی یا همزه باری میان
 بیت و نه حرف در سه سار نه همزه چون بار بر خود
 پیچید و در حرکت آمد و گفت که من یگانه را
 و دو حرف گیرند زیرا که هم الف هم همزه اینجا که سکونت و راستی هم

از فردی که اول اعجاز خسرو
 مناسبت نسبت حروف
 یعنی حرفی و مشابهه شده
 هم در زبان آورده و اینجا
 مشهور که در کتب
 باشد مناسبت لفظ
 از مع است از دوسا
 رتبه الفظ ۱۲
 و کسب تکرار الفظ
 از کتب و از آن اء افکار
 و لفظ نسبت مناسبت
 و کلام و در ق گردانیدم

کساره است و راستی است
 کساره است و راستی است
 کساره است و راستی است
 کساره است و راستی است
 کساره است و راستی است
 کساره است و راستی است

گاهی که همزه ام که کار دی مانم که چنگی حروف را حاکم کند و در زمان
 نفهم پنج خطی مشابهت دارم که حلقه میم را از سر میدان بر باید
 نظم نی نی که بهار و ماهی مانم راست به در است روی این و که
 که روی آن به هنوز از معانی خویش آن مقدار تجسید برون
 داده ام که همزه به قابل نیست و نه حروف / تو نیز که خسر و کلامی
 و عبارت تو معجزه متنی و عیب کننده مغزی است در باب من
 از مصدر ضمیر خویش صفتی صرف کن جوابش دادم که چون
 فضل عظیم بی علت کلاک مراد را نبیه ابداع و اختراع عمده کا
 ساخته است بروی انقدر اعتماد دارم که اگر در اوصاف تو
 غرض نمایم کتابی مفصل بنویسم اما مانع اینست که ترا همزه میگو
 و همزه عیب کردن باشد پس هر صفتی که در حق چونتو موصوفی
 استعمال یابد گوی زنیست در موضع عیب موضوع شده
 و همزه را در محل عیب صرف کردن از شرایط ادب بعد است

باز که در این کتاب
 از آنکه در این کتاب
 از آنکه در این کتاب
 از آنکه در این کتاب

نام در
 از اینجهت
 شایسته
 نسبت
 ۱۲
 مانع
 نقضی از
 اصطلاح
 صرف
 است
 ۱۲
 صفت
 ۱۱۳
 رساله اول اعجاز خسرو
 از اصطلاح
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نام در
 از اینجهت
 شایسته
 نسبت
 ۱۲
 مانع
 نقضی از
 اصطلاح
 صرف
 است
 ۱۲
 صفت
 ۱۱۳
 رساله اول اعجاز خسرو
 از اصطلاح
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

دوازدهم از دوتخته در بادشاه حاصل شود چنانکه میم از دلب اینجا در رفت
چشم صرفه آنست که هم چشم را در آن میست و هم نقطه چشم دوازدهم
و اگر دوازده شکر گفتمی دوازده میم ضایع رفتی و ایهام نشدی ذوق
لفظاً و حیثاً از کام و زبان بجا حاصل آید لذت نیز لفظاً و حیثاً از سر زبان
توان یافت شعر شود زین بیا نم حلاوت میا چنانکه از
زبان لذت و ذوق حاصل حروف هشتم در نتایج که از
نقطه مزاید نسبت اینجا همه ز حروف و نقطه چون از مخارج
حروف لطیفی که ممکن بود آورده شد اکنون نقطه را نیز بر چشم
و لطیف آن برسان روغن از کنج کبشتم تا هر نقطه ازین کتاب
چرب تر و شیرین تر از کنج می بود که بر لب خوبان باشد
شعر و علی النقطة تجسم جمعا ملک کالعیان
علی شمس قد تقع به اندک لفظ بر دو گونه است و همی دخلی مصرع

۱
 فواید داره / است و حضرت از دو هفته از اقامت
 بادت ها حاصل شود و در این بین
 از ادب خوانده شود از ادب
 اگر کش زان و از ادب و حقیقت
 میر مناسبت میر جا که بنام ارا
 داره / نام و شماره / و از ادب
 و از ادب

[illegible]

باغچه داران یک بار
 صاحب بهار هم
 نو شده تفرقه
 میوه هم که نقطه
 شدادت خور و و
 کشت و نمش
 ای بی غمی
 گل خنجرین

توین که من دو نقطه از سر قلم نمایم نقطه موهوم نسبت
 هم از نقطه موهوم چون خطی باد شاه در مرکز استقامت
 برسان خط استواست بایستاد دائره چشم دشمن نقطه
 موهوم گشت یکی معنی آنکه نقطه موهوم معدوم است و دوم آنکه
 نقطه موهوم هم نقطه ندارد و در دائره ملک سهنا کانی اند که
 بقوس و غیر نقطه موهوم را هزار نقطه سازند نقطه خط
 نسبت لفظ و حرف اینجا هم عین سه نقطه دارد
 و چشم هم عین سرد تا پای همه خالست یعنی عین و خال
 هر دو آبراند و در عین هیچ حرفی از خال خالی نیست
 یعنی از نقطه دائره نقش یک نقطه دارد و نقش دائره
 در رخ بیک خال توان خواند هرگاه که دوم شدن رخ باشد
 بر دل که یک نقطه سیاهی دارد ذل باشد نه دل در
 انبار ملک دو کنجه بخیده باشد چنانکه در نقش انبار دو نقطه
 خوبان را خال زیر لب چنان در می باید که نقطه در زیر لب
 خط که بی خال باشد حط است مصرع

که از آن شعر موعود می خوانند و
کتاب از زمین معشوقان آمدن است و
باید که در آن نقطه موعود که نقطه
واری باشد که در دو دوازدهم و سیزدهم
خطی یعنی از خطی که قسمی از نثر است
و مرکز استقامت یعنی محل استقامت
مناسب نقطه و خط استوار خطی که
نشین شرقاً و غرباً فرض کرده اند آن از
خط و قطب شمالی و جنوبی برابر است و
خط استوار را که است و یکبار
خط شرقی و غربی را
خط یعنی

نور و نور
خداوند
چهارمین سال اول
آزاده است و سیمین باشد
جسم ناکست و سیمین کان
در فارسی یعنی خوف و بیم
و عربی یعنی ترس آید و ناکلفی
است که بجهت بیان انصاف
بوده است پس بصفت در آخر کلمه
آزاد پس یعنی ترس ناک و خوف
ترسند از من نیز ترسند از اینجا یعنی
بهر آنکه از من میفرزد چه معنی
دارد که از ترس خداوند

موسوم را از زیر بار میزنند
از حدیث میگویند پس فقط ناک میخیزد
خفا که در شیشه خانی آورده و صفا
عربی بطرف خار

خط کرد که از هر گارس از هر نقطه
یک نقطه دارد که از هر گارس از هر نقطه
و نقشی دارد که از هر گارس از هر نقطه
که دال و الف و یاء و بعد بهر
و از هر گارس از هر نقطه

[illegible]

و مراد از آنست
ست که از این امر بیخبر
او را برادر خود بمقتدری
خود و فغانی بر او فقط
شک و غم و اندوه
خوشی از این امر
خط فغانی از دست
عبد

کذا وادی سر تا سر من تا کن

د آب د اړونې پیاوړتیا تر څو
د دروغۍ پیاوړتیا د پیاوړتیا
د دروغۍ پیاوړتیا د پیاوړتیا

[illegible]

د آب د اړونې پیاوړتیا تر څو
د دروغۍ پیاوړتیا د پیاوړتیا
د دروغۍ پیاوړتیا د پیاوړتیا

حضرت امام حسن علیہ السلام
 فرمایا کرتے تھے کہ اگر کوئی شخص
 اپنے دل میں شک و شبہ پیدا کرے
 تو اسے اپنے دل سے نکال دے
 ورنہ اس کا دل
 بے پروا ہو جائے گا
 اور اس کی زندگی
 برباد ہو جائے گی
 اس لیے کہ دل انسان کا
 سرکار ہے
 اگر دل بے پروا ہو جائے
 تو انسان کی زندگی
 برباد ہو جائے گی
 اس لیے کہ دل انسان کا
 سرکار ہے
 اگر دل بے پروا ہو جائے
 تو انسان کی زندگی
 برباد ہو جائے گی

[illegible]

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر در دیگر دی محفل صدر اسلام
 دیدم از انبوهی صدر و سرسینه بر سر سینه می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده صدر بر
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه نباشد
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر در
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صدری دارد چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه دلاری
 از معنی صدر زنده پر شد تا ذیل جو در صدر بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم آمد می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت است بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد میداد این گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و ظہر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر در دیگر دی محفل صدر اسلام
 دیدم از انبوهی صدر و سرسینه بر سر سینه می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده صدر بر
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه نباشد
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر در
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صدری دارد چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه دلاری
 از معنی صدر زنده پر شد تا ذیل جو در صدر بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم آمد می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت است بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد میداد این گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و ظہر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر در دیگر دی محفل صدر اسلام
 دیدم از انبوهی صدر و سرسینه بر سر سینه می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده صدر بر
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه نباشد
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر در
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صدری دارد چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه دلاری
 از معنی صدر زنده پر شد تا ذیل جو در صدر بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم آمد می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت است بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد میداد این گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و ظہر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر در دیگر دی محفل صدر اسلام
 دیدم از انبوهی صدر و سرسینه بر سر سینه می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده صدر بر
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه نباشد
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر در
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صدری دارد چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه دلاری
 از معنی صدر زنده پر شد تا ذیل جو در صدر بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم آمد می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت است بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد میداد این گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و ظہر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

[illegible][illegible]

ملک خاص حاجت ادای دارد که گوی ادای زر و گوهر میکند
 و نسبت خاص حاجب در ادای زر نشسته بود و مردمان را
 از ادای خویش زرمید بد فلان ادای دارد از نفس ادای
 بر آگه ترک حرف بحرف نمی پیوند و فلان را با علم فلان
 حاجب قباای معلوم و مهند و آشنای عالم علماء را اعلام
 تا در مجلس علم حاضر شوند جبه قاضی با اعلام شرع آراستند
 لفظ موشح که در امثله نویسنده نسبت دارد
 در توضیح و اصطلاحی در امثله و شعری در صنعت استغفار
 در نسبت اصل چنین که برای معنی از الفاظ فلان اشتقاق
 پذیرد چنانکه موشح از توضیح و فلان عروس بوشاح گوهر
 موشح است اصطلاحی که نسبت با مثله دارد چنین که
 این فرمان بر یور طغرای موشح یافت تا اعناق گردان
 از طوق انقیاد موشح گرداند شعری چنین که بنده از خوا
 مع شعرا موشح ساخت و بادشاه بنده را تا گلو در گلو
 غرق گردانند این لطیفه ایست یعنی شاعران شعرا موشح
 ای شاعران بجا هر نوید ۱۲

گویند که ادای
 رسانیدن
 گزاردن و
 بیان کردن
 حکایت کردن
 از ادای
 مانند آن
 به نام و نشان
 است
 ۲۶
 رساله اول اعجاز شعری
 اینها از طوق انقیاد
 را بجا می آورند
 داده است
 شاعران
 باطنی
 بزرگان
 قوم و گردانند

و استغفار
 و توبه و انابه
 و تضرع و استغاثه
 و استعاضه
 و استعاذه
 و استعاذت
 و استعاذت
 و استعاذت

باز شاه شاعر را موش گزدانید بیت پر چه الفاظ اشک است دگر
 هم برین گونه بی مثال بند حرف سوم در الفاظ متفرقه و کلمات
 نسبت مختلف نگر چون غرض است مختلف به بدانکه لفظ ترتیب
 و ترتیب و ترصد و ترکیب و ششتری و ششتری و امثال
 این هر لفظیکه در وی تر و تری موجود بود و اجای آنهم در ذکر
 آب و بحر مناسب تر و جواب و صواب و آب نیز چون آب
 و آسم در ته دارند بهرین جوی روان باید داشت الفاظ
 عطیات و توقعات و آنچه بدینها نزدیک بود و نسبت کرم
 و حشری و بزرگی لائق باشد لفظ انعام پیشین که انعام
 خاص رسید تا عام و خاص صنعت حکم شود و تالیف
 سال تمام که انعام عام است ارسال فرماید تا معنی عام که سال
 در شمار آید انعام بادشاه که مشایره همه شهر است
 برون آید تا عام و شهر که معنی سال و ماه است
 مناسب افتد اگر ام چنین که محل کراه
 در اکر ام است و از اکر ام چگونه همه خلق را مفسد
 اند

باز شاه شاعر را موش گزدانید بیت پر چه الفاظ اشک است دگر
 هم برین گونه بی مثال بند حرف سوم در الفاظ متفرقه و کلمات
 نسبت مختلف نگر چون غرض است مختلف به بدانکه لفظ ترتیب
 و ترتیب و ترصد و ترکیب و ششتری و ششتری و امثال
 این هر لفظیکه در وی تر و تری موجود بود و اجای آنهم در ذکر
 آب و بحر مناسب تر و جواب و صواب و آب نیز چون آب
 و آسم در ته دارند بهرین جوی روان باید داشت الفاظ
 عطیات و توقعات و آنچه بدینها نزدیک بود و نسبت کرم
 و حشری و بزرگی لائق باشد لفظ انعام پیشین که انعام
 خاص رسید تا عام و خاص صنعت حکم شود و تالیف
 سال تمام که انعام عام است ارسال فرماید تا معنی عام که سال
 در شمار آید انعام بادشاه که مشایره همه شهر است
 برون آید تا عام و شهر که معنی سال و ماه است
 مناسب افتد اگر ام چنین که محل کراه
 در اکر ام است و از اکر ام چگونه همه خلق را مفسد
 اند

باز شاه شاعر را موش گزدانید بیت پر چه الفاظ اشک است دگر
 هم برین گونه بی مثال بند حرف سوم در الفاظ متفرقه و کلمات
 نسبت مختلف نگر چون غرض است مختلف به بدانکه لفظ ترتیب
 و ترتیب و ترصد و ترکیب و ششتری و ششتری و امثال
 این هر لفظیکه در وی تر و تری موجود بود و اجای آنهم در ذکر
 آب و بحر مناسب تر و جواب و صواب و آب نیز چون آب
 و آسم در ته دارند بهرین جوی روان باید داشت الفاظ
 عطیات و توقعات و آنچه بدینها نزدیک بود و نسبت کرم
 و حشری و بزرگی لائق باشد لفظ انعام پیشین که انعام
 خاص رسید تا عام و خاص صنعت حکم شود و تالیف
 سال تمام که انعام عام است ارسال فرماید تا معنی عام که سال
 در شمار آید انعام بادشاه که مشایره همه شهر است
 برون آید تا عام و شهر که معنی سال و ماه است
 مناسب افتد اگر ام چنین که محل کراه
 در اکر ام است و از اکر ام چگونه همه خلق را مفسد
 اند

و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است

از افعال نقش مال جز بکار نغذنتوان دید و در افعال مال دره
 ماند لفظ تقصیر چهار معنی دارد کوتاه کردن موسی و کوتاه کردن
 جامه و شستن جامه و کوتاه کردن هر چه هست هر یک را
 در محل نسبت صرف باید کرد استعمال کوتاه کردن مطلق
 چنین که در کار ما آنجا که دسترس باشد تقصیر نمکند
 که در دادن و طیفهای که در ایام دراز میباید داد تقصیر نمکند
 یا تقصیر را مجال ندید و در تحریر مطلقات اخبار تقصیر ننماید
 استعمال کوتاه کردن جامه چنین مستعمل در تطویل عامه
 هیچ تقصیری نمیکند و چون بار عایا کار بلباسات
 میباید کرد تا بد آنجا که ذیل مصالح برسد تقصیر مصلحت
 استعمال کوتاه کردن موسی چنین که فلان پیر که مردان را
 پشمینه بخلق میرساند در آن شعار هیچ تقصیر جائز نمیدارد
 و در استعمال شستن جامه معنی محتمل الضدین فراهم می
 چنین که فلان گازر در شستن جامه تقصیر بسیار میکند
 این معنی بر نوع دیگر است که تلبیس درزی و تقصیر گازر چند

و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است

۱۲۹

از اخبار اول اخبار شش
 و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است

و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است
 و کتب معتبره که در این باب است

با آنکه از پیمانه نسبت دور باشد بهنجار در بر دو نسبت در پیمانه
 آورده چنین که در لفظ پرچم پرست و میان پرچم و مرغ نسبت
 بغایت بعید بینا مناسبت چنین باید انگیزت نسبت
 معنوی برین صورت که رایت هالیون که فتح از لریش پر
 میرد اگر گویند پرچم راریش موئی هست اما ریش که معنی
 او رست نیست بدانکه بعضی پرچم از پرچم بسیارند و لفظی
 چنین که است فلان بر طریق مرغ نیم پرچانست و آنکه
 خانه سپنج و سرای سپنج میگویند در محل شمار مناسب افتد
 چنین که در ویش میشت بهشت را سرای سپنج گردیده و
 بهشت باشد خواجه بدر نیمه شهر را سپنج گرفت است
 سه پنج پانزده و نیمه شهر پانزده است که بدر انجام است
 لفظ باید جای که ذکر دست باشد چنین که بحثی که
 باید داری همچنان باید بدو ارفع دیگر باز و باید که بکار
 تبع میخواند شاید و شاید و هر لفظی که در احوال
 میبود و هم درین محل صرف باید کرد و جائیکه ایام

[illegible]

7

[illegible][illegible]

[illegible]

در بیان تشبیه است استعمال الفاظ تشبیه چنین و مانند و وار و نسق
و طریق و شکل و شیوه و گوی و پنداری و سبیل و منوال و سبب
و آسا و مثل و چون و آنچه دیگر بدین مانند پیش ازین این الفاظ در محله
که هست استعمال می یافت درین طرز نیز آن روایتی جابر
اما اگر در محلی صرفه کنند که متضمن لطیفه و نسبتی باشد بهتر چنین کنند
در محلی نویسنده که ذکر آب بود چنانکه سخن فلان در روانی مانند آب
بقاست اینجا با لطافت جاری گردد اگر گویند چون آبست یا بسا
آبست تشبیهی باشد بی لطیفه لفظ گوی جای که ذکر گفت و گو
باشد چنین گفتار تو گوی شکرست یا گوی ملک گوی سر و شست
وقاست فلان گوی چو گانست در لفظ پنداشت جز داشت
و در پندار جز دار چیری دیگر نیست ازین همین طمع باید داشت
اما در پنداری داری بکار آید که عطار است جای که نسبت غالیه
بکار داری عافیت شرداری بکار آید و شکل جای که ذکر زلف
و شاهر و یا اصطلاح منطق و یا بیان شکلی باشد چنین که خط فلان
خطا و در تسلسل شکل زلف خوبان دارد اینجا اگر گویند مانند

۱۳۵
در بیان تشبیه است استعمال الفاظ تشبیه چنین و مانند و وار و نسق
و طریق و شکل و شیوه و گوی و پنداری و سبیل و منوال و سبب
و آسا و مثل و چون و آنچه دیگر بدین مانند پیش ازین این الفاظ در محله
که هست استعمال می یافت درین طرز نیز آن روایتی جابر
اما اگر در محلی صرفه کنند که متضمن لطیفه و نسبتی باشد بهتر چنین کنند
در محلی نویسنده که ذکر آب بود چنانکه سخن فلان در روانی مانند آب
بقاست اینجا با لطافت جاری گردد اگر گویند چون آبست یا بسا
آبست تشبیهی باشد بی لطیفه لفظ گوی جای که ذکر گفت و گو
باشد چنین گفتار تو گوی شکرست یا گوی ملک گوی سر و شست
وقاست فلان گوی چو گانست در لفظ پنداشت جز داشت
و در پندار جز دار چیری دیگر نیست ازین همین طمع باید داشت
اما در پنداری داری بکار آید که عطار است جای که نسبت غالیه
بکار داری عافیت شرداری بکار آید و شکل جای که ذکر زلف
و شاهر و یا اصطلاح منطق و یا بیان شکلی باشد چنین که خط فلان
خطا و در تسلسل شکل زلف خوبان دارد اینجا اگر گویند مانند

در بیان تشبیه است استعمال الفاظ تشبیه چنین و مانند و وار و نسق
و طریق و شکل و شیوه و گوی و پنداری و سبیل و منوال و سبب
و آسا و مثل و چون و آنچه دیگر بدین مانند پیش ازین این الفاظ در محله
که هست استعمال می یافت درین طرز نیز آن روایتی جابر
اما اگر در محلی صرفه کنند که متضمن لطیفه و نسبتی باشد بهتر چنین کنند
در محلی نویسنده که ذکر آب بود چنانکه سخن فلان در روانی مانند آب
بقاست اینجا با لطافت جاری گردد اگر گویند چون آبست یا بسا
آبست تشبیهی باشد بی لطیفه لفظ گوی جای که ذکر گفت و گو
باشد چنین گفتار تو گوی شکرست یا گوی ملک گوی سر و شست
وقاست فلان گوی چو گانست در لفظ پنداشت جز داشت
و در پندار جز دار چیری دیگر نیست ازین همین طمع باید داشت
اما در پنداری داری بکار آید که عطار است جای که نسبت غالیه
بکار داری عافیت شرداری بکار آید و شکل جای که ذکر زلف
و شاهر و یا اصطلاح منطق و یا بیان شکلی باشد چنین که خط فلان
خطا و در تسلسل شکل زلف خوبان دارد اینجا اگر گویند مانند

بسیار از اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نظم معنی نظم بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نظم
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نظم بندگان خدمت باید
بارگاه آسمان نظم پادشاه یاد بساط تذکیر سخن بران نظم باید
یا فلان در فرش بر نظم بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج جا
بران پیچ این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان ^{نشیج} و حده را طلی کرده است
ای لم ^{نشیج} علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین نهج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنم تا کسانی که در نهج ماضی شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند به آنکه روش این هر سه لفظ جانب خا
و شایع و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه شباهت است

رساله اول اعجاز خرد

بسیار از اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نظم معنی نظم بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نظم
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نظم بندگان خدمت باید
بارگاه آسمان نظم پادشاه یاد بساط تذکیر سخن بران نظم باید
یا فلان در فرش بر نظم بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج جا
بران پیچ این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان ^{نشیج} و حده را طلی کرده است
ای لم ^{نشیج} علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین نهج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنم تا کسانی که در نهج ماضی شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند به آنکه روش این هر سه لفظ جانب خا
و شایع و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه شباهت است

گویی که اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نظم معنی نظم بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نظم
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نظم بندگان خدمت باید
بارگاه آسمان نظم پادشاه یاد بساط تذکیر سخن بران نظم باید
یا فلان در فرش بر نظم بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج جا
بران پیچ این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان ^{نشیج} و حده را طلی کرده است
ای لم ^{نشیج} علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین نهج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنم تا کسانی که در نهج ماضی شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند به آنکه روش این هر سه لفظ جانب خا
و شایع و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه شباهت است

در هر چه میسر میسر شود

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

و معنی آنکه هر که قصه را بگوید
چنان بود که هر که قصه را بگوید

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

که در وصف نعل بعین عذر با سیستم لفظ کسباخی چنین که درین
بستاخی بلطف عیمم از عین عفونگرو و آنکه در آخر مکتوب مینویسند
که این جرأت را بذیل کرم پوشد درین طرز سوی فضلا چنین
نویسند که اگر لفظی از ادب دور افتاده بود فضل را درین محل
صرف فرماید جانب اصحاب دیوان چنین که برین رقم خوش
جازه اغماض آرزانی دارد سوی دانشمند چنین که استینا
برین خطا پوشد طرز شکری چنین که درین میدان اگر ناهمو
بپندار راه ریاضت سهل گیرد درین صفحه معذرت مسلم
چو خطاست که خطائی بینی به عیمم نکنی کاصل خطائی نکند
حرف هشتم در ان شاء الله ترک نسبت زهر شرح
آنکه در مکتوبات مینویسند ان شاء الله و انشاء و حده بر صمیم
فضل منظر است که ان کلمه شرط است و انشاء فعل ماضی و در
نشد و کلمه بیح لطیفه نمی گنجد مگر آنکه ترکیب تلفظ بکتابت ان شاء
می آید پس حرف انشاء در محلی بهتر که نسبت دیوان انشاء و اصحاب
تصنیف باشد چنین که سوی دبیر نویسد انشاء من انشاء الله

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

رساله اول حجاز خضر

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

نقل بی کفایت و در لفظ مناسب

صدر نامه ۱۲
 که پیش آورده شد
 که صدر نامه ۱۲
 که پیش آورده شد
 که صدر نامه ۱۲
 که پیش آورده شد

حاصل این بیان آنست
 که چون اغراض مختلفه
 درین دو ظاهره چند
 پیدا گردن بر اینست و
 یکی را از دیگری واجب
 بود و این فقرات مختصراً
 آورده ام هم ممکن نیست
 بر تکلف فوایدش
 مختصر و مطول و بوج
 حل بعضی جاها سکون هم
 رساله اول اعجاز حضرت

وزیر القاب صدر باشد باید نبشت که فی الصدر و تصدیق
 خط ششم در متاسبت ترکیب الفاظ و القاب و آسامی
 و کتابی که از اول نامه تا آغاز غرض آید مثل بر سه حرف
 اینک است این نسبت خط و قلم درین خط و در خط
 دیگر که بعد ازین آید چون از سبب بیان اغراض مختلفه
 مقدمات بسیار خواهد بود بعضی مختصر بطول و نبشتن نظم نسبت
 بر مقدمات موجب اگر چه طبع زاینده را در وضع نتایج چندین
 مشقتی نیست اما بر زیادت تکلف حمل شود پس بر سه حرف
 سخن بدل نسبت کتابت عربی که عنوانی باشد حاکی از
 نسبت و مضمون تحریر افتاده مصرعه تا هر دو مراد حاصل
 آید از وی حرف اول در ترکیب الفاظ بمناسبت یک
 حرف دوم در نسبت القاب و آسامی حرف سوم
 در بیان مقدماتی که در مکتوب از محل تسلیمات تا آغاز غرض
 آید مصرعه هست این مصراع نیز از هر فرق نسبت
 از سپهر و انجم بر ضمیر منیر عطار دان زمین روشن کرده

که در حداد یعنی
 که در حداد یعنی
 که در حداد یعنی
 که در حداد یعنی

میشود که الفاظ او درین تقویم ترکیب مناسب میباشد و ادعای انحصار کلمات
که در سرنامه آید چنانکه خورشید طلعت ملک الشرق والغرب ^{شمس} ^{الک}
یعنی خورشید ملک شرق و غرب است و طلعت را نیز با خورشید
نسبتی تمام یا آفتاب جبهه شمس ^{طلعت بالفجر} ^{و درین و دیدار} ^{۱۲} ^{سده} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} <

فقط علم است
یعنی این لفظ که یعنی سلام
آمده مناسب شهر که یعنی ماه
باز شده و باید بود
فقط دوری افق که در خانه
اولاً آفتاب و فرض که خانه
پس لفظ اختیار برای آفتاب
چون نسبت دارد به
فقط نسبت استعاره یعنی
نسبت مجاز است
چون اگر استعاره و
مجاز است و طلعت و
جهت یعنی نقطه
آفتاب

و منزهت و درجه شمس الدین یا ماه رتبت و رفعت قمر الدین
یا ستاره سعادت نجم الدین نه آنچنانکه در هر شهر عامست که آفتاب
دولت اختیار الدین یا ماه تاب حشمت افتخار الدین درین صورت
اول مناسبت لقب از سرنامه دور می افتد و دوم دولت
و حشمت را با آفتاب و ماه تاب نسبت استخاری است و طلعت
و جبهت و شرف و درجه را حقیقی چون چنین بود آفتاب
جلوه کن که نور خود دارد جمال بی چون چو ماه که زماریت نقصان او
گیرد کمال و حرف دوم در نسبت القاب و اسامی بهم از
نام و لقب بین نسبت اینجا بد آنکه چون در اصطلاح
قدیم بیشتر القاب از مناسبت اسم بقید افتاده است چنانکه
بدر الدین ابوبکر و نصیر الدین حسین و سراج الدین مسعود و تاج الدین
فرخ شد و امثال این بسیار است که بعضی مناسب نیز نیست
و آن بر دو گونه است مناسب معنوی و مناسب لفظی و معنوی
اما مناسب معنوی چنین که تاج الدین خسرو و حسام الدین
و سنان الدین سرتیز و مناسب لفظی و معنوی چنین که حمید الدین

ست " ۴۴ " کرباسان و نیش
معنوی یعنی برود جمع یا سبب
مضمونی آنکه خود مرد و بختی
لفظی آنکه درین بار در دست و
استفان است و همچنین
در لفظ انحصار و خصوصاً در
علم خصوصاً در باب و
حکم را باقی
باب نیز است

۴
فکر و فکر در این لحظه
خورشید سب

بی سوا سی این دو

تفصیل کے لئے

حفظ محمد واحد سلسلہ

از دهن القاب موه

سید الدین علی بن ابی طالب
سید محمد باقر
سید محمد باقر
سید محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تاریخ ۱۲۸۵

منه الله المستوفى من غير منتهى

یا آب بود چنانکه خطاب و شہاب در غرور این لقب است و در لقب دیگر
مربوط با اسم مناسب برسم نظیر نمودار کرده شد مصرع تاخا
این کتاب بود این نمونه هم تفصیل الالقاء السامی مجدداً
نظر الدین محمد واحد روح الدین عینی و یحیی وجانی نسیم الدین
الوطیب والوکر و قبول سمن الدین فرخ و مبارک ورد الدین
لفظ الوطیب والوکر و قبول سمیت اشفاق لفظاً مناسب نیم و همچنین طیب مناسب نیم
ابوالموید و ربیع و سبل و ریحان طهر الدین فیروز منصور و غاز
وسطر عمدة الدین ثابت و عامر مقله الدین بنور و خلف
ولی الدین صالح و محبوب سما الدین علی دبرام شه و کیوان
نقش هر لقب که در قلب گذشت صورت کرده و پیش اهل معنی
داشته آمد از او اہب مواہب امیدوار قبول قلوب بده می آید
بغرض اجابت تقبول باد شعر کالحمد خلد فی الوری + کوکان فی خلد
بالکسر جواب دادن ۱۲
دخل حرف سوم در بیان مقدماتی کہ در مکتوبات از محل تسلیم
تا آغاز غرض آید از تیری که گمانست نسبت اینجا
چون نسبت ترکیب الالفاظ و بر نسبت مناسب القاب
واسامی براستی و صواب نموده شد و ترتیب عبودیات

[illegible]

و نیز از کمال و در لغت
 است قوله و در المیزان لقی
 پنجم و لغت المیزان لقی
 مناسب است و در لغت
 باورد مناسب است و در لغت
 است و در لغت و در لغت
 و در لغت و در لغت
 مکانی دارند که آن
 فیروزه و در لغت
 مناسب است و در لغت

بیت فصوص نوشته و صورت
هم دیده شد خفا صورت
سعدی گفت عا که کرد است
بر آب صورت تگری به دست
لقب و قلب صفت قلب است
بعض و افشاده است در آب
مواهب و هنر و عطا
و اعیان و مواهب صفت
استحقاق است و همچنین در
حجرات خسته و قلوب

[illegible]

بایستد بر این طریقی در شهر میچند نفر از اولاد برکشند

در خط اول در خطایست ۱۲ سخن بانگ سرشار است میر بهمن خورشید و اما سخن بندگی که خطایست در خط

اوست و عالم که
 نعم ناسب آمد از انقاب ده گانه
 بطنم بزم لقب ترسم از انقب
 چون مقدر تو بودی خدایا
 سوز ناسب اوست و خلق که
 بستم آمده است از حق و
 لقب ترسم از انقب
 ظاهر کار آمد از حق و
 لقب ترسم از انقب
 سهاست بی انقب
 از این ترسم از انقب
 ترسم از انقب

[illegible]

و در دهنه معمور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و در آمد به بیت و آمد به هر دوستان ابدی به من دید الهی
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بحال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با هواج رویت آن متجربان منبع لطائف
 یا عین علویا بحر نظم در نسبتهای دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میباید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند معتمد از خون بیزار توان شمع
 امید که نصرت چه هر چه زود و تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سیلایا

و در دهنه معمور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و در آمد به بیت و آمد به هر دوستان ابدی به من دید الهی
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بحال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با هواج رویت آن متجربان منبع لطائف
 یا عین علویا بحر نظم در نسبتهای دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میباید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند معتمد از خون بیزار توان شمع
 امید که نصرت چه هر چه زود و تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سیلایا

و در دهنه معمور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و در آمد به بیت و آمد به هر دوستان ابدی به من دید الهی
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بحال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با هواج رویت آن متجربان منبع لطائف
 یا عین علویا بحر نظم در نسبتهای دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میباید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند معتمد از خون بیزار توان شمع
 امید که نصرت چه هر چه زود و تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سیلایا

[illegible]

٩

[illegible][illegible]

در المیخت لطائف از اوصاف و اخلاق و احوال و عیال و اصحاب
 و اقارب و القاب و اسامی خلایق بطریق مدح و ذم نشر الشما
 شمه از طیب اخلاق فلان صبا که بوی خوش نشر شده است
 پرورده طیب خلق فلان است پریدن گل از صباست و پریدن
 صبا از خلق فلان بوی خلق فلان که از شنیدن آن
 عطرچه باز شود روح اخلاق فلان پوست از سرفه باز کن
 گل فلان از گلاب لطیف سرشته اند طیبیت فلان از
 گل بهشت است فلان از تازه روی گل بهشت است و اگر
 در عرف و شغل و نسبت اشام طیبی باشد بهتر چنین که شمه
 از طیب خلق مولانا محمد الدین کا فوری یا بادی از بوسه
 طیبیت بوریجان باوردی یا نفحه از گلستان وجود خواج
 نسیمی یا روحی از ذات معطر شعبان باغی یا غالیه از عطر
 خواجه چیدن عطار بوی خلق شرف الدین گلابی زانها
 که شرف دارد بر همه بوی گلاب خود الجواد خود و روان
 کننده اسپ جواد با جو برابر باشد ابر را با بخشنده نسبت

نشر الشما...
 انعام است...
 نسبت بوی خوش...
 صبا که بوی خوش...
 پرورده طیب خلق...
 صبا از خلق فلان...
 عطرچه باز شود...
 گل فلان از گلاب...
 گل بهشت است...
 در عرف و شغل...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریجان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ جواد...

در المیخت...
 و اقارب...
 شمه از طیب...
 پرورده طیب...
 صبا از خلق...
 عطرچه باز...
 گل فلان از...
 گل بهشت است...
 در عرف و شغل...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریجان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ جواد...

رساله اول اعجاز خسرو
 بر بوی شاد و طلاق آن
 محل تال چنانچه در بون
 یا بادی از بوسه
 طیبیت بوریجان
 نسیمی یا روحی
 خواجه چیدن
 که شرف دارد
 کننده اسپ جواد

نشر الشما...
 انعام است...
 نسبت بوی خوش...
 صبا که بوی خوش...
 پرورده طیب خلق...
 صبا از خلق فلان...
 عطرچه باز شود...
 گل فلان از گلاب...
 گل بهشت است...
 در عرف و شغل...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریجان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ جواد...

فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد
فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد

که بخت منده سپید بار و آب سوار که آب کف دست فلان
در یاکست که در یار کف دست کند سیم در دست جواهر دنیا
چنانکه آب در مشت است بلند همه چیز را حیرت بنید چنانکه بلند
بزرگان را خرد پرند از پرید و مرد از نیکی ریش المرد می
فلان ناخدا سی بر لب دریانان دهی چنان میکند که در آب آن
هیانتواند داشت فلان ملک از فراخ دستی همه عالم را در
آورده است کشته دست بگیرد بر چه دست زند و زشت
بسته نگیری بر آنچه در مشت است به چمنه السوی از دماغ گنده
فلان خلعتی بینی میگیرند و او غم الا لاف ایشان دماغ را گنده تر
هر چه سوی بد خورد و خواهد که از من مزاج او باز پس آید که لوی
موجب مراجعت است فلان خوان که آن شاخ ناشکسته است
فلان محرد در قلم زدن قصا بیست که مردمان را به فی فرج میکند
محردا که قلم برای سنت میبرد و قلم کردن گره فرض میداند
قلم فلان نویسنده الفی است بر سر قلم مصرع کذع الوری
کلا بنده اک الازم فلان ترک در رک و بی غلامان چنان می

شکستنیاید یعنی پادشاه را
فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد
فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد

فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد
فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد

فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد
فردا سیب بارونی
جواد سیب بارونی
دیار و مینا سیب بارونی
سارک که اورا از آب سیب بارونی
آب بر سوارک عطا بی بی
لفظ سوار در سوارک آمد

[illegible][illegible]

۱۱ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۲ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۳ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۴ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۵ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۶ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۷ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۸ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۱۹ قوله يا ايها الذين آمنوا
 ۲۰ قوله يا ايها الذين آمنوا

و جید را روز و روزه نیم حلیه است نام و جید گوی و جی است بر رهنمای فر و آمده است
سید یمنی سعد صحت است و نیمی در نعمت جانی که تاب کشیدن حاجت
کسب کافی است بر سر چاه قال نصیر انصر من خذلک معلوم است که در
نصیری است قمر در همه شهر شبگردی روشن گشته است نهایت
کارش سلخ است نجم اگر چه شب خیز است مضرع قاقبت در و با
ما افتد قلیل النتائج زین میان تی زن است عفت سگی
عفت آواز سعید را هرگاه سر بیند از نذ عید باشد جلال را پای
بریند و جلا کردند رشید قلب وی شرکی پیدا کرده پیش
اگر بگوئی بر نهان بر آرد زبر یک گندم ایضا فی الجوه ساره
الانجم مشتری در سن از خورشید خرد مینماید اما از دندان بلی
زهره که هرگز بی زه نباشد مطرب است اما سعادتی دارد طریق خا
در شهر روشن است که روزی چند اندام گرد و چون بکمال رس
باز خان کا پیش کند که پلوس بنماید خورشید ملک صبح خیز
اگر خد که را خال بر خد بودی حد حسن اوید استی قمر را اگر چه
که خد خیز از لفظ که حرف اول خدیده دارد خد است اینه و آن بدون لفظ خد و
با کمال است اما از کلفه خالی نیست شکر شین عصر است
خود خورشید از در حلیه گفته نام زنی است مراد که چون بر صبح خورشید را بر حاکم لازم است

از آن که در دندان نهان شده است
از پارسا و پیر کار از نام رس
نشد که اراده عفت است
از پارسا و پیر کار از نام رس
نشد که اراده عفت است

و جید را روز و روزه نیم حلیه است نام و جید گوی و جی است بر رهنمای فر و آمده است
سید یمنی سعد صحت است و نیمی در نعمت جانی که تاب کشیدن حاجت
کسب کافی است بر سر چاه قال نصیر انصر من خذلک معلوم است که در
نصیری است قمر در همه شهر شبگردی روشن گشته است نهایت
کارش سلخ است نجم اگر چه شب خیز است مضرع قاقبت در و با
ما افتد قلیل النتائج زین میان تی زن است عفت سگی
عفت آواز سعید را هرگاه سر بیند از نذ عید باشد جلال را پای
بریند و جلا کردند رشید قلب وی شرکی پیدا کرده پیش
اگر بگوئی بر نهان بر آرد زبر یک گندم ایضا فی الجوه ساره
الانجم مشتری در سن از خورشید خرد مینماید اما از دندان بلی
زهره که هرگز بی زه نباشد مطرب است اما سعادتی دارد طریق خا
در شهر روشن است که روزی چند اندام گرد و چون بکمال رس
باز خان کا پیش کند که پلوس بنماید خورشید ملک صبح خیز
اگر خد که را خال بر خد بودی حد حسن اوید استی قمر را اگر چه
که خد خیز از لفظ که حرف اول خدیده دارد خد است اینه و آن بدون لفظ خد و
با کمال است اما از کلفه خالی نیست شکر شین عصر است
خود خورشید از در حلیه گفته نام زنی است مراد که چون بر صبح خورشید را بر حاکم لازم است
از آن که در دندان نهان شده است
از پارسا و پیر کار از نام رس
نشد که اراده عفت است
از پارسا و پیر کار از نام رس
نشد که اراده عفت است

۱۹ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۰ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب

۱۰ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب

بی خوشنباش ۱۰ در بر خوانی درست نقیص و اما در اول دامت
پس ادبی پایان به نتایج الاقارب من الامم خالک مارا هم خالست
و هم رینما امام الامه ابو الحسن پسر نیکنام دارد و عمید هم هست و هم
ستی دارد بر سر اعمید هم باید که یاد یادی کشاده دارد والد بزرگوار
مطابقه ذاتی است عین الدین جعفر خال ما هر چه باید همه ترکند طهر الدین
این صلابت هم از پشت پدر آورده است والد شمس بهمن تن هست
فرزند شعیب نیکو برآمده است خدای آن یکشاخ را هزار شاخ گردانده
ابو الولد پدر فرزند است فرزند نور قره العین است ابو عمار مارا هم
پدر است و هم عم ابن مقله که قره العین ابو العینا است در دیده
عین حاجب در میرود که نسبت من از نور روشن میشود و لطیف
که لقب و نام زاد و کنیت و نسبت به چو وضع شد زمین اکنون تو
چند کن که بر آید اجماعات اللطائف و اخاتها بالاسامی همیشه فایده
داران لطیفه با و خواهران لطیفه بنام هم
فرزند در ما از آنها است که شیر از فرزند خود باز گیرد چربی ما از همیشه
زبیده است عمیده عمه است و خدایش بد لطف هم داده است
خدیجه چار خال دارد بی بی گوهر را که بنت النحال ماست زینب

۱۰ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در خدمت بی بی و والوس باشد و لفظ رسه من سب

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

[illegible]

این معنی اینها پیش نام توان نهاد و بارگاه بی نیایی بود
 او را گاو اسب نام قوله خوابه خراسان از خون لفظ
 دوزخ خراسان که در میان گاو اسب
 خرد رضی خراسان که در میان گاو اسب
 دوزخ یعنی ز گا و اسب و خرم ماه مار را که اسب را از
 اگر دیدن گا و اسب که در میان گاو اسب
 سید آید و کاشان که در میان گاو اسب
 از آسمان می آید

[illegible]

این خود در یاد او است
و اینست که از دست او

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

اگر با پای کنیزک بی سنگ باشد دست بی بی با سنگ نباشد
 کنیزک که آب پشت خواجه بریزاند ناچار است که بی بی آبروی او
 بریزد آن بی بی بسیار منی را بر سر شکم سیر میابد که خود از سینه‌های
 ده منی سیر نشود و کنیزک را بر انت نیم سیر خرسند دارد و کنیزکی را
 که بیرون گذارند هیچکسش بیرون نگذارد و کنیزکی را که دسته
 آسیا باشد دسته آسیا ش چون دستگیر شود جاریه را الله به
 که بسیار خواهش تخمه بند زنجیر کند و خسته دراز ده یک جاریه
 که بر سر آب میرود و یک جاریه آنکه آب بر سر آدمی آید کنیزک سبوس
 طرفه حالی ع کز سرش میگذرد آب و نمی گردد و غرق است
 جاریه بنقشه متواضع است آری در خدمت کردن برآمده است
 نرگس اگر چه مست می نماید اما پاک چشم است با دام درون پوست
 چربی دارد که آن سخت دیدگی میکند اطلس بابت بستر خوابت صنوبر
 بی سر شده است و نو بر شده گرد و صنوبر چون در زمین بالا نشوید
 یافته است حکایت بالا اگر بر سر است او گوید شرابک بایز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

این بر اثر لطف و مدام خداوند ربه داری امید دارست هر چند
 بخت ما اگر جدی فلک فرستد پیش آید مع هذا فرستادن چند
 داده و بزرگ بر بر محمد و می نبشته شد مصرع مان جانب لطف را ^{فلک ۱۲}
 رعایت فرمای حرف پنجم در مقدمات متفرقه از کیفیات
 مختلفه فصل الحبوب امسال از وفای فصل غله درها ^{۱۳}
 نیکی کندم در بزرگی گوی خسته خرمای عربی است و کنی بزرگ ^{۱۴}
 تخم خرمای هندوی نول خود از منقار طوطی می گوید و موی ^{۱۵}
 از ریش شالی نوین غله فراخ فردوس در تنگی افتد کند می که در ^{۱۶}
 افتاد در خور درشته نباشد صد من جو که در سفیدی کا نور خودانه ^{۱۷}
 از پایگاه آن جواد ابقار التبع بوده لاشه خدمتگاری را رسید ^{۱۸}
 مانی چند بجاوی دانه مانده اند ایشانرا ع در پایگاه تربیت ^{۱۹}
 جوادانه کن و قاتل الطحن صد من میده چون سرمه سفید ^{۲۰}
 که در چشم توان کشید رسیده من آر دگندم گوی نورست از ^{۲۱}
 فلک زاده سیخند من آن گرم و اصل شد است من است ^{۲۲}
 از نوری که حوزا زانده فرستاده شد شخصت من خشک خان و فقی ^{۲۳}

آن زمان است و در آن سال در قفسه از کتابها که در آن وقت
مستعمل میشدند و در پیشانی کتابخانه نشانی از
کتابخانه که در آن وقت در قفسه از کتابها که در آن وقت
مستعمل میشدند و در پیشانی کتابخانه نشانی از

بنده شکر یافته بود و بعد از سال آزاد رسیده دل بنده را که
مملوک غمگشته بود خط آزادی داد نامه جانکشی که هر خطی از آن
سلسله دلبندی بود رسید هم جان گریز پای را از زنجیر سکونت
در پای کرد و هم عمر روزه را پای بند جاوید گشت سفر مسافر مخدوم
آفتاب و از افق مهر طلوع کرد و از آن سواد و بیاض کیفیت
در روز روشن گشت کشتوب خاص که نافه بود بی خطا یک
رسانید و از آن سواد که مشکلی بوی آهویطیب عیش و روح روح
بماصل آمد سواد که از آن قره العین آمده بود دیده را روشن کرد
و از شفقتی که از سواد و مووی روشن گشت صبحی بود صادق که از
سواد مبارک تجلی نمود اخبار ساز ازین قمری طوق دار بارنگ دوز
بطریق موید روانست اگر نامه خاص بقدر پر موری رسد
از آن چون هدیه سیاهان تاج سر سازد پیوسته خامه جاری را
مباری احوال سیر میباید داشت اخبار اخوی بارنامه
مگر راهها آبادان نماید یا من بابت آن نموده ام که این باب مسدود
گشت تا اثرگاه گذشته است از کلاک خاص برین جانب نامه تراب

می و آن صورت
 تحویل آفتاب
 سست در هیچ
 سلطان و پادشاه
 نشانی از سر است
 یعنی از سر نامه
 این پر تاب
 زنده اند و غرض
 بمعنی آماج و نشانه
 مناسب برفت
 و پیکان جمع
 پیک که بمعنی قاصد
 است
 رساله اول اعجاز حسرت
 که هم رساله میباشد
 در یک چشم
 قلم مسوده
 همین مسوده
 از باب مفاصلت
 گوشت مسوده
 هم از اصل
 قرنی در است
 سارا که میاید
 باشد بمعنی
 در سر در
 آرنده و تحقیق
 در فارسی
 بر نزه است
 خوشتر از آنکه
 مناسبت
 قری باشد پس
 لفظ سارا
 است و باز
 سارا که
 قری از شوق
 بال
 که هم رساله
 است

[illegible]

نوشته است الغرض احیاناً بیکان تیز رو را برای کوری دشمنان و یا بیکان
 بیشتر استعمال مجاری در محلی باید کرد که ذکر قلم و یا آب باشد و حالی
 احوال جانب مشایخ اخبار متواتر سوی و افشمنده خاصه محدث
 باز سوی عالم چنین که از ماجرای آن طرف علم و دید سوی نویسنده
 چنین که کیفیت آن طرف تحریر فرماید سوی لشکری چنین که بد
 سوار و پیاده کاغذهای غرض بر تاب کند از سبیل اگر شل
 قاصدان پادسیر رسیدند و از رسیدن فرمان سلیمان
 آنس و جان را آنس جانی بجاصل آمد روند گانی که از تنبیه صبا
 آمده تر آمدند و از ورود غنچه مهر بسته مرا و خاص گل مراد
 بشگفت ای جانب آوازه برآمده بود که فلان میترسد و سیری شد
 و دشمنان چشم باز کرده راه بیکان میدیدند الحمد لله که سردل
 ایشان شردل ایشان شد بشتر آمد و مرده رسیدن شادی
 رسانید از آن اخبار سار مسرت افزود و منبر آمد و حالها روشن
 رفتن میمون بر ما مبارک آمد قاصد صادق فرستاده شد تا حاکم
 بعد بعد پیش رقیب رقیب شارب شمشیری شرح دهد

[illegible]

اجار رسول گفته ام زین گونه که گفت کسی حق اجار رسول

لوح المدیة مصحفی که مخدوم فرستاد بر خطش آتی بود در حسن

جامعی که بوجه هدیه برین حافظ رسیده است هر ورقش بالوح

باز منخواند مجموعه و اشتیاقی که از آن جامع معانی رسید دل

مارا جمع گردانید کلک و دوانی که خدمت مولانا فرستاد بدیده بود

بر لوح ضمیر نقش آون و القلم بیکاشت دستاری که آن متبر

ارسال فرمود آن آب تنگ این آشنار از سرگزشت پیرا

که لطف فرموده بود اگر چه قطره آب بود اما تا خلق بنده رسید

ستار که مولانا سر بزرگی بر بنده فرستاده اگر چه آبی تنگ بود

مانده را از سرگزشت و غرق الطافم کرد از آن ابر کرم بارانی

از قطره باران لطیف تر رسید همه را گرم شاخ و در شاخ مخدومی

بر داد و کلاه چهار ترنجی یافته و بنده را شمر چندین کاه به خد

یکچرخ و نارنجی بی بار سجده رسید کلاهی که آن سرور فرستاده بود

رسید بوسید به نهد و یکتای خوی گلناری که کلاب عرق

از اندام کشاد رسد یک کتان که از غایت خنکی بر خور

فراکتی که آتی تبار شانه بروزن پای جامه داری باشد از قماش و خوی فتح اول

میشد در وقت وصفانی است
فرد قطره آب تنگ
اینکه سر بزرگی بر بنده
فرستاده اگر چه آبی تنگ بود
مانده را از سرگزشت و غرق
الطافم کرد از آن ابر کرم
بارانی از قطره باران
لطیف تر رسید همه را گرم
شاخ و در شاخ مخدومی
بر داد و کلاه چهار ترنجی
یافته و بنده را شمر چندین
کاه به خد یکچرخ و نارنجی
بی بار سجده رسید کلاهی
که آن سرور فرستاده بود
رسید بوسید به نهد و یکتای
خوی گلناری که کلاب عرق
از اندام کشاد رسد یک کتان
که از غایت خنکی بر خور
فراکتی که آتی تبار شانه
بروزن پای جامه داری باشد
از قماش و خوی فتح اول
میشد در وقت وصفانی است
فرد قطره آب تنگ
اینکه سر بزرگی بر بنده
فرستاده اگر چه آبی تنگ بود
مانده را از سرگزشت و غرق
الطافم کرد از آن ابر کرم
بارانی از قطره باران
لطیف تر رسید همه را گرم
شاخ و در شاخ مخدومی
بر داد و کلاه چهار ترنجی
یافته و بنده را شمر چندین
کاه به خد یکچرخ و نارنجی
بی بار سجده رسید کلاهی
که آن سرور فرستاده بود
رسید بوسید به نهد و یکتای
خوی گلناری که کلاب عرق
از اندام کشاد رسد یک کتان
که از غایت خنکی بر خور
فراکتی که آتی تبار شانه
بروزن پای جامه داری باشد
از قماش و خوی فتح اول

بهار از دست مناسب و دانه از دست
مشتی است بیکان معنی نامناسب و چون
دست از دست و بالای سر بر از دست
بهار از دست مناسب و دانه از دست
مشتی است بیکان معنی نامناسب و چون
دست از دست و بالای سر بر از دست
بهار از دست مناسب و دانه از دست
مشتی است بیکان معنی نامناسب و چون
دست از دست و بالای سر بر از دست

[illegible]

امیدست که چون کل در خانه کلابی پاسبان گردد مضاحکی چون دفتر کل
 مایه خنده و طیب بخدمت فرستاده شد امید که بیادند و مضاحک
 فلاں کتابی جو در مزاج کتاب مارا برود و فرد گرفت فلاں کس جانمی
 بعاریت برود و پاسبان کرد هر که کتاب بی گروگان عاریت دهد بد
 کتاب گروگان باز یابد هر که شطرنج و زردی گرو عاریت دهد بازی یابد فلا
 رباع عاریت بزور هنرنی کرد و باز نداد اسباب مجلس یک معشوق
 عزیز که عاریت برود و فرد گرفت زتش نباید آورد و فرد باید گرفت به سفر
 نان گوربتان عاریت باز پس ده با یکی حتی خام محاملات العوام
 و الخواص هر که از و ام خلاص یافت گردش از فرض آزاد شد
 فلاں و امی که بستاند کم دهد کم چه باشد که بیش ندهد گروانی و زانی
 هر دو بنفش و نفس یکی اند شست قباله به از روی قباله گواهی که را
 در میان ندارد گواه ست بی الف هرگز عوام را از و ام خالی نیاید
 شاهد راست گوی به از شاهد دروغ گوی خواجه درزی مادام دوست
 و قباله پاره کرد هر که شمس را از و ام دهد شعاع ز و ام نیاید جمال
 که مال را فرد گرفته اند تا سر ایشان نیندازی مال حاصل نشود و رها

ماده خنده و طیب بخدمت فرستاده شد امید که بیادند و ضائع
فلان کتابی جوید مزاج کتاب ما را برود و فرود گرفت فلان کس جانها
بعاریت برود و پایمال کرد هر که کتاب بی گروگان عاریت بدید
کتاب گروگان باز یابد هر که شطرنج و زردی گرو عاریت دهد بازی یابد فلان
رباع عاریت برود و زهرنی کرد و بازنداد اسباب مجلس یک معشوق
عزیز که عاریت برود و فرود گرفت زتنش بپای آورد و فرود باید گرفت
انان کو برستان عاریت باز پس ده با یکی حتی خام معاملات العوام
والخواص هر که از و ام خلاص یافت گردنش از فرض آزاد شد
فلان و امی که بستاند کم دهد کم چه باشد که بیش ندهد رابی و زانی
هر دو بنفش و نفس یکی اند شست قباله به از روی قباله گواهی که را
در میان ندارد کواه ست بی الف هرگز عوام را از و ام خالی نیاید
شاهد راست گوی به از شاهد دروغ گوی خواجه درزی مادام دخت
و قباله پاره کرد هر که شمس را از و ام دهد شعاع زر و ام نیاید جمال و ام
که مال را فرود گرفته اند تا سریشان نیندازی مال حاصل نشود و مینا

[illegible]

[illegible]

تواضع بجای حفظ و محبت و اوراق شده در این بود که حفظ محرر ترجمه بر زبان باشد به دلیل
 انوار العجمی و این فقرات لطیفه عجمیه است که اسمعیل بن یحیی در این نظم خصوصاً از اساطیر الهام یافته است

[illegible]

[illegible][illegible]

این کتاب را بنام فلان خطیب در جمعه بعد از زوال مسجده قدس
 رفع الحجاب علی منابر النور فلان مذکر در تفسیر این بود خاصه روح
 فی آیات النور فلان دبیر منشور الشاطی کرد و شیخ صیغه بتوقع ال
 از موج فلان شاعر بحر کالب میشود و جعله المذکر و یا من بحر المغفره
 فلان میجو در شجره خال و گرفت سهل الحكمه مدخله فی صد اول جمله
 العکس بالعموم فلان منسکه که دو وجه میکند خود را بر لیسان بر
 شجره نبی می بندد ناطقه القمار علی شجره الادب فلان خطیب در خطبه
 از بسیار میگوید غم کسانه کسینفه و قطع مقوله بحسامیه فلان
 منبر شکن منبر را آلت بدگفت مسلمانان ساخته است علیه اللعن
 بر ای فلان مفتی مستغرق محیط است اما لوث او پاک میشود
 الشریعت عن لوثه خط فلان خطاط کوسج از محاسن اوقع تر
 محاسن خطه فلان ساعر بمیزان شعر همه تشعیر میسجد یعنی
 با عت میگوید حفت موازنه فلان دبیر جز نامه سپردن
 کاری ندارد شود و ختمه لکته المبت فلان بازرگان را خوا
 سوی سفر کرد و لا رحت کحاره من نقد الاحمال کارهای فلان
 سود ندارد تجارت او از نقد کار ۱۲

نصرت خاتون و فتح خاتون و فخر خاتون و دولت خاتون
و تاج ملک و جوهر ملک و فاطمات لایزال ذاتها فی الدول و خصت
باجسان الملک المبین علی تفصیل الاسامی فاطمة لله در
و جاء البشر بشیر الحیلة الجنّت رابعة جعلها احدى ثانیة رابعة
و جعل تربیع القبر مبارک علیها و صار مراح المحرّت مرعاً علیها عایشة لایزال
عایشة فی الصلاح و نجایا طیب معیشتها مستورة و اتممتها
فی السر و سترت فی استار المغفرة خدیجة عصمت من خداج
و علیها کمال الرحمت بلا خداج زینب ذینت بحلیة الغفار
و اعطى المحور الدین بهار شهرة بعد بروج ستارها عن الوبال و
میزانها زینب شمع ثبوت علی عین الشریعت دایما و علی عیون
الخلد تسبیح سرمد اخط اتم در تاریخ مستلمه بفت حروف
انیمه نسبت حسابست و نجوم بد آنکه در سال و ماه و
روز نیز ابداعی کرده شد که در روی روزگار تاریخ گردد و در
انسانها که درجه ارتفاع معانی ممکن است واجب کند که دقیقه
و گذشت نشده باشد چنین که مثل لفظ جهادی از محل

[illegible]

محبوب دارند اینهمه دعویهای بلند بالا رفت تا بر نهانهای دلپذیر نباشد
چگونه بدلهام فرو آید پس مثالی چند بحجت تعلیم موسسان بفرست
منوده آمد چنانکه اگر کسی بر سر این کتاب شود حرفی کافی است
در استعمال بکار آید زیرا که هر معنی ده بدون دوازده خویش
چون دال که در جمل دهد حرف چهار حرف اول در تاریخ الف
لطیفه آمیز حرف دوم در تاریخ هفتم با نسبت کو اکب حرف
سوم در تاریخ دوازده ماه متضمن لطائفی که از نامهای ماه و موم
بطریق نسبت جمل خیزد حرف چهارم تاریخ سی روزه گوا
بحساب جمل که سیر ماه در بروج و منازل نیز ضمناً بیاید بطریق معما
و ایهام حرف پنجم تاریخ مجرماه بحساب جمل موشح بخالات بیچنا
حرف ششم تاریخ سال بحساب جمل حرف هفتم در لطائف
که از هندسه و جمل خیزد مصرع اینک این مصرع نیز از بهر فرق
حرف اول در تاریخ اتفاقی لطیفه آمیز معلوم دانایان با
که در بعضی جا شمار ماه و روز متفق افتاده است چنین که ب
بحساب جمل هم دوشنبه و هم دودهم حرف دوم ربیع چون

محبوب دارند این همه دعویهای بلند بالا رفت تا بر تانهای دلپذیر بنا
چگونه بدلهای فرو داد پس مثالی چند بحجت تعلیم هوسان بفرست
نموده آمد چنانکه اگر کسی بر سر این کتاب شود حرفی کافی است ^{بسیار}
در استعمال بکار آید زیرا که هر معنی ده بدون دوازده خویش
چون دال که در حمل دهد حرف چهار حرف اول در تاریخ الف
لطیفه آمیز حرف دوم در تاریخ هفت با نسبت کو اکب حرف
سوم در تاریخ دوازده ماه متضمن لطافتی که از نامهای ماه و هوا
بطریق نسبت حمل خیزد حرف چهارم تاریخ سی روزه گوا
بمحاسب حمل که سیر ماه در برج و منازل نیز ضمناً باید بطریق معما
و ایام حرف پنجم تاریخ مجرده ماه بحساب حمل موشح بخالات بچینا
حرف ششم تاریخ سال بحساب حمل حرف هفتم در اطراف
که از هندسه و حمل خیزد مصرع اینک این مصرع نیز از بهر فرق
حرف اول در تاریخ اتفاقی لطیفه آمیز معلوم دانایان با
که در بعضی جا شمار ماه و روز متفق افتاده است چنین که ب
بحساب حمل هم دوشنبه و هم دودهم حرف دوم در بیج چون

قول اول از میان چیزها مخصوص است
 و در اول دال باشد بر این که
 مغایره باشد با این که
 دال الخ این هم بوجه اصطلاح
 نقل از دوشنبه دارد و عدد او دوشنبه
 گویند که دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 است و در دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 دوشنبه دوم ربيع بود هر سه

در استعمال آریم چنین شود که تحریر نامه دوم ربيع بود هر سه
 هم دوشنبه و هم دوم ربيع جمادی نیز همین حکم دارد و هم چهار
 و هم چهارشنبه و هم از جمادی حرف چهارم نظیر چنین که عقد گشت
 در چهارم جمادی بود چنانکه اتفاق چنین افتد که دوم ربيع و دوشنبه
 و یا چهارم جمادی و چهارشنبه باشد اینجا تعیین روز حاجت
 همین استعمال بسنده است ضمناً روز هم در آید اینجا نموداری که
 ضروری بود نموده شد مابقی در محل خویش ترتیب به بینی مع
 با چوبه شنبه ریس جمعه و عید از پس روزه هر چه دوم در تاریخ
 هفته یا نسبت کوکب شنبه روز زحل نقش این سواد روز
 زحل بود پخته کاری نخل خامه درین بار نامه یا برین ورق روز
 شنبه بود نشان دادن نهال آخر شنبه به ست تحریر یا بخیر روز شنبه
 بود چهل زدر روز زحل چون زحل فرود رفت و سرش بماند
 ملک بپندد کش بپندد خط را فرو برد چنانکه سرش بالا ماند
 نامه در آخر روز تحریر افتاد درین استعمال ساحت در روز و
 می آید اینجا چنین بسیار جا خواهد آمد بر سر آن میباشد که گشتیم

و در اول دال باشد بر این که
 مغایره باشد با این که
 دال الخ این هم بوجه اصطلاح
 نقل از دوشنبه دارد و عدد او دوشنبه
 گویند که دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 است و در دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 قول اول از میان چیزها مخصوص است
 و در اول دال باشد بر این که
 مغایره باشد با این که
 دال الخ این هم بوجه اصطلاح
 نقل از دوشنبه دارد و عدد او دوشنبه
 گویند که دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 است و در دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 دوشنبه دوم ربيع بود هر سه

و در اول دال باشد بر این که
 مغایره باشد با این که
 دال الخ این هم بوجه اصطلاح
 نقل از دوشنبه دارد و عدد او دوشنبه
 گویند که دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 است و در دوشنبه دوم ربيع بود هر سه
 دوشنبه دوم ربيع بود هر سه

روز خورشید روشن کردن این احوال در روز آفتاب بود سایه
گستردن قلم برین سواد روز خورشید بود بر سبت این منظره را
در روز آفتاب بود و چهل و پنجم روز یکشنبه از سر آفتاب شروع
ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد مخدرات
این پریه در چهارم رمضان شعبان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
این روز و شمار ماه درست افتد کحروف دیگر که اسامی هفت است
هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و دوشنبه روز ماه سیر
شهاب و شش درین مهتاب در روز ماه بود نگارش اسیر
شب و ام در روز ماه بود ارسال نامه در روز ماه بود چو
روز دوشنبه از فرد آفتاب طالع گشت طلعت نوزانی ملک
قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفاقی بی تاب شده بود
چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرفوز از در
در آید عقد این غنچه مغنیه در دوم ربیع بود مهر کرم الکتاب
غنچه بلبل این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

روز خورشید روشن کردن این احوال در روز آفتاب بود سایه
کسترون قلم برین سواد روز خورشید بود بر بست این منظره را
در روز آفتاب بود جمل اچون روز یکشنبه از سر آفتاب شروع
ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد مخدرات
این پروه در چهارم رمضان ایشان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
این روز و شمار ماه درست افتد ک حروف دیگر که اسامی هفتت
هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و دوشنبه روز ماه سیر
شهاب و شش درین متاب در روز ماه بود نگارش اسخرف
شب و ام در روز ماه بود ارسال نامه در روز ماه بود جمل ب چون
روز دوشنبه از فرد آفتاب طالع گشت طلعت نورانی ملک
قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفاقی بی تاب شده
چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرفوز از در
در آید عقد این غنچه مغنبر در دوم ربیع بود مهر گرم الکتاب
ختمه بر لب این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

روز خورشید روشن کردن این احوال در روز آفتاب بود سایه
گسترده قلم برین سواد روز خورشید بود در بست این مظایر
در روز آفتاب بود جبل ا چون روز یکشنبه از سر آفتاب
ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد مخدرات
این پروه در چهارم رمضان شعبان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
این روز و شمار ماه درست افتد حروف دیگر که اسامی بهفت است
هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و دوشنبه روز ماه سیر
شهاب و شش درین مهتاب در روز ماه بود نگارش این حرف
شب و ام در روز ماه بود از سال نامه در روز ماه بود جبل
روز دوشنبه از فردا آفتاب طالع گشت طلعت نورانی ملک
قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفتابی بی تاب شده بود
چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرفوز از در
در آید عقد این غنچه مغنیه در دوم ربیع بود مهر کرم الکتاب
نخه بر لب این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

[illegible]

[illegible]

قلم جادو
 از غنیمت قلم جادو در جادوی اول بود درین استعمال نیز او هم
 حرف است و ده است و اتفاقی افتاده که بنیانیدن نخل قلم درین
 حیره جانی در جادوی اولینه بود تحریر چهارم جادوی بود نخل دال چهارم
 حرف است و بجل دال چهارم است و در چهارم جادوی درست آمده
 و چون لطیفه در لفظ جادو است در هر دو جادوی توان نوشت
 جادوی الاخر عبارت این خانه سخن در همسایگی شهر خدای بود
 بنا بر این راز در شهر جوار الله بود بیرون دادن اسراری چنین
 در شهر جادوی پسین بود که رفتن این نامه در آخر جادوی
 بود آخر هم بیاید بر بست عین عبارت بر این اب در میان
 جادوی بود تحریر عریضه در دهم جادوی الاولی بود و رجب
 لباس این سواد اعظم در شهر خدای بود این مکتوب در ماه موقت
 رجب بکرامت کرم الکتاب ختمه کرم گشت مهر رجب این نامه
 در روزه مریم بود افتتاح این فتح نامه در روز افتتاح
 یا بعد بود فتح ابواب غرض بفتح قلم پیش از افتتاح
 همدان روز یا بعد از این شعبان ان اشعاب این شجره انشا

از غنیمت قلم جادو در جادوی اول بود درین استعمال نیز او هم
 حرف است و ده است و اتفاقی افتاده که بنیانیدن نخل قلم درین
 حیره جانی در جادوی اولینه بود تحریر چهارم جادوی بود نخل دال چهارم
 حرف است و بجل دال چهارم است و در چهارم جادوی درست آمده
 و چون لطیفه در لفظ جادو است در هر دو جادوی توان نوشت
 جادوی الاخر عبارت این خانه سخن در همسایگی شهر خدای بود
 بنا بر این راز در شهر جوار الله بود بیرون دادن اسراری چنین
 در شهر جادوی پسین بود که رفتن این نامه در آخر جادوی
 بود آخر هم بیاید بر بست عین عبارت بر این اب در میان
 جادوی بود تحریر عریضه در دهم جادوی الاولی بود و رجب
 لباس این سواد اعظم در شهر خدای بود این مکتوب در ماه موقت
 رجب بکرامت کرم الکتاب ختمه کرم گشت مهر رجب این نامه
 در روزه مریم بود افتتاح این فتح نامه در روز افتتاح
 یا بعد بود فتح ابواب غرض بفتح قلم پیش از افتتاح
 همدان روز یا بعد از این شعبان ان اشعاب این شجره انشا

دهم چهارم جادوی الاولی بود و رجب
 باشد در دهم جادوی الاولی بود و رجب
 تحت اتصال این ماه به رجب جادو بود و جادوی
 شهر الله است پس تاریخ دهم ماه رجب
 ازین است الف است پس تاریخ دهم ماه رجب
 در میان جادوی الاولی بود و رجب
 باشد در دهم جادوی الاولی بود و رجب
 پس صدوی و معنی هر دو در دست آن
 از لفظ جادوی الف مقصود بود و
 شایع گوید که از
 رجب

حرف جادو
 از غنیمت قلم جادو در جادوی اول بود درین استعمال نیز او هم
 حرف است و ده است و اتفاقی افتاده که بنیانیدن نخل قلم درین
 حیره جانی در جادوی اولینه بود تحریر چهارم جادوی بود نخل دال چهارم
 حرف است و بجل دال چهارم است و در چهارم جادوی درست آمده
 و چون لطیفه در لفظ جادو است در هر دو جادوی توان نوشت
 جادوی الاخر عبارت این خانه سخن در همسایگی شهر خدای بود
 بنا بر این راز در شهر جوار الله بود بیرون دادن اسراری چنین
 در شهر جادوی پسین بود که رفتن این نامه در آخر جادوی
 بود آخر هم بیاید بر بست عین عبارت بر این اب در میان
 جادوی بود تحریر عریضه در دهم جادوی الاولی بود و رجب
 لباس این سواد اعظم در شهر خدای بود این مکتوب در ماه موقت
 رجب بکرامت کرم الکتاب ختمه کرم گشت مهر رجب این نامه
 در روزه مریم بود افتتاح این فتح نامه در روز افتتاح
 یا بعد بود فتح ابواب غرض بفتح قلم پیش از افتتاح
 همدان روز یا بعد از این شعبان ان اشعاب این شجره انشا

جل اولش است
درون زار منقو است که
بر موقت دلالت دارد
عین یعنی چشمه در در لفظ عین
سمر عین است و نیم است
حلقه و آهن که بران بایستی کند
دیم نیم شست بلی آن شست
که بترا نیم شست
دیم شست نیم شست
حادثی است حمل او نیست
ست نادرش است
دو نام یکی که
عجایز خیر و در او
از فلک و آن خاست
بابی است و آن خاست
از بار عجم ماهه
سین و مکن نام گذن
روسیان و آن مدت حمل از
اقتاب است در هیچ
ظلمات با آن این ماه در وقت
مروارید می شود و باران این
ماه را نیسان گویند
ماه را نیسان گویند
و تا نیسان هر کسی که خاک را
در نیسان از خاک غریب
در نیسان از نیسان
در نیسان از نیسان

بر سر دلو آشنائی داشت پنجم هنگام بارور شدن این مزرعه خردمند
داس ماه در ته سنبه بود ششم هنگام روان شدن کلک
تیر سر پیکان ماه بمیان قوس رسیده بود هفتم هنگام سنجید
قلم این کلام ماه در میان نیزان رسیده بود هشتم هنگام آشنا
کردن قلم بر عین عنوان نهم شصت ماه بر سر حوت رسیده بود
یستم هنگام دویدن قلم آهوی ماه رحل رسیده نهم هنگام
درباری ابر بنیان قلم بمیان سرطان رسیده بود دهم هنگام
وام گستردن قلم باد سیراب این شصت و یک ماه دهم ماهی گرفته بود
یازدهم هنگام حمل معانی در ابلج کاغذ ماه از نیمه اول بطین شده بود
دوازدهم هنگام سایه افکندن شب برین ماهتاب بدر از فرد
ناقص بود و بمیان قوس پیوسته سیزدهم هنگام تحریر این مکتوب
ماه بمیان جزا رسیده بود چهاردهم هنگام روشن کردن این
حال نوزده ماه از آخر جدائی تا سر دلو گرفته بود چهاردهم هنگام
روان کردن ماهی خامه ماه ته دلو گرفت بود و بر سر حوت
میر خیت پانزدهم هنگام طلوع دقایق از مطلع این سطور ماه چهارم

[illegible]

بر جمعه رسیده بود شانزدهم هنگام درشتانی قلم برین پیش
آمد به بود وی جمعه هفتم هنگام سر آمدن اختر معنی از قلم
دو پیکر ماه جوزا رسیده بود و سیزدهم هنگام دیدن ملک شمس
ماه بی سرو پای بر جدی سوار گشته بود و سیزدهم هنگام برداشتن
شاهین قلم ماه میانه میزان رسیده بود و نوزدهم هنگام تولد
این نتایج ماه میانه بطین رسیده و هشتم هنگام آراستن این
نور بنفش شبگون بر تو ماه اواخر دلو تا دوحه اول حوت
گرفته بود بیست و یکم هنگام جنبش کلک خطی ماه نیمه آخر
اسماک رسیده بود بیست و دوم هنگام دیدن کلک
کوت پای درین صحرای ماه دور بد از پابر جدی سوار گشته بود
بیست و سوم هنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود
و از جوزا که بسته بیست و چهارم هنگام وضع ام الحرف
برین میانه قلم در بطین بود بیست و پنجم هنگام راست
ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پانی نهاده بود
بیست و ششم هنگام سلسله یافتن قلم ماه بی سر شده

در ماه بی سرو پای بر جدی سوار گشته بود و سیزدهم هنگام برداشتن شاهین قلم ماه میانه میزان رسیده بود و نوزدهم هنگام تولد این نتایج ماه میانه بطین رسیده و هشتم هنگام آراستن این نور بنفش شبگون بر تو ماه اواخر دلو تا دوحه اول حوت گرفته بود بیست و یکم هنگام جنبش کلک خطی ماه نیمه آخر اسماک رسیده بود بیست و دوم هنگام دیدن کلک کوت پای درین صحرای ماه دور بد از پابر جدی سوار گشته بود بیست و سوم هنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود و از جوزا که بسته بیست و چهارم هنگام وضع ام الحرف برین میانه قلم در بطین بود بیست و پنجم هنگام راست ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پانی نهاده بود بیست و ششم هنگام سلسله یافتن قلم ماه بی سر شده

در ماه بی سرو پای بر جدی سوار گشته بود و سیزدهم هنگام برداشتن شاهین قلم ماه میانه میزان رسیده بود و نوزدهم هنگام تولد این نتایج ماه میانه بطین رسیده و هشتم هنگام آراستن این نور بنفش شبگون بر تو ماه اواخر دلو تا دوحه اول حوت گرفته بود بیست و یکم هنگام جنبش کلک خطی ماه نیمه آخر اسماک رسیده بود بیست و دوم هنگام دیدن کلک کوت پای درین صحرای ماه دور بد از پابر جدی سوار گشته بود بیست و سوم هنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود و از جوزا که بسته بیست و چهارم هنگام وضع ام الحرف برین میانه قلم در بطین بود بیست و پنجم هنگام راست ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پانی نهاده بود بیست و ششم هنگام سلسله یافتن قلم ماه بی سر شده

در ماه بی سرو پای بر جدی سوار گشته بود و سیزدهم هنگام برداشتن شاهین قلم ماه میانه میزان رسیده بود و نوزدهم هنگام تولد این نتایج ماه میانه بطین رسیده و هشتم هنگام آراستن این نور بنفش شبگون بر تو ماه اواخر دلو تا دوحه اول حوت گرفته بود بیست و یکم هنگام جنبش کلک خطی ماه نیمه آخر اسماک رسیده بود بیست و دوم هنگام دیدن کلک کوت پای درین صحرای ماه دور بد از پابر جدی سوار گشته بود بیست و سوم هنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود و از جوزا که بسته بیست و چهارم هنگام وضع ام الحرف برین میانه قلم در بطین بود بیست و پنجم هنگام راست ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پانی نهاده بود بیست و ششم هنگام سلسله یافتن قلم ماه بی سر شده

از این که در این کتاب
بجای منقوش شده است
یعنی از میان یک بیان
ندارد و هم لفظی آنکه
لفظ بسیار باشد و جمله
سینه ده ۱۲
قوله دی بدال ابجد
و یار خطی باشد و جل
او چهارده بود و جل
جل او بیازده است
نموده است پس

لفظی دیگر آوردن که قافیه آن خوانند
بعضی محققان چنین نوشته اند
که تصحیح و ابرار است
دور و دیر است
بسیار است
کتاب رفت لفظک باقی ماند که علی او
که اگر بگویم که در این کتاب
دور و دیر است
بسیار است
کتاب رفت لفظک باقی ماند که علی او
که اگر بگویم که در این کتاب
دور و دیر است
بسیار است
کتاب رفت لفظک باقی ماند که علی او

بیرون داده شد بیست و یکم هنگام تحریر این نامه میمون
که راحت مدام است دور ماه یکبار بی سر و بن رسیده بود
بیست و دوم هنگام صلاهی صریح خاصه بر ورق صحن شفا
کز یک ماه یکبار بی آب رسیده بود بیست و سوم هنگام
ترصیح این دیباچه ماه از درجک در بیرون آورده شد
بیست و چهارم تاریخ از سر کلک بیرون افتاده است
در پایان کاغذ تمام شده بیست و پنجم تاریخ ماه بر
ورق طی کرده شد بیست و ششم شماره ماه در میان
سکوت گفته شد بیست و هفتم کاتب تحریر شماره ماه را
از قصب قلم کر کرد بیست و هشتم کاتب آخر محل را
فروخته است و تاریخ ماه نوشته هر که را بنیانی است
روشن خواهد کرد بیست و نهم شماره ماه سر کلک با خط
میوست فرو خواندن فرماید شمی ام هنگام شرح این را از
بیست و یازده پهلوی ماه بیان سلج رسیده بود و زیور
نظایر و آشکار شده
شدن قصه قلم در شهر ارم بود و رسیدن این نامه در شهر است

[illegible]

در آخر تاریخ علم داده شد قاریخ سال در ذیل تحریر یافت به قصد
پنجاه تاریخ سال از سر ذیل در پایان بی پایان معلوم خواهد شد
به قصد و نوشته است کاتب تاریخ سال جدا نبسته نمود تا معلوم
گردد به قصد و هفتاد و دین تاریخ نیز شمار ماه و سال در
افتاده است در شمار شده سر قلم بی پایان تاریخ رسیده بود
و آخر سال با ول محرم پیوسته به قصد و هشتاد و شمار سال
جذب دارد که عین عمر اسوی خویش میکشد به قصد و
تاریخ سال از سر ذیل و سر صفی خواندن فرماید به قصد هر یک
سر ضابطه دریافت تاریخ سال معلوم خواهد کرد به قصد و
در تاریخ سال آخر نبسته شد حرف هفتم در طائفی که از
هند سه و جل خیزد نام آدم بنده خواهی جل و پنج ست در حنا
جل مصرع بنویس و به بین نهصد و هشتاد و یک ست و
هشتاد و بنده ده پاری باشد و ده پاری که جل هفت سی پنج درم برآ
میکرد گفتیم ده بنویس آه از دل بر آوردیم را آخر صفر ست
صفر را نیز در میان صفر ست اول و آخر درم صفر ست اول عدم

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

داندن چشم در چشم دیده ام و کمال سرور
 عین مناسبت بر د
 و الفاظ سرور
 میل و کمال و عین
 مناسب نیست اند
 و از اخذ الخ

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

[illegible]

می خوانند که کار بآباد دیر است
 نسبت کردن مناسب
 قوله شایعین بی بی که در حال
 تر از دوازده بند ۱۲
 قوت بآباد بیجا
 از کارهای بیوده کردن باشد
 و فی الواقع تر از وی شعر
 بآباد است یا باین معنی
 که اصوات یا باین معنی

مبادی است که در این کتاب
مبتنی بر اصول کلی است
و این کتاب را می توان
به عنوان یک کتاب
مبتنی بر اصول کلی
و این کتاب را می توان
به عنوان یک کتاب
مبتنی بر اصول کلی

[illegible]

دکتر سوم حج جن است
بلغمی باز و دشمن دارو است
چون که شستن بلغمی بسیار
شدن چو بر یکم کردن
پارچه بلغمی ناز و دیکار
شده دوازده نفره
آنکه است ۱۲
فرد باقی بلغمی نوزده
منابع

دو این هر دو دلفظ صنعت
 یعنی صنعتی و دلفظ صنعت
 و با کلام گویند و لاغ نیست
 که این را گویند و لاغ نیست
 میان لفظ و صنعت
 درین شعر صنعتی است که از
 قول ضمنی لفظی

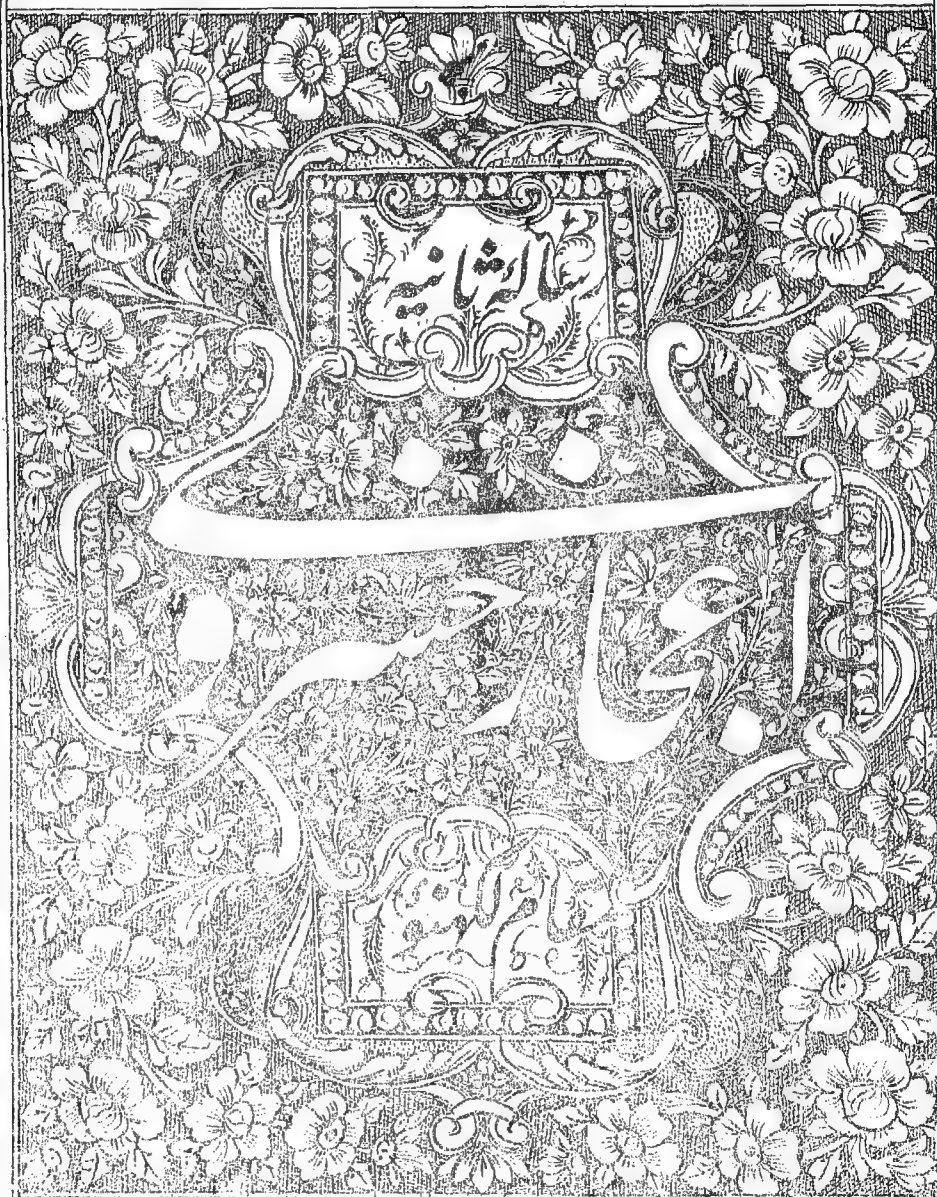
چاستادانه گنجانیده ام صنعت ضمنی لفظ را که اینها گویند و
 در لفظ باز نیاید و کلاغ نویسد و بی لاغ نباشد برای صنعت
 چگونه بران کرده تا کیوتر نام را از ان شرط رسته دراز و هم این
 چون نسبت طپور گرفته شد لابد امثال و نظائر نیزیم ازین جنس
 باز نمودم تا هر که شناخت منطق الطیر مرا بر ملکیت سخن بسیار
 باشد حرف هشتم در التزام دوسه چهار نسبت قریب و بعید
 ع و دو نسبت ز حد ادب و چهار با هم تراش یک نسبت درین طبع
 فرض است کسی را که در طبع این قدر حدت نباشد باید که در نقشبند
 این کتاب بشرح حرف نهانی خویش بیدان کند اما قدرت طبع آن بود که
 دوگان و چهارگان نسبت بی را با یک دیگر بهنجاری بر بست کند که
 محکم تر از آهن در چوب ترکیب پذیرد و لیکن چون در طبعها زنگار خورده
 خیال یک نسبت صورت نه بند و ساختن مرات و وجهتین در نسبت
 از معاینه نزدیک ایشان خیال نماید فاسد پس این صحیفه مورچه پارا
 که آینه است موجه بیت تعلیم طوطیان سخن و همین تخته منقوش را که شانه است
 مغیر برای مشاطگان گیسوی دقایق بصنعت تمام بیاراستم

اداکرده و این جهت
 که است و در این جهت
 آمده ۱۲
 یعنی صنعت ضمنی لفظ
 برای نسبت لفظ
 که است و در این جهت
 کارهای بخاری کردن و
 چون از نسبت دراز و صفت
 که ازین پدید می آید این باشد
 بران کرده که سطران
 شده ۱۱
 یعنی صنعت لفظی که در
 در اول اعجاز و حسن بیان

در این هر دو دلفظ صنعت
 یعنی صنعتی و دلفظ صنعت
 و با کلام گویند و لاغ نیست
 که این را گویند و لاغ نیست
 میان لفظ و صنعت
 درین شعر صنعتی است که از
 قول ضمنی لفظی
 چاستادانه گنجانیده ام صنعت ضمنی لفظ را که اینها گویند و
 در لفظ باز نیاید و کلاغ نویسد و بی لاغ نباشد برای صنعت
 چگونه بران کرده تا کیوتر نام را از ان شرط رسته دراز و هم این
 چون نسبت طپور گرفته شد لابد امثال و نظائر نیزیم ازین جنس
 باز نمودم تا هر که شناخت منطق الطیر مرا بر ملکیت سخن بسیار
 باشد حرف هشتم در التزام دوسه چهار نسبت قریب و بعید
 ع و دو نسبت ز حد ادب و چهار با هم تراش یک نسبت درین طبع
 فرض است کسی را که در طبع این قدر حدت نباشد باید که در نقشبند
 این کتاب بشرح حرف نهانی خویش بیدان کند اما قدرت طبع آن بود که
 دوگان و چهارگان نسبت بی را با یک دیگر بهنجاری بر بست کند که
 محکم تر از آهن در چوب ترکیب پذیرد و لیکن چون در طبعها زنگار خورده
 خیال یک نسبت صورت نه بند و ساختن مرات و وجهتین در نسبت
 از معاینه نزدیک ایشان خیال نماید فاسد پس این صحیفه مورچه پارا
 که آینه است موجه بیت تعلیم طوطیان سخن و همین تخته منقوش را که شانه است
 مغیر برای مشاطگان گیسوی دقایق بصنعت تمام بیاراستم

در این هر دو دلفظ صنعت
 یعنی صنعتی و دلفظ صنعت
 و با کلام گویند و لاغ نیست
 که این را گویند و لاغ نیست
 میان لفظ و صنعت
 درین شعر صنعتی است که از
 قول ضمنی لفظی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَارَكْنَا فِيهِ الْكَافَّةَ

۱۰۰

[illegible]

عہدہ مالک یا مفت مقام کے اجڑا ہی ۱۲۱۲ کشف و الخانات

八、

کشف ما
کشف ما
کشف ما

بسم الله الرحمن الرحيم

ازینجی

۵۷ روزی که ۱۲
تحت ستاره
از کونین بر

بعضی از اینها

مستور: برون

فیض مبارک

مجلس شورای ملی

بعضی از

۱۳۴۵
۱۲

وفاق با یک هواقت رسانا

[illegible]



۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

روزگار آفتاب در درون خود دارد
و روزگار آفتاب در درون خود دارد

در آستانه حیات
در راه سعادت و کمال
در آستانه حیات
در راه سعادت و کمال

چند روز دیگر
در محل را در زیر آن
دریده شده است
صلوات صلیتی و عین
از راه بادش

آسمان و عناصر را بر آید
و برتر از همه خدا را بداند
و در علم و ادب و عبادت
و در هر یک از اینها

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 بلفظ
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

المعامل بالزرق ولبعض الاحمر ووجه الاسلام شري السرايا و الجنود و مير البر
 بجزو الجوهري عبد الرحمن عثمان اشرف من عباد الرحمن بشرف الرحمة
 عباد الرحمن انما طرقت صدقاته الصديق وعين عدل وعلم على
 واهل صباه عثمان الملك العلي ماميط الحيا في الآفاق والاركان علامه
 كبحكم علماء امتي كانبيا ونبى اسرائيل ازان ذات تانبيا فرق بحرني كاسف
 زفته است چنانكه نقطه نيز دران مدخل منيبا بدعني كاف تشبيه كه برا
 مصلحت قضا دروي گنجيده است و دقات رقم و قلم او ايكه اربعه الشعاع
 حاكمه موجه داده و در روايت و در ايت ثانی شرح و ثالث صاحبیه شده
 شهر في الوری ليس مثله احد به بالفقاهات و الديات به قضا نور الكمال
 منه كما به لمعه الشمس في الولايات به نسبت قضا نظاره كن باز به قضا
 اين اوصاف مرضيه منصب قضا و استحكامت حضرت دار الخلافت دلي كه
 مانع دار الخلافت سپهرت بعهده آن ذات معظم و وجودكم گروانيدم تا بامر
 اين شغل مني بتباعت رسول مدني قيام نمايد خشيت با حسيبت نزداني
 را كه بر اقصا و اداني مراعات آن واجب است خصوصا بر علماء و اوجب
 كما قال الله عليهم انما نخشاهم من عباده العلماء بطريق رعيت نهوده

[illegible][illegible][illegible]

دینچه و سینه
و سینه خیمه
که از آنجا که گویید
در میان این دو
از آنجا که

از غیب و نهی و دوزخ و سکون و کسب و کرم و استراحت و باطن و ظواهر و وقت و کرد و نیت و علم و امر و حکم و...

از سنگ آریسا که یکم یک کتان در سنگ
 طلوعی از خون چون افتاد در ۱۲
 من بخوبی که در ۱۳

برای احوال حفظ خاص و عام
مسابقت ۱۲۵۱
محل نوشتن چیزی که در آن نوشته شد

[illegible]

۱۱۔ بیانات
 ۱۲۔ بیانات
 ۱۳۔ بیانات
 ۱۴۔ بیانات
 ۱۵۔ بیانات
 ۱۶۔ بیانات
 ۱۷۔ بیانات
 ۱۸۔ بیانات
 ۱۹۔ بیانات
 ۲۰۔ بیانات
 ۲۱۔ بیانات
 ۲۲۔ بیانات
 ۲۳۔ بیانات
 ۲۴۔ بیانات
 ۲۵۔ بیانات
 ۲۶۔ بیانات
 ۲۷۔ بیانات
 ۲۸۔ بیانات
 ۲۹۔ بیانات
 ۳۰۔ بیانات
 ۳۱۔ بیانات
 ۳۲۔ بیانات
 ۳۳۔ بیانات
 ۳۴۔ بیانات
 ۳۵۔ بیانات
 ۳۶۔ بیانات
 ۳۷۔ بیانات
 ۳۸۔ بیانات
 ۳۹۔ بیانات
 ۴۰۔ بیانات
 ۴۱۔ بیانات
 ۴۲۔ بیانات
 ۴۳۔ بیانات
 ۴۴۔ بیانات
 ۴۵۔ بیانات
 ۴۶۔ بیانات
 ۴۷۔ بیانات
 ۴۸۔ بیانات
 ۴۹۔ بیانات
 ۵۰۔ بیانات
 ۵۱۔ بیانات
 ۵۲۔ بیانات
 ۵۳۔ بیانات
 ۵۴۔ بیانات
 ۵۵۔ بیانات
 ۵۶۔ بیانات
 ۵۷۔ بیانات
 ۵۸۔ بیانات
 ۵۹۔ بیانات
 ۶۰۔ بیانات
 ۶۱۔ بیانات
 ۶۲۔ بیانات
 ۶۳۔ بیانات
 ۶۴۔ بیانات
 ۶۵۔ بیانات
 ۶۶۔ بیانات
 ۶۷۔ بیانات
 ۶۸۔ بیانات
 ۶۹۔ بیانات
 ۷۰۔ بیانات
 ۷۱۔ بیانات
 ۷۲۔ بیانات
 ۷۳۔ بیانات
 ۷۴۔ بیانات
 ۷۵۔ بیانات
 ۷۶۔ بیانات
 ۷۷۔ بیانات
 ۷۸۔ بیانات
 ۷۹۔ بیانات
 ۸۰۔ بیانات
 ۸۱۔ بیانات
 ۸۲۔ بیانات
 ۸۳۔ بیانات
 ۸۴۔ بیانات
 ۸۵۔ بیانات
 ۸۶۔ بیانات
 ۸۷۔ بیانات
 ۸۸۔ بیانات
 ۸۹۔ بیانات
 ۹۰۔ بیانات
 ۹۱۔ بیانات
 ۹۲۔ بیانات
 ۹۳۔ بیانات
 ۹۴۔ بیانات
 ۹۵۔ بیانات
 ۹۶۔ بیانات
 ۹۷۔ بیانات
 ۹۸۔ بیانات
 ۹۹۔ بیانات
 ۱۰۰۔ بیانات

مجلس شورای پانزدهم
روز دوشنبه ۱۳۰۲
مجلس شورای پانزدهم
روز دوشنبه ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين وأوصيائه الكرام

[illegible]

[illegible]

۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷

استاد شریف...
نام و نام خانوادگی...
تاریخ...
محل...
دوره...
موضوع...

استاد شریف...
نام و نام خانوادگی...
تاریخ...
محل...
دوره...
موضوع...

استاد شریف...
نام و نام خانوادگی...
تاریخ...
محل...
دوره...
موضوع...

استاد شریف...
نام و نام خانوادگی...
تاریخ...
محل...
دوره...
موضوع...

۱۹۹۹
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۰
 ۱۹۸۹
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۰
 ۱۹۷۹
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۰
 ۱۹۶۹
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۰
 ۱۹۵۹
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۰
 ۱۹۴۹
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۰
 ۱۹۳۹
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۰
 ۱۹۲۹
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۰
 ۱۹۱۹
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۰
 ۱۹۰۹
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۰
 ۱۸۹۹
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۰
 ۱۸۸۹
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۰
 ۱۸۷۹
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۰
 ۱۸۶۹
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۰
 ۱۸۵۹
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۰
 ۱۸۴۹
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۰
 ۱۸۳۹
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۰
 ۱۸۲۹
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۰
 ۱۸۱۹
 ۱۸۱۸
 ۱۸۱۷
 ۱۸۱۶
 ۱۸۱۵
 ۱۸۱۴
 ۱۸۱۳
 ۱۸۱۲
 ۱۸۱۱
 ۱۸۱۰
 ۱۸۰۹
 ۱۸۰۸
 ۱۸۰۷
 ۱۸۰۶
 ۱۸۰۵
 ۱۸۰۴
 ۱۸۰۳
 ۱۸۰۲
 ۱۸۰۱
 ۱۸۰۰
 ۱۷۹۹
 ۱۷۹۸
 ۱۷۹۷
 ۱۷۹۶
 ۱۷۹۵
 ۱۷۹۴
 ۱۷۹۳
 ۱۷۹۲
 ۱۷۹۱
 ۱۷۹۰
 ۱۷۸۹
 ۱۷۸۸
 ۱۷۸۷
 ۱۷۸۶
 ۱۷۸۵
 ۱۷۸۴
 ۱۷۸۳
 ۱۷۸۲
 ۱۷۸۱
 ۱۷۸۰
 ۱۷۷۹
 ۱۷۷۸
 ۱۷۷۷
 ۱۷۷۶
 ۱۷۷۵
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۰
 ۱۷۶۹
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۰
 ۱۷۵۹
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۰
 ۱۷۴۹
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۰
 ۱۷۳۹
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۰
 ۱۷۲۹
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۰
 ۱۷۱۹
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۰
 ۱۷۰۹
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۰
 ۱۶۹۹
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۰
 ۱۶۸۹
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۵

که وانی منعم قاضی را برین چه ولایت میداند که دو و چراغی بعد سوختگی
خورد و امم و وزخ ایشا محم میخوانند بیت برگد بر آفتاب شرع از وی آفت
کمان آب بکشت آتش قاضی را و این متعل از مهر بزرگی عماد و خوش نصیب
آسمان راضی تا بقضای این زمین افتاد که پیاده بر در چین ظالمی میرود
و او اعتراض آل نه بختیش ساخته چنانکه امید دیدار ممکن باشد مصرع
که دیدار خدا روز سه سباده اش به بیت و من عوارضه عین عامل قنط
کعبین منتقل من عیان روتیه و ششی از آب ریختگی خویش بر بحر قنط لافا
گذرانیده شد از جو که جناب عدل باب صدر جهان بی آبی شریعت پیش از
نه پسند و بیت اذ انحرش شرع الرسول ذاک بطلم و فکیف یقینی فی نه
الشریعه ما و تعدی اظلم الملوک پیش عدل اسلامین باز میباید نمود
اول قاضی مظلوم را با انصاف رسانند و بعد از آن شکسته چند را که
استناد بد آن حکومت کرده اند بصلاحت عدل مظاہرت فرمود چنانکه
مستظهر ناز گردند و پشت بدیوار آرند یقین که سر رشته آن جبل المیتین پیش
بادشاه چنان به احطاب کشاده گرداند که این اغلب الظلمه را رسن در گردان
از اینجا بر بند و رقبه بسته چون بقره در رقبه خوانان در کشند و آنچه از حقوق
بازدارن خواجه بهی برون ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵

که دانی منم قاضی را برین چه دلالت میداند که دو و چراغی بعد خوشگی
خورد ام و دوزخ اشیا محم بنحو اندامیت برگرد بآفتاب شرع از وی آفت
کمان آب کشت آتش قاضی را ^{۱۱} این متعل از سر بزرگی عمامه خوشی نقیضا
آسمان راضی بالقضای این زمین افتاد که پیاده بر در چین ظالمی میرود
و او اعتراض آل مذہب پیش ساخته چنانکه امید دیدار ممکن باشد مصرع
که دیدار خدا روز سه باشد ^{۱۲} بیت و من عوارضه عین عامل قنط
کسین متعزل من عیان روتیه ^{۱۳} شمی از آب ریختگی خویش بر بحر قلب آفاق
گذرانیده شد از جو که جناب عدل ماب صدر جهان بی آبی شریعت پیش از
نه پسند و بیت اذ انحر ^{۱۴} شرع الرسول ذاک ^{۱۵} بطلم ^{۱۶} فکیف یقی فی نده
الشریعه ما ^{۱۷} تعدی ^{۱۸} اعظم الملوک پیش ^{۱۹} عدل ^{۲۰} اسلامین باز میاید نمود
اول قاضی مظلوم را با انصاف رسانید و بعد از آن شکسته چند بر که
استناد بدان حکومت کرده اند بصلابت عدل مظاہرت فرمود چنانکه
مستظهر ناز گردند و پشت بدیوار آرند یقین که سرشته آن جبل المتین پیش
بادشاه چنان به اطنا بکشاده گرداند که این اغلب الظلمه را برین گردان
ازینجا برنیز ورقه بسته چون بقره در ورقه عوانین در کشند و آنچه از حقوق

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

عبدالله و سلم بن سعيد
و جليل بن كرم بن
و جليل بن كرم بن
و جليل بن كرم بن

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible][illegible]

5

[illegible]

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید در و نه محیط فیض از کران آب در تیر او بین
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما
 بزرگی آن ابر و افروزیان من با چرا که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زهره الاماس بکشد
 سیر و قطره ما را لی محیط سما به این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا سبها زاد
 تا بر لبی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کای برنی آدم کند اشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون یتیمان در کوچه شان گدازم
 و راه خود گیرم و باطفال خود بدانند چند که از قطرات باران گرد من می آید
 میکنم از بسکه گرانبار الطاف خدا یگان ابو الهظیف محل اندر سریره علی نقی ملک
 الحامل وضع منتی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه زاد و با نه خبر بر زادگان را و گمان با شاه و این بسا و نه سباط که در مجلس شرفا
 انفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطاقت مستور ماند مصرع
 و این شعر را ۱۲ بر شیده ۱۲

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید در و نه محیط فیض از کران آب در تیر او بین
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما
 بزرگی آن ابر و افروزیان من با چرا که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زهره الاماس بکشد
 سیر و قطره ما را لی محیط سما به این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا سبها زاد
 تا بر لبی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کای برنی آدم کند اشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون یتیمان در کوچه شان گدازم
 و راه خود گیرم و باطفال خود بدانند چند که از قطرات باران گرد من می آید
 میکنم از بسکه گرانبار الطاف خدا یگان ابو الهظیف محل اندر سریره علی نقی ملک
 الحامل وضع منتی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه زاد و با نه خبر بر زادگان را و گمان با شاه و این بسا و نه سباط که در مجلس شرفا
 انفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطاقت مستور ماند مصرع
 و این شعر را ۱۲ بر شیده ۱۲

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید در و نه محیط فیض از کران آب در تیر او بین
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما
 بزرگی آن ابر و افروزیان من با چرا که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زهره الاماس بکشد
 سیر و قطره ما را لی محیط سما به این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا سبها زاد
 تا بر لبی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کای برنی آدم کند اشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون یتیمان در کوچه شان گدازم
 و راه خود گیرم و باطفال خود بدانند چند که از قطرات باران گرد من می آید
 میکنم از بسکه گرانبار الطاف خدا یگان ابو الهظیف محل اندر سریره علی نقی ملک
 الحامل وضع منتی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه زاد و با نه خبر بر زادگان را و گمان با شاه و این بسا و نه سباط که در مجلس شرفا
 انفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطاقت مستور ماند مصرع
 و این شعر را ۱۲ بر شیده ۱۲

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید در و نه محیط فیض از کران آب در تیر او بین
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما
 بزرگی آن ابر و افروزیان من با چرا که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زهره الاماس بکشد
 سیر و قطره ما را لی محیط سما به این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا سبها زاد
 تا بر لبی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کای برنی آدم کند اشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون یتیمان در کوچه شان گدازم
 و راه خود گیرم و باطفال خود بدانند چند که از قطرات باران گرد من می آید
 میکنم از بسکه گرانبار الطاف خدا یگان ابو الهظیف محل اندر سریره علی نقی ملک
 الحامل وضع منتی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه زاد و با نه خبر بر زادگان را و گمان با شاه و این بسا و نه سباط که در مجلس شرفا
 انفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطاقت مستور ماند مصرع
 و این شعر را ۱۲ بر شیده ۱۲

که رقم انصاف از خطوط پیشانی ایشان شاقط گشته است بیت
 چون بسیم شد که دور باشد به از روی بر آتش من الله به عرض می افتد
 که چون بنده کمتر باشارت دست شیرمالک هم کن است از نظر علی ظاهر
 سوی فرو دست آمد و مقطع تا کپور را در حد ویه تنوره دست بوس کرد
 آن ناجو اندر دوشی است که سخن الایادی دست کشادی چنانکه قلندر نشان
 دستور کند سر گشتی نموده دست سناخن و طلمت کان قدر نادر
 که ناخنی بتوانم بدان قلم کردن به بعد از آنکه فرمان رسانیده و فصل
 طلب کرده شده مقطع اقطاعات سیف بمن نمودن گرفت که اینجا بی تیغ
 زرقه من هم حاصل نشود فکیت بجرم چون مقطع پیوسته در قطع راه شکر
 باشد و هنوز در قطع راه شکر میان و درین ولایت لشکری نمانده که شورا
 مالش رساند از گماشتگان و اهل قلم چگونه باش حاصل شود و حاصل
 قضایات قلبی خود آنقدر نمی باشد که سیاهی حاشیه را بنده تواند کرد
 بیت چون گشته که تیغ میوه گردن به زانو خاومه دیوان کجا چکیده
 برین طریق فرمان برد دست کرده پیچ میگرد و قدری به چپ و فرمان
 برد دست کتبی ای بنده خویش واد و گفت که جواب این کاغذ برنج معات

[illegible]

[illegible]

1

✓
2/11/21

[illegible]

1954

1998

70

خطم دار آتشگیره قطره ای

طریقہ سبکیا کیلئے
مکمل ہدایت

من کلمه ان بسم الله الرحمن الرحیم

کتابخانه از منسوب

جیب بیدار

وہاں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

براشکل صفه دارد که خبر بند سه بسیار حاصل نشود ^{شهر} خطا باید از ازان
یک صفه ^{سه} سکه ده و بی ز نیم همه ^{سه} هر خید با شان گفته میشود که حاصل
به لک از شما ^{سه} سته خواهد شد ^{سه} میگویند که این بدان ماند که قلم عمل را اند
و کاغذ را شکست آید و نویسنده و زوی کند و قلم را سر نزنند و کاغذ تراش
بر دو کتاب را و شکنجه کند مثل این کلمات آن عمل ^{چهار} پنج بسیار است
گفته اند که سر عمل ننهد از مال حاصل نشود و اگر عین عامل بخشی هنوز
امش باقی ماند و طائفه اند که مال باطل قلب حاصل کنند و لیکن حرمت بود
اما برکت نتوان یافت مصرع در مال ^{سه} مقام و وجهه ^{سه} عامل ^{سه} اگر گفته شود
که همه جمع شوید و ما را با اتفاق جوابی گوئید جمله جواب میگویند که دو کاغذ
ببقدری کاچی یکجا نمیتواند کرد و چند دقیقه بخت در میان باید آورد که چند
صالح علم و معانی بهم میوند و حیت باز خواندم که از ایشان من اگر
چند شتابم ^{سه} آنگاه رآر و زو مهر شود نامه نیامد اگر ذکر فرمان کرده شود
میگویند که این فرمان دیوان ست نه فرمان سلیمان تا انهای طغراء
سلطانی که هر یک عمده کار ملکست ^{سه} نه نیم به پروانه که از دوده چرخ
یران کنند و جبر و شنائی نیز حاصل نیاید اگر میگویند که شما با خواجه جان

[illegible]

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے
اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے

پیشانی و قلوب

100

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس ششمین

تاریخ ۱۳۰۲

١٠٠

مگر که لاشوی چند در محل از کرم مصلان کرده است و از غایت
ادبار پایش بر بسته که مانده و شکافهای پای کوی که هر یک دو دانه
کره است و از نیش تن بسیار چکه که بر بسته دست او شده ز سینه
و سینه بر که چلکی و سیر این را دیده کرده است و خود خواندن و سیر در آن
درستی آید که و الیت بر سر بر لینه خلقی را سومی چاه بر هر یک
سیکند و آن چاه تاریک و وات او است که قلم را در آب سیاه و کل تر
فرو رفته بر و قطع شده و پرست خط باز گونه بر سیاق و مسلمانان
بجای خود داده و او در بر سر نی کرده آتش بر قصبات این سواد
میزند و هر طرف سوزندگان و شش میدهند شعله و لا طفا و لا یسیر
رفیق و علی نیرانه ما و شیت و استیگانش بجای است که اگر همه
خلق خط ناکپور از تشنگی بسیر و بی گفت او آبی از آب گنگ
بر نتوانند گرفت و اگر برگیرند و حال آب ایشان بر نیز و میت
همچون سراب تشنه فریب که تشنه را به از آب گنگ باز بر و جانب
سراب و بنده از آن کشته بهال فاضل طلب میکند و ایشان را شکار
بدان بند و میکنند و با شتر میگویند که اینک فاضل لایت است

۱۰۰ شکران
 ۱۰۱ شکران
 ۱۰۲ شکران
 ۱۰۳ شکران
 ۱۰۴ شکران
 ۱۰۵ شکران
 ۱۰۶ شکران
 ۱۰۷ شکران
 ۱۰۸ شکران
 ۱۰۹ شکران
 ۱۱۰ شکران

این شرافت با سراف مال فلان مشرف هم ملاک مال میکنند و هم
 ملاک مال دارد و مشرف علی الملک فلان مشرف هم ملاک مال میکنند و هم
 بعث فی جمع اکاذبین العارض فلان عارض و ترتیب چشم تو
 طوی و عرضی دارد و طالعمره فی عرض احوش فی عرض الفشور فلان
 عارض بر شکر یان قومی سایه تربیت دارد و طالع عارضه الی القیاس
 از قلم فلان عارض همه جوهر لطیف بسیار و انشاء مشرباتی العرض بچهر
 فلان ملک عرضی بود که چشم او در عرض جنت گذرانیدی عرض ملک
 هر چه علیه العکس فلان عارض لطیف عارضی دارد و قومی طریع عارض
 اندامه علیه فلان عارض بی در و شکم کسی را اطلاق نفرماید مات فی
 جوهر عارض قومی چشم سوزی بود عارض الملک جوهر انوار علیه
 الکتاب معمار و کبار احیاء و اساطیر الی یوم حساب خص خل
 الدیران و ما خرج من ذلک مجلس علی صاحب الصدور و ما غل
 وفق سجالات الخیر خبر صدر الدفاتر خط خص تحریر یوم حساب این
 حساب یوم الآخرة حرر من عذاب جهنم العکس بقی فی حیاته المهابت
 اخذ یدیه بالقلم وقت تحصیل اللعنه ضرب افراده بالضرب و اقسامه اخراج

۱۰۱ شکران
 ۱۰۲ شکران
 ۱۰۳ شکران
 ۱۰۴ شکران
 ۱۰۵ شکران
 ۱۰۶ شکران
 ۱۰۷ شکران
 ۱۰۸ شکران
 ۱۰۹ شکران
 ۱۱۰ شکران
 ۱۱۱ شکران
 ۱۱۲ شکران
 ۱۱۳ شکران
 ۱۱۴ شکران
 ۱۱۵ شکران
 ۱۱۶ شکران
 ۱۱۷ شکران
 ۱۱۸ شکران
 ۱۱۹ شکران
 ۱۲۰ شکران

۱۰۱ شکران
 ۱۰۲ شکران
 ۱۰۳ شکران
 ۱۰۴ شکران
 ۱۰۵ شکران
 ۱۰۶ شکران
 ۱۰۷ شکران
 ۱۰۸ شکران
 ۱۰۹ شکران
 ۱۱۰ شکران
 ۱۱۱ شکران
 ۱۱۲ شکران
 ۱۱۳ شکران
 ۱۱۴ شکران
 ۱۱۵ شکران
 ۱۱۶ شکران
 ۱۱۷ شکران
 ۱۱۸ شکران
 ۱۱۹ شکران
 ۱۲۰ شکران

عسکرتیویم برپایه تصدیق بر اصل چشم عامل دورما لیکه قصد برانزست عرض ترین یعنی بد چشم چشم ۱۲

[illegible]

چشمه شریف که در روزگار
جایگاه نام دارد است
نقشینه جادوگرانه
در باب کسب جاه و
کسوت رستگار
شدن و گدازیدن
سیار شدن
است

بازمانده شیرینی و نان

10

پیشہ ورانہ تعلیم

تاریخ

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

10

50

کونستانتین

شركة

و عبودیت بموقف عرض میرساند و از ملک نعم النصیر ملک بخش احترام
آن حاجی را بر ملت خلخال خلیل خا اینخواهد پیت ایند که چراغ کعبه را
روشن کرده و ناصر باد همیشه آن عارض را بد عرض عرض عریفه آنکه
باد شاه کعبه جناب اضاء اندر سرج نصرت آن حاجی محترم را از اول عرض
تا اکنون که چراغ نصرت هر روز فروزنده ترست سلسله ز نام مصاح انصاف
الاسلام و جریده طواف احشام حجت آن سپرده است که کارهای عار
و اصله بذات غویش چراغ بر کرده روشن کند چون چنین است هر که احرام
خیمت کرد ناصر حال او صیاید بود از اینجا که میان روشنان حریم حضرت
کسی را معارض منصب نصیر الملکی نمیتوان پیدا شد پیت حاجات
بر آ ر حلقه در گوشان را بد تار روشن و منصور بوی در دیوان بد هم از اول
روز که سراج الحق فوره او دو دواز شمع ممالک زبان یافت بر انصار نما
ضیای عرض کرده که حجاج را از جلال کعبه و صدر که حال آمد لاجرم لشکر
منصور از آن قهرمان بجوش نصرتی لازم گشت که ملاعین کفار چون
شترج قربان کردند آن گذشت که طائفه کفره از کثیر محراب بر اعظم
ماد بان کفر میرسیدند و از کیش کافری در قندیل قبله تیر سوزان می

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

و ز کمال مرد باشکیش و پادشاه گواهی به یمنین باشد چراغی کش بود
 نور آبی بد طائفه که از طواف گاه حاجی عارض که سراج کعبه دین است
 غیر نصر بن اشرسوی مدینه محمدی آوردند کیفیت چنان عرض کردند که
 چون اصحاب فیل یعنی جمعیت سراج دیوگیر سوره الم ترکیب از نوای رخا
 لشکر منصور شنیدند ترسیدند که اگر سراجی در آن موضع سنگ نهد بر آن
 بت پرستان تاریک روز زنند بر همه کسفت تا کول شوند پس بر آ
 آرام رای دیو و انصار او از دیوگیر چون دیوان صفا که در چراغ گاه حاضر
 شوند سوسی عرض گاه سراج الحق غزیمت نمودند از اجاد نصر اشد و لفتح
 درایت الناس بدخلون فی دین الله افواجاً فطعم نصیر ملک چو رنگونه
 عارضی باشد چگونگی نورگیر و چراغ کعبه دین و قصه شامی آن حاجی
 مرده و قار چون ترتیب ناصر امیر المومنین در حق او بسیار است آن
 که عریضه تاریک و باریک خویش پیش آن چراغ دولت باز خواند کنیم
 و آن نیست که فرمان جناب کعبه مثال خلیفه است نصر الله بحسب
 عرض اسب رسانیده توقع آنکه سراج الحق بزبان خویش گرام گرم
 سوسی ضیاء الدوله اشارت فرماید که بوقت داغ اسپان در دیوان عارض

۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰

بنده را بقدر استطاعت نصرت نماید کوی حج گذارده باشد ^{مدرک ۱۲}
 چراغ مسجد آدینه و شکار حرم ^{مدرک ۱۲} شوم اگر رسد از حاجی عرض یاری ^{مدرک ۱۲}
 من مجاور بیت معظم خواجه حاجی برین استفسار امیدوارم که باول یقین
 حاجتی که بن عرض کرده ام برآید و زان سراج روشن با پروانه ضیا
 سوی کلبه تاریک خود بازگردم ان شاء الله العالی عما عارض نقش
 بستن این عریضه بدو ده چراغ در ماه ذی حج بود و عام نصرت بی سر
 خواهد گشت مصرع یعنی نه ذوالحجه سه هفتصد و دو باد و نسبت
 نامه میر شکار و بیجاچه درین سواد غزال هم شکافته ظلم ابدون
 روشن داده شد یکی نسبت خوش صحرا و دوم طیر هوازیرا که شکار
 دو جنبش شکره تعلق است یکی یوز و سیاه گوش و کلب معلوم که از نسبت
 سیاه و خوش می جنبند و دوم بازو شاهین و امثال آن که از جنسیت
 طیور می برند و هر جنبی را شکار گهی ملحقه آرسته شده است تا یوز
 سیاه گوش در پی آهو و خرگوش پویند و از مرغزار خویش نگذرند
 و چراغ و شاهین بهوای شکار با کلنگ و چرخ بازی کنند و در اوج خوش
 برند شکره دار بن هنر نیم که باز را بر خرگوش پراند و پنجه گیر با آهونه که کس

۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰

۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰

رشتان بستان طلب عا جلا به حتی جنابک بالمحاسن الحسن به چندی
 که پر کم بدام دوری به امید که پیران بر سر و رتوبه ازین جانب
 شکار دوستان بی آموست و کار و دشمنان با گور و مژده فتوحات
 شکار کی طعنه شایط بجام و اما رسانیده و آوازه غزوات قیران اسلمه
 رویه مزاجان رزم راز سره اثر دلم داده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جتیریان به بران صفت کا سدا شد قلع خیر بیان به از پیش پیر زاد مهر
 چنان معلوم شد که شیران شکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مویان
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها کان دیشانی در گریه کشیده به شنوده شد که در آن
 غرضه صید گاه شبهازان شه بازوی شکاری به تیغ طوطی زنگ سر
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 تا طعمه مرغیان بهو او را و بهو نمیشدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

رشتان بستان طلب عا جلا به حتی جنابک بالمحاسن الحسن به چندی
 که پر کم بدام دوری به امید که پیران بر سر و رتوبه ازین جانب
 شکار دوستان بی آموست و کار و دشمنان با گور و مژده فتوحات
 شکار کی طعنه شایط بجام و اما رسانیده و آوازه غزوات قیران اسلمه
 رویه مزاجان رزم راز سره اثر دلم داده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جتیریان به بران صفت کا سدا شد قلع خیر بیان به از پیش پیر زاد مهر
 چنان معلوم شد که شیران شکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مویان
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها کان دیشانی در گریه کشیده به شنوده شد که در آن
 غرضه صید گاه شبهازان شه بازوی شکاری به تیغ طوطی زنگ سر
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 تا طعمه مرغیان بهو او را و بهو نمیشدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

رشتان بستان طلب عا جلا به حتی جنابک بالمحاسن الحسن به چندی
 که پر کم بدام دوری به امید که پیران بر سر و رتوبه ازین جانب
 شکار دوستان بی آموست و کار و دشمنان با گور و مژده فتوحات
 شکار کی طعنه شایط بجام و اما رسانیده و آوازه غزوات قیران اسلمه
 رویه مزاجان رزم راز سره اثر دلم داده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جتیریان به بران صفت کا سدا شد قلع خیر بیان به از پیش پیر زاد مهر
 چنان معلوم شد که شیران شکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مویان
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها کان دیشانی در گریه کشیده به شنوده شد که در آن
 غرضه صید گاه شبهازان شه بازوی شکاری به تیغ طوطی زنگ سر
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 تا طعمه مرغیان بهو او را و بهو نمیشدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

چون نور و بلخ و در درگاه اسفل پروانه آتش میباشند و شعله خورشید
ایشان که بی پروانه و آتش معده طپور و سبک در سینه شمع
قد اشکاء المفاذ من قنیل به کما من غنچه زانغ الغراب به و بعضی
از طغران ترکستان و شقران قراقوم را که به او شاهینان مینویسند
بازی و دوال گیری آمده بودند از بهیبت دوال غنان از دست
رفته بود و دوال رکاب در پای گران شده و هر همه دوال پاشند
سفر احوال در پانصد ایشان را چرم خام و کلو میگردد و شمع
تبا اصرم اغانا قناریت به پای لاق باصرم اغانا قناریت
و گزده شکار کی که کوه را دام گریستن ساز چون آن بوم صورتان را
دام قیدیم در دام قید آورده است اگر چه چنین شکار پیش
بایون فرستادن نشاید چون فرمانیت فرستادن فرماید که
اینجا شستی سیچنه پی چقی بباگک در وی میخواهند که آوازهای این
سیمون را بپوشند بهیبت ولی ز باز خوشی به است با هر مرغ
که طبل بازجو اش و بد بباگک بلند به دیگر نموده است آید که از اینجا
شیر و هنیر سلطانی بیشتر و صحرای نخچر میباشد و خسرو اردشیر غلام

کندانه آتش چکان را در حالیکه
 تعجب میکند نشان سگان را از
 خوی آتش شعله را در آتش
 سگان گدازان را از
 بخت بد و بدشانسی را از
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از

چشم نیز و معلمان خاص که تعلیم مکملین تعلیمین ممالک را می‌نهاد
 گشته بودند و بر دوندگان دست سبقت نموده معلمان از ایشان
 فواید فراوانی را می‌آموختند و از کرامت و اسم الله علیه سبقت می‌گرفتند و اگر کان و حشمت
 که از برای وحشت ناخن ز دیدی از دیده و دل گزید آن سگان معلم
 پیداوند و اگر از آن خشمناک که از هر خصوصیت دندان زردندی دندان
 کسان فرودندان یوزان خاص می‌رسانیدند بیت گریه خون کرده
 زخم بر تن صید می‌خنده فرموش کشته شیران را لباط شکارستان
 نشاطر امانت از لبیکه یوزان دست می‌زدند و آهوان جبت سبقت
 و کوتاه پایان پاسکیو فتند و ترکان کمان می‌کشیدند در حالت چشم پوش
 چند از کنار رود دره آن چنگ زنان جگر خوار گشته بودند
 بدان تا چون بر جان زن زخم چنگ می‌بمیرند و پس خرقة بازی کنند
 یوزان غریب یوز چنگ زن خویش را که به سه جای درنای گلودا
 رسن بکشید و آن ترجمه دراز کشیدن رسن چنگ را ساز کرد و کله
 رقصان در نیم ره چنان بزد که بر همه شکر آن گرفت چنگ او کردند
 بیت چنگ زن خوش خوش سبقت گرفت از انگشت سبقتی را

چشم نیز و معلمان خاص که تعلیم مکملین تعلیمین ممالک را می‌نهاد
 گشته بودند و بر دوندگان دست سبقت نموده معلمان از ایشان
 فواید فراوانی را می‌آموختند و از کرامت و اسم الله علیه سبقت می‌گرفتند و اگر کان و حشمت
 که از برای وحشت ناخن ز دیدی از دیده و دل گزید آن سگان معلم
 پیداوند و اگر از آن خشمناک که از هر خصوصیت دندان زردندی دندان
 کسان فرودندان یوزان خاص می‌رسانیدند بیت گریه خون کرده
 زخم بر تن صید می‌خنده فرموش کشته شیران را لباط شکارستان
 نشاطر امانت از لبیکه یوزان دست می‌زدند و آهوان جبت سبقت
 و کوتاه پایان پاسکیو فتند و ترکان کمان می‌کشیدند در حالت چشم پوش
 چند از کنار رود دره آن چنگ زنان جگر خوار گشته بودند
 بدان تا چون بر جان زن زخم چنگ می‌بمیرند و پس خرقة بازی کنند
 یوزان غریب یوز چنگ زن خویش را که به سه جای درنای گلودا
 رسن بکشید و آن ترجمه دراز کشیدن رسن چنگ را ساز کرد و کله
 رقصان در نیم ره چنان بزد که بر همه شکر آن گرفت چنگ او کردند
 بیت چنگ زن خوش خوش سبقت گرفت از انگشت سبقتی را

نزدیکان را از
 خوی آتش شعله را در آتش
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از
 سگان گدازان را از

که آن
بهر
خاص
سلطان
که آن
دیوچکا
گرفت
دعا
صدا
رازم
این
گرفت
تک
فرمایند
تبع
بنابر

[illegible][illegible]

۵۱۶ غار و دباخته است
 ۵۱۷ شتر و غنیمت است
 ۵۱۸ سوار و سوار است
 ۵۱۹ سوار و سوار است
 ۵۲۰ سوار و سوار است
 ۵۲۱ سوار و سوار است
 ۵۲۲ سوار و سوار است
 ۵۲۳ سوار و سوار است
 ۵۲۴ سوار و سوار است
 ۵۲۵ سوار و سوار است
 ۵۲۶ سوار و سوار است
 ۵۲۷ سوار و سوار است
 ۵۲۸ سوار و سوار است
 ۵۲۹ سوار و سوار است
 ۵۳۰ سوار و سوار است

[illegible][illegible]

باتساع محلها مثل الثوابت فی السماوات الثامن: و نامششم است
و نسبت خاصش ^{۱۱} شمس و عنوان این غنچه نیلوفر که از زمین معنی
منبر بر زده است بهر نظر ملوک ^{۱۲} شرق و الغرب شمس الدوله
والدین نور نور جلوه چهره مفتوح باد تحمید سورب ^{۱۳} المشرق و المغاز
الحمد لمطلع الصباح تاخیر سیاه شب بکتابه و الصبح اذ تنفس تجلی گرد
و رایت روز ^{۱۴} شمس جل شمس ضیاء متجلی علم عالم آرای ملک المشرق
و المغارب شمس الدوله والدین انوار انوار السموات و الارضین مع
اوصافه اساطعه باعلای دین یزدانی آسمان سمای فیروزی انتم
جهانکشای باد سایه ظلمت از لولع ^{۱۵} ریش بریده و لولع ریش
نجا و رو باختر رسیده بسوره و الف ^{۱۶} کترین ^{۱۷} و انوار این خاص بر دگر
دزه که بر آورده و پدید اگر ده مهر شمس است ادعیه و اخره بعد و ذرات
خاک رفع میکند و از حدیه آفتاب انورع نه در آسمان ست نه در
انوار ^{۱۸} سیمای شمس تعشق ^{۱۹} و من الهوی بین الهوا و تعلق ^{۲۰} به ملک
رفع الدرجات معانیه آن ذات معصافات باسرع ^{۲۱} ساعیات و
ایمن اوقات روزی گرداند ^{۲۲} شهرانه ^{۲۳} من بری طلوع و کای ^{۲۴}

به جبرایه
 بنی آیین ۱۳۰۰ از بهار به خرم
 درویش کر آفتاب
 پادشاه مشرق و مغرب آفتاب
 دولت و دین و دنیا و آخرت
 درویشی که آسمانها و زمینها
 با تمام اوضاع درویشی او را
 درویشی طالب ابدی به نام
 بهشت کشیدند و در آن کجا
 درویشی که

ببین آئین ۱۳ از دیوارهای عظیم
در روشن گری اندیشه ۱۳
پادشاه مشرق و غرب

شاه شاهی است
برگیندست به ۱۲
تیمس باغ و قنات
ایستادن در قنات
شدن ۱۱
نام ستاره است ۱۲
دی گودام ای سرای
در باد خونی

خدیجه ششمین خواهرم که در پرتو آن آفتاب شرف چند گنجینه های گنجینه های
 و گنجینه های درین هوا بدین بیت که درین ای بارش شرفی است دل شوقش را
 روی گردانم شهر شرف شمس عینی فی خبیون هوئی به کمال طالع و شهر
 علی حریاء و منتظر سفر شمس میباشد که روز نامه نو سعادت است و
 ویر خاص را که تیر است راست قلم اشارت پیدا بد فرموده او بسواد و بیا
 آن شبی بروز آرد و بجاری آن عین الطاف قلم جاری را رطب لسان
 دارد و روشن کند که صبح ملاقات شمس کی طلوع نماید بیت کی شمس
 صبح شب افروز شود و صبح پوشیده ماحوله اگر روز شود و یارب شمس یو
 باقیاید و حتی تفرعینا بیا به خواجیه یا قوت جلی که سر خروئی کرده آن
 و شفقت است از نگاه که از طرفت که هستی شهر آواره است او را بهای
 جوهری بیش از کمال زمان چنان در فروخته است که در ملک ملک شکست
 گشته است و قدر و قوتی بیش از قیاس یافته و واسطه عقد اسرار و گنجینه های
 کبر گشته است آری کسی که مرفاک پذیرش کند به همواره سر خروئی بود
 در عهد مقام و وقرة العین شمس قیاد او شده نواره با آنکه تن زن و جهانگیر
 اما بقایت محروم و زاج افتاده است هر جا که میرسد گری و زاری بسیار میکند

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The text is written in a cursive style (Shikasta) and includes several lines of script. A prominent date "۱۰۸۵" (1085 AH) is visible in the center-right. The text appears to be a formal declaration or agreement, mentioning names like "محمد علی" (Muhammad Ali) and "ابوعلی" (Abu Ali).

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تجلیه ربانی مزین و تجلیه آسمانی روشن باد که با نور افشان چون ذرات هوا
بشمار و بی پایان چون یوم و شب هر یک روز و کور و تاریک آثار بصاحب
مشارق الانوار و دیگر معجزات الهی که غایب است چشم است با و در
آفتاب رفت و در جهت و منزلت شمس الهیه صیاح المکونیر بر جبهه
از منزلت رتبت و اوج ارتفاع و افق تقوی و مطلع سعید و مشرق سعید
مشرق و طالع و صاعد و طالع و لاج با و از ایشیل زوال و تغیر غروب
و زمان اقول در امان کسور و در شمس و در شمس تجزیه دیگر تا شاه
بر جبهه شیر شنگاه و از و در برج بهرام گیشیر از و تاج نور سیرایه یوق
فرقه سای و تحت آسمان پایه نیر بای ثابت نسای خسر و ستاره سپاه
آسمان درگاه شمس الحق و الدین عین المعانی نیر الاعالی با و گرفت در
ازان افسر نور دور و گر فتگی و نوب ازان و خسته و جبهه سر مجور و خن سورده
و دیگر تا خورشید نورانی سر مباد و از طلعت بند و ستان طلوع نماید و در
در حد نیمه و زین و ال گراید و نیز و یک شام مغرب فرو و آید طلوع اختر ستاره
از طلعت عالم آرای و جبهه نور افزای مجلس ساهی ملک الدیر و العصر
شمس الدوله و الدین خسرو آفاق نیر عالی اشراق باد و انکشاف مهر

[illegible][illegible]

۵
شماره پنجم
۵

۱۰۰

فوق العادى

بسم الله الرحمن الرحيم

الم

نور محمد بن علی

لا ینسب الیہ

ایک ارباب

جای دیگر

المجلد الثاني

ایک نیا دور

وادی کے انہیں

1980

23

1.

و انکشاف و اودش لیل و نهار بعید الاثر مصرع نور الدجی لیس ظل
دیگر تا حکم قضا آفتاب راهبر سال در صدر شرف نشاند و آفتاب علم
ظلم شب را کم کند و آثار عدل در ایام ظاهر گرداند نظام حکومت بنوع عدل
مجلس عالی شمس الحق و الدین صدر عدو و شرق و اربعین منیر و مستنیر
وصفت نصفت با آن ذات چون نور بافتاب پیوسته و نفس ظلم از
عین عدل او چون نقش ظلمت از چشمه نور شید شسته مشرق نور محمد
قبل البرایا چه قضا الحق اطعمه علیناه الاقرع علی نسبت شمس خصوصاً
مع الخطابات ملک الایام شمس الدین اخذ شعل سیف من شرق
الی الغرب ملک شرق و الغرب شمس الدول علی علم ضبط الآفاق
را انور شمسی دایم نور اذات منیر شیخ شمس الحق و الدین لازال منیر
شیخ جمیع خیر شمس الدین انصحنی الشرق باشرقة مولانا منیر الایام
شمس الدین صیار الحقیقتس بافاضة قاضی شمس الدین قطع ظلم ظلم
با نوره عادل العتر شمس الدول زاده قدر ایامه فی شرف العدل
برادر مهربان شمس الدین نور ایام بقایا بنور قایم قره آیین شمس الدین
ضار غنیایا طلعه فرزند شمس الدین رباه رب استمراء بنیاشیر السعاده

سید بن ابی طالب

وادی کے انہیں

1980

23

1.

[illegible]

1

1/2

فصل في بيان

100

نامم طلوع صبح ارفعه من طلعه اشرف نوع العلوم من جهة تجلی ذات ما طلوع
 الصبح المینیت سلطان شمس الدین مرحوم طلعه النور علی بروج الخلد
 ملک مرحوم شمس الدین خدا در وجه کمالک المنجم مولانا شمس الدین صبح
 انواره علی مطالع الدرجات المعلوم لزمه الرحمة کشفه شمس طلوع صبح انوار
 من ارضه لا یتفک عتمه خور الغفران بعکس مع الخطابات شمس الدین
 جهان سوز را نزد یک است که بگیرند سود و وجه با خدا اس شمس سوزنده
 همه روز تافته می باشد تاب الشور علیه من احراق البرایا شمس بدر
 آفتاب بر سر دیوار رسیده است صفر اندر وجه فی اعظم شمس دریا آشام
 تشنه آب ریشگیهای ماست نایب عین العفونه مصرع نامه شمس
 ونست تخیم و عنوان این ابر تنک که پوشیده و قائق عطارد است
 و پیروده اهل وقت در حضرت مولانا عین المعانی شمس الحق والدین
 سار الافاق بانواره کاشا ده گرد و تحمید الحمد لشور القمرین اندر مضمی تلمیذ
 شعر و سجدت باب شمس کل فیضه و انقص لک شمس المیر لا الا
 تا آفتاب عالی در جت فیض بخش ماه و محفل شکن انجم باشد طلوع صبح
 ارتفاع از طلعت گیتی افروز خنداوند مولانا شمس المله والدین فیض
 ۱۲۴۱

بنده سپه بها سینه جهان در چشمه تار یک میناید یک شبنم گفتم بار
 تو کیستی که شمس اتوانی دید همه جهان را همچون روز روشن ست که شمس
 اگر چه از پایان هندوستان برآمده است اما سرآمده نیر و زست آخر
 فردا روز چال خواهد نمود و ترا خواهیم دید باز در گنبد ماه مسجد چال کتان
 خواهی خرید عیبت و خواهی بصر سیکینی ای شب پر هاش به کانتفت
 خورشید چشم خفاش به و طوطا طک بصد سیکینی چشم پیش کرده آغاز
 که شمس او را قاضی بدین وجه هم بر آسمان مبر که اگر سواد و دلیل اذ
 عیص پیش او دارند از او اصرار ادا تنفس مزم زند بیت آن شمس کشتر
 درمی خوانی تو به غشی ست کش از هری همیدانی تو به اگر گفته می شود که
 حسن غیبت مولانا شمس نگاه داشتن ازین بنده بدر بیاموز میگوید
 لا حسن غیبت شمس قنکه دار که بدری و خور او دم صورت سیکینی و
 شاگردیم تمام اوی و گاه از جز می و تنوینی در بوج تو بینکار نظم
 از جانب او فیض پیای داری به نقصان کمال هر دو از وی داری
 اینک اینهمه روز کوران دروغی راست مانند چنانکه گفته شد میگوید
 و بعضی دروغ زمان مانند صبح کاذب اگر چه دم دروغ از شمس میزند

نور از روی شان سیه میشود که با آن انجم خوش یارند شعر پائیز الایام
اشراق لامعانه و استر مصباح الالیالی کلهای امید که آن فیاض عالم
هر چه زودتر طلعت روشن را بر پنجانب تجلی دهد تا آنکه ناقصان بی نور
از ان لمعان حضور محجوب شوند مصرع کلا انجم فی عین شمع
بند بر کمال که یک سبقت از دقیقه های بسیار باقی درست میکند باز
وقت میل نماید و نهایت با یکدیگر برسد و در تکرار شب و بحث روز
ان شار انوار الکه عا کما فی المطلع هنگام نقش این تقویم ماه صفر جزا
رسیده بود و در شمار غامض همسانه عقرب پیوسته مصرع یعنی که
زیر پهنه سه نهضت بود و تسلیات گرد آمد کافی که گرد برگرد بدو هفته
کرده اند که انوره حول انحراف است خدمت را بقابل آن نقطه شروع کرده
سگید و اندر روشن کرده اضافت شمسی هلال بر روی تو وضع را از ناس
خاک بسایخ میرسانند ایام تنی که پیروی بدر اند شمشیر خدمت بی نقصان
هلال اریال میکنند مصرع من نامه سو شمس و قمر است معاه تا اختا
سحل کلاه مکرور از اوج رفعت بر میان بند دو ماه سیاه قبا خلعت
شرف بجا بر رویین مصرع گرد اند لطفان فیروزی بر میان ملک عالی

سبب لغز خوش اگر بر نظر شاد
لاست اگر بر مصباح فطریال اسطیاق
شبهای صمد اسطیاق هر چه زودتر کسب از سبب
نور است اسطیاق اسطیاق هر چه زودتر کسب از سبب
سبب لغز خوش اگر بر نظر شاد
لاست اگر بر مصباح فطریال اسطیاق
شبهای صمد اسطیاق هر چه زودتر کسب از سبب
نور است اسطیاق اسطیاق هر چه زودتر کسب از سبب

نور از روی شان سیه میشود که با آن انجم خوش یارند شعر پائیز الایام
اشراق لامعانه و استر مصباح الالیالی کلهای امید که آن فیاض عالم
هر چه زودتر طلعت روشن را بر پنجانب تجلی دهد تا آنکه ناقصان بی نور
از ان لمعان حضور محجوب شوند مصرع کلا انجم فی عین شمع
بند بر کمال که یک سبقت از دقیقه های بسیار باقی درست میکند باز
وقت میل نماید و نهایت با یکدیگر برسد و در تکرار شب و بحث روز
ان شار انوار الکه عا کما فی المطلع هنگام نقش این تقویم ماه صفر جزا
رسیده بود و در شمار غامض همسانه عقرب پیوسته مصرع یعنی که
زیر پهنه سه نهضت بود و تسلیات گرد آمد کافی که گرد برگرد بدو هفته
کرده اند که انوره حول انحراف است خدمت را بقابل آن نقطه شروع کرده
سگید و اندر روشن کرده اضافت شمسی هلال بر روی تو وضع را از ناس
خاک بسایخ میرسانند ایام تنی که پیروی بدر اند شمشیر خدمت بی نقصان
هلال اریال میکنند مصرع من نامه سو شمس و قمر است معاه تا اختا
سحل کلاه مکرور از اوج رفعت بر میان بند دو ماه سیاه قبا خلعت
شرف بجا بر رویین مصرع گرد اند لطفان فیروزی بر میان ملک عالی

نور از روی شان سیه میشود که با آن انجم خوش یارند شعر پائیز الایام
اشراق لامعانه و استر مصباح الالیالی کلهای امید که آن فیاض عالم
هر چه زودتر طلعت روشن را بر پنجانب تجلی دهد تا آنکه ناقصان بی نور
از ان لمعان حضور محجوب شوند مصرع کلا انجم فی عین شمع
بند بر کمال که یک سبقت از دقیقه های بسیار باقی درست میکند باز
وقت میل نماید و نهایت با یکدیگر برسد و در تکرار شب و بحث روز
ان شار انوار الکه عا کما فی المطلع هنگام نقش این تقویم ماه صفر جزا
رسیده بود و در شمار غامض همسانه عقرب پیوسته مصرع یعنی که
زیر پهنه سه نهضت بود و تسلیات گرد آمد کافی که گرد برگرد بدو هفته
کرده اند که انوره حول انحراف است خدمت را بقابل آن نقطه شروع کرده
سگید و اندر روشن کرده اضافت شمسی هلال بر روی تو وضع را از ناس
خاک بسایخ میرسانند ایام تنی که پیروی بدر اند شمشیر خدمت بی نقصان
هلال اریال میکنند مصرع من نامه سو شمس و قمر است معاه تا اختا
سحل کلاه مکرور از اوج رفعت بر میان بند دو ماه سیاه قبا خلعت
شرف بجا بر رویین مصرع گرد اند لطفان فیروزی بر میان ملک عالی

نور از روی شان سیه میشود که با آن انجم خوش یارند شعر پائیز الایام
اشراق لامعانه و استر مصباح الالیالی کلهای امید که آن فیاض عالم
هر چه زودتر طلعت روشن را بر پنجانب تجلی دهد تا آنکه ناقصان بی نور
از ان لمعان حضور محجوب شوند مصرع کلا انجم فی عین شمع
بند بر کمال که یک سبقت از دقیقه های بسیار باقی درست میکند باز
وقت میل نماید و نهایت با یکدیگر برسد و در تکرار شب و بحث روز
ان شار انوار الکه عا کما فی المطلع هنگام نقش این تقویم ماه صفر جزا
رسیده بود و در شمار غامض همسانه عقرب پیوسته مصرع یعنی که
زیر پهنه سه نهضت بود و تسلیات گرد آمد کافی که گرد برگرد بدو هفته
کرده اند که انوره حول انحراف است خدمت را بقابل آن نقطه شروع کرده
سگید و اندر روشن کرده اضافت شمسی هلال بر روی تو وضع را از ناس
خاک بسایخ میرسانند ایام تنی که پیروی بدر اند شمشیر خدمت بی نقصان
هلال اریال میکنند مصرع من نامه سو شمس و قمر است معاه تا اختا
سحل کلاه مکرور از اوج رفعت بر میان بند دو ماه سیاه قبا خلعت
شرف بجا بر رویین مصرع گرد اند لطفان فیروزی بر میان ملک عالی

درگزینان از سفینه قتل میل افشمت بجا می آید

2

دیده می بارد و حجاب فراق هر چه زودتر برآگنده با قوت آن جمال بکمال
نخوبی تمام دیده شود آن شاعر الله انور مقرر رای منیر گردانیده می آید
که از بجانب کارا و لیا هر روز بر ترقی ست مجلس سامی شیخ شمس الدین
اطلع الله علی علی المطالع از صبح خیزی بصدق پاره نور گشته است چنانکه
اشراق بر او تا دکوه سگیند ارد و روز باری چنان گرم که گشتگان هوای
چون ذرات متعلق زنان شویش میدوند و بیک پرتو او پای برده و می
آما بیشتر بی بصران از آنها اند که از دیدن شمس کور میشوند و مسخ و سبخر
پیش چشم شان می آید بیت دیده ناقص البصر مانده ز نور در ضرر
مهر جهان فروز تر کوری موشکورا هنوز آن آفتاب در بر آمده است
و در سیاهی پیشانی اش لالچ که نور او تا مغرب و شام بخوابد گرفت بارتیعا
از تغیر زوال و زردی غروبش دور دارد که صبح خیزانش همین دعا
میگویند صبح یا مطلع شمس صبح یا عین زوال و غروب کی شود
یکروز با آنجم شامی بوقت افطار ملاقات شد ذکر خواجهمس میکردم
که از بدرما که از و شب تا فته است و روز بیتیاب اگر چه فیضی که دارد
اما کاهش او از آن است که بعد از کاهش بسیار اندک اندک کم میشود

در این باب به بیان از دشمنی آفتاب و ماه تابک برآورد و در روشن کردن دلایل از شیخ زید بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن را از کتب معتبره است



۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible]

که آواز نیکو کنند گان و تشبیه غلام بر مشهور است و اولاد گان و بعد از آن آواز نیکو کنند

داعی سبیل در هر آنجائی که طالع میشود سر به راه از کمالیت پدر و تفسیر
می بیند چگونه تاب توان آورد که نجم شامی خود را در مقابله بدر پید کند
بیت ستاره چو بامه زند لاف نور به سر و گردن خنجر و شیراز دور
که چند سخن انفس نیز هستند که نخست استغفار میکنند و بعد از آن
از انوار پدر به ضعف می آیند آری شعر هیچ الکلاب او را یلوع لب
و میجها لب در او القدر و مر اسبیل گویند چیا چندانی باشد که خود را
پوشیده دارم که اگر خاصیت خود بر روی آب آرم هر جانب که طالع
شوم بی آبی و سردی کنم سزای این اولاد از ناسن خواهم کرد که سبیل با
مازستان آینده برسد بیت اندم که کم سردی و در خور کنم و اولاد
زار ایدی سرد کنم و شیخ شهاب الدین نیز از حال این شیاطین
نیکو روشن دارد که خود را روحانی میخوانند از بلند پیری تا همان سخن
سیکونید و چون نزدیک روند گان عالم بالا میرسد سترای
سیکونید و لاف از کرامات و کشت از مغیبات میزنند چنانکه از دم و رخ
ایشان آتشی در شهاب می افتد و عصا کشیده و بنال ایشان میزد
چنان میگردد که در زمین فرو و میروند باز چون شهاب را نمی بیند

بیت ستاره چو بامه زند لاف نور به سر و گردن خنجر و شیراز دور
که چند سخن انفس نیز هستند که نخست استغفار میکنند و بعد از آن
از انوار پدر به ضعف می آیند آری شعر هیچ الکلاب او را یلوع لب
و میجها لب در او القدر و مر اسبیل گویند چیا چندانی باشد که خود را
پوشیده دارم که اگر خاصیت خود بر روی آب آرم هر جانب که طالع
شوم بی آبی و سردی کنم سزای این اولاد از ناسن خواهم کرد که سبیل با
مازستان آینده برسد بیت اندم که کم سردی و در خور کنم و اولاد
زار ایدی سرد کنم و شیخ شهاب الدین نیز از حال این شیاطین
نیکو روشن دارد که خود را روحانی میخوانند از بلند پیری تا همان سخن
سیکونید و چون نزدیک روند گان عالم بالا میرسد سترای
سیکونید و لاف از کرامات و کشت از مغیبات میزنند چنانکه از دم و رخ
ایشان آتشی در شهاب می افتد و عصا کشیده و بنال ایشان میزد
چنان میگردد که در زمین فرو و میروند باز چون شهاب را نمی بیند

بیت ستاره چو بامه زند لاف نور به سر و گردن خنجر و شیراز دور
که چند سخن انفس نیز هستند که نخست استغفار میکنند و بعد از آن
از انوار پدر به ضعف می آیند آری شعر هیچ الکلاب او را یلوع لب
و میجها لب در او القدر و مر اسبیل گویند چیا چندانی باشد که خود را
پوشیده دارم که اگر خاصیت خود بر روی آب آرم هر جانب که طالع
شوم بی آبی و سردی کنم سزای این اولاد از ناسن خواهم کرد که سبیل با
مازستان آینده برسد بیت اندم که کم سردی و در خور کنم و اولاد
زار ایدی سرد کنم و شیخ شهاب الدین نیز از حال این شیاطین
نیکو روشن دارد که خود را روحانی میخوانند از بلند پیری تا همان سخن
سیکونید و چون نزدیک روند گان عالم بالا میرسد سترای
سیکونید و لاف از کرامات و کشت از مغیبات میزنند چنانکه از دم و رخ
ایشان آتشی در شهاب می افتد و عصا کشیده و بنال ایشان میزد
چنان میگردد که در زمین فرو و میروند باز چون شهاب را نمی بیند

[illegible]

روز شنبه در روز چهارم از شهر کابل
سفر به سوی کابل و رسیدن به کابل
در روز شنبه در روز چهارم از شهر کابل
سفر به سوی کابل و رسیدن به کابل

[illegible]

۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

تا آنکه باریک بنیان حسن مطلع نجی را مطلع کند و شهاب که در آن صبح
شبه بود بصورت تمام درمی افتد پاره ساکن گردد و تا شری نظر آن چشم
موجب نظم امور باشد آن شهاب صبح طلوع نمود و دعا و لطف کافی
المطلع هنگام تحریر ماه ذی الحجه سیئه میزان رسیده بود و سال به تیره
بی مطلع مصرع یعنی از مه بزرده بود و سال فصد بود و پنج پاره ها
هر شمع سعادتی که در روز بازار خورشید بمن نرید ماه و پنج شمعی آید
ذخیره منزل و رحمت و درجه منزلت مجلس عالی نجم الدوله والدین کتب
فلاک العلودا تکلیفین سعید حکیم حکیم حسیب حسن تقویم مع سائر اوصاف
الرفیعه باد و از خمس حال نقص انتقال محروس بحق و انجم اذ اهری
رفت خواه خاص سعید منجم که مسعود کرده عطیه آن ساعدت
چون کوکب غارب سحر و تواضع سجای آرد و از نرصد آن دیدار طریق
رصد بنده ان همه شب ستاره می شمارد و از حال سیاه دیده چند
سیاهی دیده میبارد که در تخته خاک حساب نتواند که شعشعه
انوار عینی قدح تحت انوار آید و قتل الانوار بالا نوار یک حکیم قدیم
سکارت مقارنت با قرب زمان و شهرت مکان میسر گرداند

۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶

لکھنؤ ۱۱۰۰ ...
 ...
 ...

ما انوار و نجوم افلاک از ستاره سحاب ناپیدا گردند و نجوم و انوار خفاک
 از سیاره آب پیدا ستاره وجود مجلس ارفع شرف انوره از هر اسعد نجم الدین
 والد و له صاحب الخمر لاله والد ربه بایند گوهر آفاق نقطه شرف نطق سجید گردش
 افلاک صیب تخته خاک مع سائر اوصافه الزائره در برج شرف و درجه اوج علی شمس
 باد و دراری صمود مسامد و مجاری بسوط متبا عید صرح بنور لاله نور کون نور
 الا و عیثه علی نسبت التجمیم سادات بیت اشرف نجم الدین و بدر الدین
 و عیثه بنیت نجوم ۱۲
 و شمس الدین بعد شرف هم عن الوبال شیوخ صائم احمد عن الوبال
 علمای رف و رجایتم ملوک حفظ او جمیع عن انحصیف سرمد کان آفاق
 و قاسم احمد عن الاقول اخوان بارک اشرفی اجتماعهم اغره و اقربا
 اجتماعهم اشرف کالتیر و غرقا هم کاللال للعلوم اسعد هم اشرف و العدم هم
 عن نحو سادات افلاک نور بیوتهم بطاعتهم حفظ طاعتهم عن الغروب لیسیت
 اصحاب القلنسوه شمس الدین منور و قمر الدین آی تغذی و بدر الدین
 ما بر دو نجم الدین یلدهوز نور النور بروج تراهم و انار البار تر بهم
 بالانوار و النجوم علما علما و هم علی درجات اعلی اشرف محکم
 بر یک خص بار تفاع المقامات و سما علی مدارج القرب للعلوم

بر کون لکھنؤ ۱۱۰۰ ...
 ...
 ...

لکھنؤ ۱۱۰۰ ...
 ...
 ...

از کشف الحوائج
بیت نهایت که از راه ۱۱
شده باشد و نیز
که از باب ۱۰
فصل ششم در بیان
تربیه و تادیب

[illegible]

نفاذ یافت نیست و بکشدن ۱۲
عبارده با بی خبری و بی خبری
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
چندین بار در این کتاب آمده و هر
یک از اینها با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب

نفاذ کرد و انیده با و شاه خشکی و تری روانی طلبم فرموده کشتی نزر
بعبارده ماهی بخشش یافتیم و دبی چون دریا بسیار عبره میان و
بوجه اجر بنده را مقرر اگر داند به میت آنکه کشتی بخشک میراندم
باز در جوی من درآمد آب به کار به کاری و بی آبی از حد گذشته بود
و چشمها چون دیده مستقیان از آتشک باران و بهمانند که در زراعت
منع و ماهی سلطان عطار در امهر بان گردانید تا باران کرم کرد
نومیدی از طینت من خاکی فرو نشاند بهیت اشک اشک رب الوی
ملکا به نزل لغبت من بعد ما قضا و صانع بحر و بر قاضی جعفر را
در شرح شریعت و اتم با آب دارد که برای بنده نانی پیدا کرد و آبی
شهر حق بیت سجوده رتیا ناه و حمدت با سطر زقنا و تیا ناه با جعفر
ما را سهل شنائی بود که در چنان خشک سال عسرت بهیت
جوی آبی باب جوئے داد و تشنه گوز را سبوی داد و اما
با چنان لطف که لطیف زبیده به بنده میگردد و میگفت که در بار
هست ما را بخشی برنگرفت مصرع و قطره من کف تم تقطر به آنکه
بار ما گفتی که در بار امانند بیک کشتی سیله ما بر زخم و این شعر بطریق

نفاذ یافت نیست و بکشدن ۱۲
عبارده با بی خبری و بی خبری
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
چندین بار در این کتاب آمده و هر
یک از اینها با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب

نفاذ یافت نیست و بکشدن ۱۲
عبارده با بی خبری و بی خبری
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
چندین بار در این کتاب آمده و هر
یک از اینها با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب

نفاذ یافت نیست و بکشدن ۱۲
عبارده با بی خبری و بی خبری
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
چندین بار در این کتاب آمده و هر
یک از اینها با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب
در ۱۲ عبارت با کسب و کسب

نقد و تحسینات منہ سے لکھی گئی ہیں اور اصول و معیار ان سے ہوا ہے۔

عہدہ ایضاً فاضل مدرسہ کے لئے پیش کیا گیا تھا جس کا نتیجہ یہ نکلا کہ اس وقت کے ایضاً فاضل مدرسہ کے لئے پیش کیا گیا تھا جس کا نتیجہ یہ نکلا کہ اس وقت کے

زبان داد که چاشنی هر یک بکام ذوق ایشان بیرونیت کامل میسر
گرد تا برهان نه اعدب قرات و نه ایلج اجلج عین ایتقین کرد و بجا
سن جبل بین التجرین حاجر ازنگی سقا که بخدمت آن مینوع فضل
رفته است بر لطیف زبیده آید و شدی تمام دارد و بر جعفر نیز بهنجاری
که ممکن کرد و قریه ضمیرش را سرشته بجنبانده و آنچه در پوست دارد هم
بیرون خواهد ریخت بهیبت که هست حلاوتی در تلخ نگو
در تلخ بود روان از دوست پیشوی و این عریفه طویله که از آب بکدر
و گیسو ترست و از گلهای تیره آب سیه پرورانده شد چون در نظر
سبارک گذرد و سفینه عتابی سوی لطیف زبیده جاری گردانید و
آن جاریه را در کنار بالنگر میگذرد و من در غرق شوم غرق میشوم
بر سبیل گله و از آدمی اگر چه بجزیرنی ارز در قم فرماید و تخته نهی
را بعین عفو فرو دشت حیات داکم باد آیین تحریر در اول
جمادی الاولی بود سالی که آب در پشت بسته شد مصرع
یعنی از صحرای سه و ده سال و دو و مفسد بود و پشیمات سو
آشنایان آنسوی امواج تحیات روان کرده شد و خواهران اینجا

[illegible]

از آن در شخصی
چاشنی علم است یعنی ادبی
آموزده و همین علم چاشنی که بران
و کان عبادت از آن گشتن و شوقی به کمال
میداد دارد و این علم و کمال را بویابا بد
آموه بودیم چنانکه هر یک کمال را بویابا بد
ولایت است و بویابا بد
از آن گویند که خدا شیرین تر
میباشد و در جای خاص
حلاوت تمام کرد از آن بویابا بد
زرق بافتح چشمین و بویابا بد
زفا رسیان اوقات نورانی

لهذا یاک شهنا که درونی دارند
فرد و دیگر که در بیرون
ست کام چنین تیرستی تو قیس
تا می ست لاله زاری شده جهان از
در خمر جلا دهن بعد از بار عالم
نهفته نیست این چنین دانشمند
بختها که ایامی بهم نرسد
دور و دور

۴۱

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

ط
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

ایمضاء و درجہ
مقام و تاریخ

کند و با من بیرون دارم
بیرون شدن از این

کتابخانه عمومی واداد ساز مجلس شورای اسلامی

١٢٠

خدمت متواتره بعد قطرات باران ارسال کردند هر که شش
باشد تنیم تسکیم از اصفیاء این جانب بایستی تمام نوش فرماید
سردنماها تا فرجه مردم از عین تعلیم و تبحر زند طبع لطیف و عنصر
شریف مولانا سعید المله والدین مثل الرعایا مشرع البرایا منبع
الشرائع بحر البدر مع سائر اوصافه القایضه بافاضة روایات
فیاض و افاده در آیات سوانح باد از زنگار عین الکمال و نوث زبان
جهال مصفا و مظهر صاحب الشریقه و دیگر تاعین هفته بیار و عین
عین از بحر برآید و عین از جای زلال راحت لازم عین ذات و
باران رحمت ملازم عین حیات برادر غریز لطیف سعید عین الدو
مطبوع الملک محی الارواح و الاجساد و روح القلوب و الاکباد
مع سائر اوصافه البیته بار غیا خسان از ان من شرب عذب و درو
من رحد ثان از ان عارض فرخ مجور بیا کی چاه زمزم و آب چشمها
مریم او عینه العین معنی لم طر ملک گوهر با صراط و اما بجا و احو
سپهدار باذل منیدم با مطار عین قاضی جری الشرائع القاضیه
شیخ الاسلام نصر سائین الا و اودیه و البقاء الرب فی تشریح نظر

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درین طرح و خیرات
 دین خود بخون و پیکار و جان
 شدن و دم از خرافات و ارا
 کشند و نجات ملک افادت
 پاک و خیری را درین خیر
 ستان از کس و وفادار و ملک
 از کشتن الفیات ملک
 عین ملک و ان شکر و ان
 ملک و ان شکر و ان

مجلس شورای اسلامی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
دفتر نشر و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۵۹۰ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۱ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۲ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۳ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۴ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۵ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۶ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۷ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۸ جلدی باد عیش و بازیگری
۵۹۹ جلدی باد عیش و بازیگری
۶۰۰ جلدی باد عیش و بازیگری

[illegible]

کند خداوند آن که در راه خدا ایستاده است و در راه خدا ایستاده است و در راه خدا ایستاده است

اور احمد الزمینی
 فریدالدین احمد بن محمد بن علی بن
 شمس الدین احمد بن محمد بن علی بن
 علی بن احمد بن محمد بن علی بن
 احمد بن محمد بن علی بن
 احمد بن محمد بن علی بن

نضر اوراد الخلد پور و ده وزین به الرضوان ریاضه و ذکره الله
 بین السعداء و مولانا روی الملائکه من قیضه و استفیض الارواح
 بافاضة و احیاء الله شارع الدین باسمه للعموم ظهره الله عن ثانی
 و تبرده الله حر القیامه اسأله الله فی سبیل الرحمة حفظه الکریم عن ثانی
 التراب اجراه الله الی انهار الخلد العکس شمس عینه و سدید حیوة
 و ذهب ماه کدر صفاء حاله صبت ماه فی انوار اللمیت بعدین الله
 و الکریم ملی بطنه بالجمیم سال منه شدید العذاب نامن باقیات الخلد
 کف الله عنه زبد غفرانه حرف دوم در طائف لقب تاج و ترصیع
 سخن از جواهر پیش به است از نسبت جوهر است این حرف
 و بیابچه در لقب تاج نسبت بسیار خیزد و اگر از جهت زر گیرند عیار
 علیحدہ روشن گردد و اگر در منطوق جواهر تعلق نمایند گو سری جدا گانه
 بیرون آید و اگر از نسبت ملک و سری سر بر آرد خود و یکسره عالمی است
 مصرع هاست روس العقد فی عرضاتها یبده و اگر بر نسبت مشترکی
 بر آیند هم کوزه زر گر ان را دم توان داد و هم بازار جوهریان را گرم
 توان داشت و هم خزینہ دریا بر روی آب توان آورد و هم دروا

[illegible][illegible]

۲۰
معاون
ماہان
سلک
ازین کا
وانکہ او
از چہ
عنوانی
کہ
اعلامہ

الرافع
لبيك
نكره
فيسف
برزيان
صفات
والسلام
الكامل

بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان
بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان

بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان
بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان

آن دو نگین آراسته گردانیده بیت خزینه بارگشاده است همچو دریاوار
زیر آن دو گهر گشته ابر دریا باره چهار چندان بود که از عنبره بجرین بگذر
و سپر آیه چنانکه در گوش نیرین ساخته گرد و اگر چه صفت از آن طراف
متنوع اوج و بر بنیده واجب بود اما چون ممکن نبود بیت یک زیور
از آن در صفت آرم باری که کان اندکت آگه کند از دشواری **ع** به بار
داده بودند هر دوی بتلای که شیشه خانه زیور زبر جبین سپهر تابان
نمی آورد و بیت یا فوت او دفع و باطلش مفرج تر زمی به هر دو
گوی چکید از چشمه خورشید خوی به دوران منیر بانی من بنده که لو لوی
بحری ام خود را غلو کرده بودم و میان طبقات بزرگ گوهر آن انداخته
و از آنجا که تنگ چشمی نیست باریک بینی سیکردم و بیت چندان ندیدم
خبر ز روم و ارید که کان ناید و از ابر نیار و بارید به تبارک الله
چه مضرعات و مستطعات جوهر منطوم که در مصنوعات آن بیت التروتاج
معائن گشت که مستطشان حرص را روی میگردد و ایند بیت طر فضا
در بر نیز را در آن از تختی بام چشمه ها در آن از غایت نهات سراب **ع**
کانون مصور کم شود و **ع** شاعر و دین حکیم به وجه در نشور و در **ع**
این قطعه زمین دیده شد که در سیران او ز این نتوان تخت **ع** بیت

بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان

بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان
بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان

بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان
بازو بمان زینت زینت کجایان بود از
کشت اوقات **ع** منقح او غوغایاب باشد **ع**
و جبینش شده و گار گشته و فغانده از
نقدت کین که نهفته است در زینت زینت کجایان

نجات کبیر در سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

انواع جواهری که درین زلف و دیدند پیرمیت زهی درها که اندر یک
هر سوچه همی غلطید چون طفلان بدخود ملوک و امرا و دولت نیز هر یک
بقدر پایگاه خویش طویله گوهرها و نژاده که سهره هر یکی با درارشته
در گردن کند با سیم مبارک با پیشکس کردند پیرمیت شکسته با ازان
سهره های چون گوهر زهی و دیدن آن سهره با و بادشکن و خواجیه
عرض البقاء الله المالی العرض با جوهر نختینی کرده بود که عارض آسمان
تواند ریخت با و پای ملکه اوده ازان محل دیا قوت بر آتش پای میگو
و کف پای خردمندان از سودن شمارا آید میشد آنگاه لالی که جوهر بیان
نخته چون آبله پیر آب برکت کرده داشته بودند و کف پای را و طلب
آن آبله کرده شعر زیر برکت پای در نمود چنان که گوی آبله باخته
است و کف پای در آبدار چون قطرات آب و لعلهای آتشین
چون پاره های آتش در هم آمیخته بیان عدل با و شاه میکردند مصرع
نه آتش آب شد خشک و نه آتش آب شد کشته شهر با بحیره قال
انجسم الدوران به کیف اختط المیاه بالثیران به ملک شهاب الدین
شحه جوهر بیان انگشترین پیشکش کرد که یاقوت آبدارش در رفعت

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات
نور و نورانی و سبب نجات

[illegible]

同治二年

و تاج نام و تاج شاه گاه پشته شده است مصرع پیش که
 زنده بود و سینه مفدوده و تسلیمات بخدایت متعلقان دوست
 تاج الدوله که هر یک در بی بهانند و جوهر باها بگردد که کان شیون
 و دریای قطش و جوهر خد متی نثار کرد و سران این جانب با همه تغافر
 زیر پای تاج می نشاندند و نامها را کلاه بر سر ملوک جای گیرد
 و تاج نگاهدار و صاحب تاج بجای ملوک سرور نیارد و جوهر دولت
 بیکر آرای و لالی غرت از نور افزای سرور و الابرا آورده غنایت
 حق تعالی تاج الحق و الدین معین الاسلام و المسلمین علما و الملوک
 و السلاطین غرة المملكة عده السلطنة مالک الشریه ضابط البریه
 با دوزم و سربزی از فلک مینای گذشته و چشم افی فلک از تاب
 آن گرفته بکین تاج ارجل شعر ای تاج حق و کلین دین
 ترقیت دانات اهل یقین تا کلاه مشایخ تاج رؤس طرقت
 است و همه صوفیان شامل حلقه های حقیقت تارک تبرک کبار
 زرقه م عالی آثار مجلس رفیع تاج الحق و الدین محرم مشعر یقین
 ملک ملوک به و ز غیب مزین و شرف پیشین بجوهر لاری

۱۱۲ کشف
 ۱۱۳ کشف
 ۱۱۴ کشف
 ۱۱۵ کشف
 ۱۱۶ کشف
 ۱۱۷ کشف
 ۱۱۸ کشف
 ۱۱۹ کشف
 ۱۲۰ کشف
 ۱۲۱ کشف
 ۱۲۲ کشف
 ۱۲۳ کشف
 ۱۲۴ کشف
 ۱۲۵ کشف
 ۱۲۶ کشف
 ۱۲۷ کشف
 ۱۲۸ کشف
 ۱۲۹ کشف
 ۱۳۰ کشف
 ۱۳۱ کشف
 ۱۳۲ کشف
 ۱۳۳ کشف
 ۱۳۴ کشف
 ۱۳۵ کشف
 ۱۳۶ کشف
 ۱۳۷ کشف
 ۱۳۸ کشف
 ۱۳۹ کشف
 ۱۴۰ کشف
 ۱۴۱ کشف
 ۱۴۲ کشف
 ۱۴۳ کشف
 ۱۴۴ کشف
 ۱۴۵ کشف
 ۱۴۶ کشف
 ۱۴۷ کشف
 ۱۴۸ کشف
 ۱۴۹ کشف
 ۱۵۰ کشف
 ۱۵۱ کشف
 ۱۵۲ کشف
 ۱۵۳ کشف
 ۱۵۴ کشف
 ۱۵۵ کشف
 ۱۵۶ کشف
 ۱۵۷ کشف
 ۱۵۸ کشف
 ۱۵۹ کشف
 ۱۶۰ کشف
 ۱۶۱ کشف
 ۱۶۲ کشف
 ۱۶۳ کشف
 ۱۶۴ کشف
 ۱۶۵ کشف
 ۱۶۶ کشف
 ۱۶۷ کشف
 ۱۶۸ کشف
 ۱۶۹ کشف
 ۱۷۰ کشف
 ۱۷۱ کشف
 ۱۷۲ کشف
 ۱۷۳ کشف
 ۱۷۴ کشف
 ۱۷۵ کشف
 ۱۷۶ کشف
 ۱۷۷ کشف
 ۱۷۸ کشف
 ۱۷۹ کشف
 ۱۸۰ کشف
 ۱۸۱ کشف
 ۱۸۲ کشف
 ۱۸۳ کشف
 ۱۸۴ کشف
 ۱۸۵ کشف
 ۱۸۶ کشف
 ۱۸۷ کشف
 ۱۸۸ کشف
 ۱۸۹ کشف
 ۱۹۰ کشف
 ۱۹۱ کشف
 ۱۹۲ کشف
 ۱۹۳ کشف
 ۱۹۴ کشف
 ۱۹۵ کشف
 ۱۹۶ کشف
 ۱۹۷ کشف
 ۱۹۸ کشف
 ۱۹۹ کشف
 ۲۰۰ کشف

ملوک بفرق البنی وخلق الوسیة وکبریا شمول بزرگی در دوستار
 باشد و دولت سرفرازی در سرکار دار و میان کلاه و دستار
 هرفرف های بسیار ذات والا و جوسر و افرها و خداوند مولانا و مولانا
 اعز اشرف ارفع تاج المله و الدین مکرم الاسلام و المسلمین مختص
 الملوک و السلاطین مع سائر اوصافه العالیة بعلم و مجد و رفعت مقام
 تبارک نشین کبار و کرام باد و درستان را شانه نفوذ بر سر
 و دشمنان را دستار تذلل در گردنم بخت منبیل رسول الادعیه
 شاهزاده تاج الدین ملکه الله نواصی البرایانک سر و سلاطه
 الله علی روس البرایانک پیدار و الارفعه الرفع علی الملوک
 البریه رئیس المشیخ اقامه الله علی مقام السری مالک نواصی
 الاخبار لازال سری علی سرته العلماء ملک الروس و السلاطه
 روس الریاسه للمیت المصوم رضة الله بوجوه المصفره
 اسکته الله علی روس الملایکه العکس المصوم ذل کتاب الهدیه
 و الدیک یعن کتاب الیهود و شرحه فی التراب اسقطه الله عن
 اس الدوله زین به ناصیه الشیطان للمیت رضة الله

[illegible]

۱۲۸۰ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۱ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۲ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۳ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۴ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۵ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۶ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۷ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۸ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۸۹ خورشیدی نام ولی سرکشی
 ۱۲۹۰ خورشیدی نام ولی سرکشی

همه را از آن در خزمه‌ای که میگردد و ندرت بیرون خوانند افتاد و شصت
سیفان او بعمد انعمه واحد و ضاق القربا علیها و تکسر
چون دو کار و قصاب زبانها در یکدگر گیر تیر کرده اند و سنگ در گوه
بنهاده میخوانند که از سید گیر گیر بنیزند و دندانها در روی یکدگر گیرند
این دو رویان مرای را که هم جنس از سبب و در هرست و چون اینها
بر یک می بینیم هیچ صفای در ایشان نه دلهای آهنین و زنگار خور
که بتیک و شندان نرم نگردد و هر دو اهل حرف و قلم حرف یکدگر
جرح میکنند بیت چون قلم هر دو بگو میدانند و دانشمند که
در دو حرفی مانند هر که میان ایشان بوری آید از زخم زبان ایشان
آزرده و مجروح میگردد و بیت که در آید میان دو دشمن شیر و گاو
آنکس که او در دو طرف کرات زین شعیب میان ایشان
بشعیب و بازی بد خلی بنیاید و نزدیک میباشد که هر دو را به جویی
فرود بر و آتشی که در سنگامه و خنده خلق عمد افروخته است میکنند
تا هر دو از طریق سبب روی روی میزنند و میگردداری الحیدیه
الحیدیه بفلاح نیست شکست نتوان آهین مگر که از آهین و به سبب

در دوران رشد و نمو، مغز به سرعت در حال تغییر است و به همین دلیل است که کودکان به سرعت یاد می‌گیرند و به یاد می‌آورند. این تغییرات در مغز، به کودکان اجازه می‌دهد تا به سرعت به یاد بگیرند و به یاد آورند. این تغییرات در مغز، به کودکان اجازه می‌دهد تا به سرعت به یاد بگیرند و به یاد آورند.

[illegible]

سال هفصد و ۱۲۰۰
 حوت ذال است
 تمام از خانه فی الجمله
 سال هفصد و ۱۲۰۰
 حوت ذال است
 تمام از خانه فی الجمله
 سال هفصد و ۱۲۰۰
 حوت ذال است
 تمام از خانه فی الجمله

ویده ام هر حلقه چنان با قوت که زبان خواجه سین شهاب چندان برانی
 آنجا هیچ کاره نکند مگر عرانی باشد که از روز تسم خورد شع
 منعی است من سر و دار سیراید و لکن کلید بسروالحدید به هر چند
 خواجه صفی ز زادی میخواست که آن سیف الحق را به تیری باز آرد
 و فروختنی بر محل کند شیخ داود زره گر صفت خود را بجن کرم سسل
 کرده بود و مردانش سر بخود میپوشیدند و میگفتند که چون خواجه بینا
 از تشنگی خون ما زبان برون می آید اگر با بخت خواجه داود زره گر
 انگه نیم خود را بر بند کرده باشیم قطنم اگر زره نبود پیش تیغ نتوانست
 که بکیم بباران تیغ نتوان رفت و این حکایت پیش ملک
 شجاع الدین مبارک رسیده است داود و دوستدار
 اصحاب صفاست میگوید که داود زره گر آهین سرو
 میگوید زره او آبت و مردان او سوارگان آب قطنم
 سوار آب راستگر که داود زره دارد و که از باوی
 شو و شرق و زره بر جاس بگذارند اما مرتبه خواجه صفا
 بجای است که خود را به دال کمر انانی با سیف برمی بندد و با خود که

که بگردد و شمشیر از دماغ اندک و کتی که در دست باز ده آهین ۱۲

ویدام هر حلقه چنان با قوت که زبان خواجه سین شهاب چندان برانی
 آنجا هیچ کاره نکند مگر عرانی باشد که از روز تسم خورد شع
 منعی است من سر و دار سیراید و لکن کلید بسروالحدید به هر چند
 خواجه صفی ز زادی میخواست که آن سیف الحق را به تیری باز آرد
 و فروختنی بر محل کند شیخ داود زره گر صفت خود را بجن کرم سسل
 کرده بود و مردانش سر بخود میپوشیدند و میگفتند که چون خواجه بینا
 از تشنگی خون ما زبان برون می آید اگر با بخت خواجه داود زره گر
 انگه نیم خود را بر بند کرده باشیم قطنم اگر زره نبود پیش تیغ نتوانست
 که بکیم بباران تیغ نتوان رفت و این حکایت پیش ملک
 شجاع الدین مبارک رسیده است داود و دوستدار
 اصحاب صفاست میگوید که داود زره گر آهین سرو
 میگوید زره او آبت و مردان او سوارگان آب قطنم
 سوار آب راستگر که داود زره دارد و که از باوی
 شو و شرق و زره بر جاس بگذارند اما مرتبه خواجه صفا
 بجای است که خود را به دال کمر انانی با سیف برمی بندد و با خود که

زره گرم که ز کسب خودم بود خوردن ^{۱۰} نه همچو سیف که صد خوش
 هست در گردن ^{۱۱} حاصل آن زره گر کوره کار را بدیده و مادام گرم کرده
 میدمد که من آن کسیر الدما دم که صد سیف را بشکنم و در حلقای خود
 در آرم اینجا محاسن را جای کل سانی نیست زبان را کار میاید ^{۱۲}
 و بیک تشدید آن حلقه را جزم کرد ملک ^{۱۳} سیاح الدین را روی سیف
 بجای میاید که بجز و دیدن آن روی تیزی پیشکش خواهد کرد اما با سنگ
 میاید بود و تیزی او را قبول نفرمود ^{۱۴} تا بداند که سیف مارا نیز
 قطع تیرگی چنانکه باید هست ^{۱۵} و خواهی ز راوی آنچه تعلق بمصافات
 دارد و تقصیر نخواهد کرد و بنده ^{۱۶} و نیز از اعدای جانی را چنان نموده که من
 بر سیف الحق وستی تمام دارم ایشان را برستی در منزل راه یافته ^{۱۷}
 نظم آن کیت که از تیغ نترسد در جنگ ^{۱۸} به خاصه که به دست هر
 فیروز بود و امید که آن اعضا و دولت در شش آن سیف کوشش
 فرمایند تا غرمت اینجا بجزم کند و چون اینجا رسد چنان میاید که
 سرورش نماند که مدعیان ^{۱۹} چیره شوند آخر آن ذات را سیف الحق
 میکوبند و راست است که هر جا که رسد حرم خواهد کرد اما هر چه زودتر برسد

۱۰ سیف نقطه خنک است
 ۱۱ زره خوردن
 ۱۲ زبان را کار میاید
 ۱۳ سیاح الدین
 ۱۴ تا بداند که سیف مارا نیز
 ۱۵ خواهی ز راوی
 ۱۶ و نیز از اعدای جانی
 ۱۷ در شش آن سیف
 ۱۸ در جنگ
 ۱۹ مدعیان
 ۱۰ سیف نقطه خنک است
 ۱۱ زره خوردن
 ۱۲ زبان را کار میاید
 ۱۳ سیاح الدین
 ۱۴ تا بداند که سیف مارا نیز
 ۱۵ خواهی ز راوی
 ۱۶ و نیز از اعدای جانی
 ۱۷ در شش آن سیف
 ۱۸ در جنگ
 ۱۹ مدعیان

تا آنچه از نیکای طبع نزره که رسانیده شده است بمواجبه آن سیت بر روی آب
آورده شود و بقوت وحدت تمام سرفقه عبادی زنده و ایشان زنجیر
گردانیده **شعر** آن شاد من بلی اسیر و با شرباب کالکسوس منم
من قطر الندی **و** ابرار غیبی فی انوار امیر باد آمین عقد انجمن و
بیض ذوالنقده بود و تاریخ عام از دو حرف اول ذوالنقده و بر پایه
مصرع یعنی که بسال هفصد و شصت و سه سر نامه در حق دستور
حسام لقب که صاحب این دایرة القلم باشد تحمید الله ص
ر حسام و مجری الاقلام تا قلم از سر زش تیغ سرفتر کتاب گرد و تیغ
از سر نگونی قلم سرفراز حراب حرف اقلام آرامی و قلم آتیم کنای
دستور معظم و شش نشین تا در قلم حسام الدوله والدین معین الکتاب
الکبیرین ضابطه الاقطاعات السیفیه مقطع القصصات القلیه
گوهر شاهی کار گذار سفیدی و سیاهی صاحب امضا رساله بحر و بران
کنجینه فتح و ظفر مع سائر اوصاف او از حق حلیه سیوت ممالک و تحلیه
حدوت صحیح و ذلک بر **ششم** سر دشمنان زیر پای علم **ششم**
قطر کرده همچون قلم و در جواهر فیروزی در پشت حسام صاحب بخت

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

سليل الرسول سيف الدين نور النور آثاره سيدنازي سید علی
 نام ۱۲ زنده رسول ۱۱
 فخره العلی بذی الفقار شیخ محراب الصفا سيف الحق صاحب المعین
 فی اشهر والده مور عظمه الله عن صدار الیالی شیخ زاده حسام الدین
 زاده صفاه مولانا شاح فواد الحسامی ومدق دقایق الفرائض
 حسام الحق جرح خصماه وقطع براسینهم لیسانه ملک موید منظر منصفه
 مجاهدضا بطحسام الدوله ملک رقاب الاغالب علیه الله
 اعناق المعانین ملک جهانگیر فیروز سیف الدوله نصره الله علی
 الاعداء ونصر اعضاده وزید حده وتضاعف حد اقطاعه وحکم قبضه
 دهرم عظام الفجره بفرابه وصان الله حدوده عن صدار الدهر وابدائه
 قبضه مشهور الشیاعه سيف الدین ووجه المعارك حسام الدین
 شهر بفتح آثارها سلیل الغزاة حسام الدوله زاده صرامته وبقوة
 واقلم نصر حربه وقلمه وعظم امضاه للمیت بالعموم مشاییر النیام
 حسام وحصام وسیف تغنیهم الله بفرانه واکسهم الله فی رقاب
 القرب وعلیهم الله الغفور بحلیه المغفرة وادخلهم الله فی غفر الغفران
 العکس مع ربط الحکایت سلیل الکفره حسام ساقط حباله القهار

سیدنازی سید علی
 زنده رسول
 فخره العلی
 فی اشهر والده
 زاده صفاه
 حسام الحق
 مجاهدضا
 اعناق المعانین
 الاعداء ونصر
 دهرم عظام
 قبضه مشهور
 شهر بفتح
 واقلم نصر
 حسام وحصام
 القرب وعلیهم
 العکس مع ربط
 سیدنازی سید علی
 زنده رسول
 فخره العلی
 فی اشهر والده
 زاده صفاه
 حسام الحق
 مجاهدضا
 اعناق المعانین
 الاعداء ونصر
 دهرم عظام
 قبضه مشهور
 شهر بفتح
 واقلم نصر
 حسام وحصام
 القرب وعلیهم
 العکس مع ربط
 سیدنازی سید علی
 زنده رسول
 فخره العلی
 فی اشهر والده
 زاده صفاه
 حسام الحق
 مجاهدضا
 اعناق المعانین
 الاعداء ونصر
 دهرم عظام
 قبضه مشهور
 شهر بفتح
 واقلم نصر
 حسام وحصام
 القرب وعلیهم
 العکس مع ربط

سیدنازی سید علی
 زنده رسول
 فخره العلی
 فی اشهر والده
 زاده صفاه
 حسام الحق
 مجاهدضا
 اعناق المعانین
 الاعداء ونصر
 دهرم عظام
 قبضه مشهور
 شهر بفتح
 واقلم نصر
 حسام وحصام
 القرب وعلیهم
 العکس مع ربط

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير الأوقات
على خير النسلين
وآل بيته الطيبين الطاهرين
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير الأوقات
على خير النسلين
وآل بيته الطيبين الطاهرين
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير الأوقات
على خير النسلين
وآل بيته الطيبين الطاهرين
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في خير الأوقات
على خير النسلين
وآل بيته الطيبين الطاهرين
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر
الذين هم من جنات القدر

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴

که هم رباب ازین طرف دلی دوستان چون نقش قلب
پیوسته با جمیعت وصال است و جانهای دشمنان چون حرث
ارواح پرکنده حال فرزند نمره القوام ^{شاه} ایران ^{نشینا} نشینا
نسک که تخیل است در بوستان نسبت چنانچه بخت برآید و در سینه
که میان طبقه دوستان جانی بگام همیشه نیست کتلتی از بوی سیب
و گشتا تر و لطف زمان از نیست الکرم فرحت افزا تر شعر
سن فطره را و الفشاط کاغذ طبع تولد منه راجح مسکود و بردم
شیرالدین ابوالمعانی را بشارت دهند که در خانه او آخر سفر و اول
ربیع پسر آمده بلغه الله بدرجه الجده و ازین سوئی در روز همدمان چو
گل تعل شگفت و دلها باغ گشت اورا شمس الدین ابوکیقیت نام
تعین افتاد آن برادر شرفست و ابن شمس در برج شرف آید
واجب کند که نوروز عیش والدین هر روز تازه تر و شکفته تر گردد
بهیست زان گونه که تازه شود و مگر گل ریجان بد چون چشمه خورشید
بر برج شرف آید به خواجہ عین الدین خال از اینجا که علوجل اوست
بخشنی بسیار کرد و چنانکه جمله فردوستان را از کشاد دست ادایی تمام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دینام مردی است که نیت عاقل بود
 بیج بلاغ فصل بهار و بهاران بهار
 زن و نیشن ۱۲ از گشت
 خانه دار من در وی خود آشکارا کرد
 دینام مردی است که نیت عاقل بود
 بیج بلاغ فصل بهار و بهاران بهار
 زن و نیشن ۱۲ از گشت
 خانه دار من در وی خود آشکارا کرد
 دینام مردی است که نیت عاقل بود
 بیج بلاغ فصل بهار و بهاران بهار
 زن و نیشن ۱۲ از گشت
 خانه دار من در وی خود آشکارا کرد

[illegible][illegible][illegible]

371

که اتم بحرف ر ا ح ل ز ا د ی تو انند فرمود و بتر که متر و ک دست نیاید
مرث شش از مایه شکر که از شکر گونید ۱۱
رباعی ز ا ح ح ح خود مرد که دارد باز به تا مرد میراث هند چشم نیاز
هر که بچشم شیر شود صید اندازد در صید پدر کجا کند بچه فراز و چند که
این والد سخن را بدود کار خیر الا بار ا ج ا ن ح خیریت اولاد بود با خیر سنا
و باز گردان فرزند باید که برادرزاده ها خود حبس چون نقش او
فرو خوانده شده است که حبس است نگذارد تا بخانه در آید مباد که
از رو خباثتی در وجود آید که خلقی آنرا خیانت خوانند و خباثت تصور
کنند تا او را برادر نداند که آن اجبست هم برادرست و هم اندوه مصرع
ا ح ح ح با ن خ ش م ب ت مردمان آن بیدیده پر تقصیر را بدان چشم
می بینند که قره العین ماست و بدین خیال از بنبت لعین خویش
غریز ترش میدارند و مصلحت مادران است که از خانه بیرونش کنیم
مصرع تا پسرم باش ندان کسی شک نیست که آن خونی جگر گوشه
و خون من است اما چون از زهر فساد و زیادتى نمیزاید ناچار چون
بیرون کردن و جگر زیادتى را د ا ح ن ا د ن صلاح وجود مردست
از ا ف د ا ل د ا ف ا خ ر ج ا ی د و ک ب د ع ل ی ص ح ی و ک ی ا م م ا ت م م ا ت

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

ناربان اسبان نارسه
دوین بیکل بنی بیکلکات
کود از آبا جاسه باشد و آقا کز آری نباشد و کون

بیکلکات اسبان نارسه
دوین بیکل بنی بیکلکات
کود از آبا جاسه باشد و آقا کز آری نباشد و کون

دوین بیکل بنی بیکلکات
کود از آبا جاسه باشد و آقا کز آری نباشد و کون

از هوس تاربان و یو بیکل سوی دیو گنج مغرب نموده بود
و از آنجا سوی اجدا و خود جانب بکون آبا و راند پس از آن عالی طریقه
مکران رفت و چند ماه پس از وی در جای پید و جمع کرد و بدر پانشت چون
شیر روان شد و خوشی من را و کیش انداخت و تیری چند خاص بیکان
کوش از حد و کیش لائق انبار ملک بپشت آورد و بعد از سی ماه سوک
سوک و نشاش دل کشید و با بار انگاشس و فاش بسیار در شهر خوشی
شهر و من خود و سر قیراه طراه کما شریف بعد و انشباب و حمل
بضاعتی دار و از ایام بجه و اکباد جبل اطفال صدق که آباد مساحت
از زادن اشال آن عظیم اند مصرع زاده و اندلسن زاده و حال آن
اجناس را از بیم تحاسد انبا و حبس چون و خیره مادر از فرزند شرف
پوشیده داشته است اما زاده چندی که چون گوهر شب چراغ ملک
لیل جلی پوشیده نمائند بطولیه عرض رشته رشته قطار است
از آن دو کره در غایت تمنی دیدم چگونه شمشیر یک از دایمی کردن
که اگر چوب بر آری در سوراخ مور در و رند شهر و هر کی گویی از دایم
بیرون آمده است و سیه جا کیت و یکا خزا و ملک آده مکران که سوا

علاقمند و از اسب کمان کز بار سبان
دوین بیکل بنی بیکلکات
کود از آبا جاسه باشد و آقا کز آری نباشد و کون

دوین بیکل بنی بیکلکات
کود از آبا جاسه باشد و آقا کز آری نباشد و کون

[illegible][illegible]

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is densely packed. It appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical event or a collection of records. The text is written in a cursive style and is densely packed. It appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical event or a collection of records. The text is written in a cursive style and is densely packed. It appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical event or a collection of records.

موافق با حرام خدمت محترم رسیده باد او عتیقه الاقارب سمع
اطا الحکایت بالمدح علی القدرح خواجه جد بتبید چنان
شغل است که به بنیرگان نمی پروازد و هم وقته بالنوافل جدید پیرایه روز
در خیر و طاعت عمر تو منیخ اجم عمره فی النوافل جید فلان کلان هنوز شیر
ست شب محاسن جدید فلان بنسبه جده را نیکو خدمت میکند جده و
جده فلان کس فرزند را به سیکو بد فرزند جده فلان خواجه پسران بوسه
خدمت کردن نیکو می آموزد و شمع بال اولاده و حافظه لکسیت جدا در
زندگانی فرشته بود و جد الملک فی استغفار خواجه جد جده و
کرد و بر حمت حق پیوست جده الرحمن رحمة علیه السلام تا پدر فلان
زنده است خانه ایشان آباد است عمر او قصر عمره ابد الا باو فلان
پسر پدری عالی همت دارد و علی ابوه کالابو العلو تبه بنده و منور
در تربیت پرست الهی الربیاری لکسیت فلان فرزند از آب پاک
غرق ابوه فی عین العفو گوهر فلان فرزند از قطر پاک است غسل ابوه
بعین الغفران فلان پسر از پشت پدر بهر گوهر چکیده است رحم
بگیر حاتم الامهات مادر در شیر دادن دانی چه مایه شمع و
جرا در آن

موافق با تمام خدمت محترم رسیده باد و عذرت الاقرار است
بطا الحکایت بالمدح علی القدر خواجہ جیدت چنان
مشغول است کہ بہ بنیرگان نمی پردازد و غم وقتہ بالنوافل جہد پیرایہ روز
در خیر و طاعت عمر نوین و اہم عمرہ فی النوافل جہد فلان کلان ہنوز شہر
ست شہد محاسن جہد ہم فلان بنسب جہدہ را نیکو خدمت میکند جہدہ
جہدہ فلان کس فرجہ را بہ سبکدہ فرجہ جہدہ فلان خواجہ پسران بوسہ
خدمت کردن نیکو می آموزد و شیخ بال اولادہ و حافظہ لکسیت جہدہ
زندگانی فرستہ بود جہدہ المملک فی استغفارہ خواجہ جہدہ جہدہ
کرد و بر حجت حق پیوست جہدہ الرحمن رحمۃ علیہ لای تا پدر فلان
زندہ است خانہ ایشان آباد است عمر ائمہ قصر عمرہ ابد الاباد فلان
پسر بدی عالی ہمت دارد علی ابوہ کالہ باء العلویہ بنید و ہنوز
در تربیت پدر است البقی الربیاری لکسیت فلان فرزند از آب پاک
غرق ابوہ فی عین العفو گوہر فلان فرزند از قطر پاک است غسل ابوہ
بعین الغفران فلان پسر از پشت پدر گوہر حکیدہ است رحمہ
کیمہ جانہ الامہات مادرم در شیر دادن دانی جہدہ بایہ شیخ محل دہ

که بسیار از این مریضی کرده و از او بسیار کلام
مدرک و قوت او بسیار است از حق و نفی
که بسیار از این مریضی کرده و از او بسیار کلام
مدرک و قوت او بسیار است از حق و نفی

۴

۴
کتابخانه عمومی
شهرستان خوار و خوار و خوار
شهرستان خوار و خوار و خوار
شهرستان خوار و خوار و خوار

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

...

و از روی این که

مجلس شورای اسلامی

مجلس

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ

١٠٠

از کشفیات
باری ۱۳
مستند

ان کے لیے اس فن کی

10

اَخاها الحوزة الرضوان وشفقت الله اخوانها وخواهاتها الايمان فلان پسر
 مادر و پدر انبايت معظم سیدار عظم بين بنی آدم فلان پسر شرف
 انساب پیداشد شرف الابا به پیوۀ پسر فلان میان احباب بطریق
 مہتران میزد ساد علی انبار جنس پسر فلان نیک بد زندگانی ست
 و عاقل ابو یحیی پسر فلان در جهاد تیغ اخته است جعل سلیمان فی الفز و فلان
 ابو طینت بد پسر خود کله اوار و عمر بنیہ بسلا مہ مادر قدر چون تو پسر نیک
 نمیداند کہ قدر در غیبت دانست مادر است اما کہ قدر کلمیت فلان فرزند
 سوی فردوس خرامید است و ولد ان انجان فلان شیر خواره جا
 جوی شیر رفت جاہ انبش من امات الرحمة فلان پسر مادر از ر بود
 امه بودیہ فلان امام زاده با صا حبیه بد بودی ابی مالک المناشیق فیها
 اللہیات فلان دختر بد ختران روز کار نماذ عصمها الله من نبات
 فلان دختر سرگز بانگ سر دوی سماع مکرده است ما جابت بسور نبات
 اللہ و ختر نیز قرۃ العین ست خلاصہ دختر می کہ خود لا از چشم مادر
 و پدر نیز پوشیده دارد و غریب کنیت العین فلان دختر نایب العین
 شدہ است لعین بہا نبات المنا یا الکلمیت فلان دختر از عروان نجم

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دو نفر مناسب است
۱۲ نفر
۱۲ نفر

الحمد لله

1172

12/10/1969

روز شنبه ۱۴

برای حفظ کردن

برای حفظ

نظروا

ساحل

خسره غنیمت داما دی دارد و غنیمت کال و روح فلان خسره بسیار سودگی
 دختر داما و مرحوم را نیک دوست داشتی زوج روح خسته با جور داما
 فلان کشیزی خرید و پوشیده ام که تو بر او زنا کرده زنت بخار پتیا
 تم آله فاء خیر و عیة الوری به ملک الاقارب فی خیر تطلب به خطم
 در کتابهای عربی و پارسی شمله و حرف اول در کتابهای
 عربی صرف حرف دوم در شتهای پارسی که بی آمیزش عربیست
 مصرع اینک این مصرع نیز از بهر فرق به حرف اول در کتابهای
 عربی صرف مصرع کانت المنبته یثخیم به الدیبا چه حررت به الکاتب
 المرفوعه الی سده مولانا و الامام شهاب المله لازال نور عین الاعیان
 و الاجابه و اعلیت عبارتها الی اعلی السموات الکی تقبل بابه و طلعت منها
 شهب الدقائق مدد النجوم شخص جنبه و تقدار و ت ان ارعی فیها
 نسب الطویات مناسبه لخطایکون اسمی اسمی علی کما یعلی بنده
 المنااسبات و المناطبات فالترنبت فیها تناسب العلوم لا بها رافعه
 الدرجات و اشرف المقامات فانخذت ازوال عواطف العلاء لتری
 عنها من المعاصرات الزلات بهیت کانتسیر تسیر فی علی التوکل

۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

مجلس شورای ملی

SECRET



١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

در وقت روز سوم سماک در استادت
 مریضه در وقت روز سوم سماک در استادت
 به پیلانی ۱۲ قلم از این استادت
 است برادر قلم کردن بدخشان
 در وقت غنیمت استادت در وقت غنیمت
 انشا ۱۲ قلم در وقت غنیمت
 موسی است که در وقت غنیمت
 در وقت غنیمت استادت در وقت غنیمت

بالحمد لله وخلق الله المني على سدك العلماء وسود التراب المني
 ختمه بغيره كماله بعين الوداد ثم مضى على راكيب المني مضى ليد
 انمير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلبي انشاء المصنوعات وتزده
 عن العلو رفته في ابداع المنشية وبسبب لي بفضل العظيم ابيات هويا
 الا معوا وان افضل جدار يوتيه من ريشاء وامن من يراعي بالند
 حيا في اندامه كجور الاشجار كما قد يتلوا في البحر باقطار الاصطار حوا
 طار بالانفاس سفان وعابر باحصل من العبرة خزائن ولعبه
 بازيت اوان استمعين الدرر المنقوشة ورثت اجرا المني
 تلك المني اليع المرقومة بغيره قريه القياضه الى شرا اللام المنقوشة
 لان اصل منها المني المني المستورة وقد كتبت نطقت شرا من قبل
 الماء المني احيا ناو لكن ارقمت الان لا لا وايا احيا ناو بعثت
 ترسا كسد بطلع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تقبليس منه الفوا
 ناثر المني ويطقط منه الفرائد ناشه الدرر سواد كحل العين لا ربا
 البهيمة وبياضه عين النور لا عين القرية وحسن حرث ملوك نرا
 بحكم القضاء قال تعجبا في تحريره المني قاضي اسما شعير

بالحمد لله وخلق الله المني على سدك العلماء وسود التراب المني
 ختمه بغيره كماله بعين الوداد ثم مضى على راكيب المني مضى ليد
 انمير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلبي انشاء المصنوعات وتزده
 عن العلو رفته في ابداع المنشية وبسبب لي بفضل العظيم ابيات هويا
 الا معوا وان افضل جدار يوتيه من ريشاء وامن من يراعي بالند
 حيا في اندامه كجور الاشجار كما قد يتلوا في البحر باقطار الاصطار حوا
 طار بالانفاس سفان وعابر باحصل من العبرة خزائن ولعبه
 بازيت اوان استمعين الدرر المنقوشة ورثت اجرا المني
 تلك المني اليع المرقومة بغيره قريه القياضه الى شرا اللام المنقوشة
 لان اصل منها المني المني المستورة وقد كتبت نطقت شرا من قبل
 الماء المني احيا ناو لكن ارقمت الان لا لا وايا احيا ناو بعثت
 ترسا كسد بطلع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تقبليس منه الفوا
 ناثر المني ويطقط منه الفرائد ناشه الدرر سواد كحل العين لا ربا
 البهيمة وبياضه عين النور لا عين القرية وحسن حرث ملوك نرا
 بحكم القضاء قال تعجبا في تحريره المني قاضي اسما شعير

بالحمد لله وخلق الله المني على سدك العلماء وسود التراب المني
 ختمه بغيره كماله بعين الوداد ثم مضى على راكيب المني مضى ليد
 انمير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلبي انشاء المصنوعات وتزده
 عن العلو رفته في ابداع المنشية وبسبب لي بفضل العظيم ابيات هويا
 الا معوا وان افضل جدار يوتيه من ريشاء وامن من يراعي بالند
 حيا في اندامه كجور الاشجار كما قد يتلوا في البحر باقطار الاصطار حوا
 طار بالانفاس سفان وعابر باحصل من العبرة خزائن ولعبه
 بازيت اوان استمعين الدرر المنقوشة ورثت اجرا المني
 تلك المني اليع المرقومة بغيره قريه القياضه الى شرا اللام المنقوشة
 لان اصل منها المني المني المستورة وقد كتبت نطقت شرا من قبل
 الماء المني احيا ناو لكن ارقمت الان لا لا وايا احيا ناو بعثت
 ترسا كسد بطلع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تقبليس منه الفوا
 ناثر المني ويطقط منه الفرائد ناشه الدرر سواد كحل العين لا ربا
 البهيمة وبياضه عين النور لا عين القرية وحسن حرث ملوك نرا
 بحكم القضاء قال تعجبا في تحريره المني قاضي اسما شعير

آخر الكتاب واول الذيل مصرع اعني اثنين بعده سبعة ايات
سلام على ائمة اصفية للنور في بيتك المعمور المحرقه للمساود واما سلام
يحاكي برزخا و سلاما شهاب سماء الهوى سجدتك كالنجم اذا هوى سجد
باب الشهاب كشمس نجم نجوم التراب الا دعيت لشهاب العالم
المشترى من شهب ظوره احرق شياطين الانس نوره را
في انامه شهب الا قلام سلم شياطين الجبل لا فاضل في طرفة شهب
ثبت علوه بعلوم لانهايت له حروف ووصم در نسبت هـ
که پارسه بے اميرش بود ميت يکي نامه است و نسبتها
بسيار و گران کرده هر جای نمودار و پياچه اين گفتار بسيار
ناب آه است گشت دربان تيزي از اين نامه چنان بریده شد که
از زبان تيزي نامه و اين نمودار ميت برای چاشنی گیرانی که خنکها
پارسی را از تيزها بر بسيار چاشنی دهند تا خوش آينده نماید در ان سخن
نيست که از پهل و در رک خورشيد باری خوش ميشود و بلی منبر من
و نجاسا اي که در خنجن سخن پارسی هم باب و نمک انگيزش بس کنند
و چون از حضرت و پير و از شير و غني بيرون می آيد هر چه پير

[illegible]

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

گویند لایزال را در دل موسی باشد تیر سپسال را بر ارم ازین سو شکافینا
 سبک کرده است موسی دل ایشان چنان خواهد شکافت که دل
 ایشان را گاهی نخواهد شد تا تیر موسی شکافت از شانه نخواهد پرید
 شانه استخوانی را چون شانه چوبین شلخ شلخ نخواهد کرد ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰}
 شانه بچند زخم کند موز موز جدا ده او موسی کرده بیک زخم
 شانه را به از آنجا که باد شاه کشور گشای را جها گیری و فیروز مندی
 چون آفتاب روشن گشته است شمشیر خویش بدو داده است
 و دست راست هم داده که هر چه بزرخم تیر بگیرد بر ستر تا زیانه در ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰}
 کند او هم به بیروی آن دست راست دست را کشا داده است
 بفراخ دستی درشت خویش آورده و خود به تیغ زنی دو بازوی چنان
 دارد که اگر دست بر دارد خاور و باختر را از یک کنار تا دوم کنار
 بگیرد ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰}
 بهمنی و بهمنی به از درگاه جهان پناه ساختگیها را فراوان یافته است
 هزار گمان بابت زه از چرخ بلند تر و از ماه نو کمته تر هر یک چون ماه نو
 و نو نمایی که ماه مادر بر آید شش بر آید و هیچ تیری و نشانی بر آن نگذاشته

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

و بهی بران دست نسوده و بهیست هزار شیر هر یک اندازی شست
 بنید از و نشکند بیک گمای از بیل کشتی پین تر که از کشتی گذار شود
 باز دریا هم نظم ساز و گیر نیز اندر جنگ بسیار از ان و بسیار
 را جوشنی و آب دریا از ره نه تیر اندازان سمناک و چید که اگر
 بهرام سپهر بر زمین آید تیر چندیش نفر نمایند بر ایشان فرود کرده
 و فرمان داده که مویش میان دو آب را که مالش نداده اند مالش
 رسانند که اگر این شک میان دو آب خواهد رفت هر دو آب ازین
 یکی خواهد کرد و چنانکه پس ازین کسی در میان گنگ و چون آب خوش
 نخورد ازین دو آب تا کناره دریای سرانند پهن تر نیز خواهد رفت
 که مرغ آبی از سرخ آبی بگیند و نظم هم همه را از خون نول راع و زن
 کند هر دم از نول طوطی سخن که اگر ازندگان شیخ هندی بسیارند
 اما گذرندگان زبان هندی را سپید اربید جستجوی میکنند
 که هندی و ان را از تیغ هندی چنان نتوان کشت که از زبان هندی
 آن برادر را که در زبان هندی و ان تلنگ از تیغ هندی بران تر
 سنجوای میان هندی و ان کار گذاری فرماید و برابر خود روان کند

باید که در این دست نسوده و بهیست هزار شیر هر یک اندازی شست
 بنید از و نشکند بیک گمای از بیل کشتی پین تر که از کشتی گذار شود
 باز دریا هم نظم ساز و گیر نیز اندر جنگ بسیار از ان و بسیار
 را جوشنی و آب دریا از ره نه تیر اندازان سمناک و چید که اگر
 بهرام سپهر بر زمین آید تیر چندیش نفر نمایند بر ایشان فرود کرده
 و فرمان داده که مویش میان دو آب را که مالش نداده اند مالش
 رسانند که اگر این شک میان دو آب خواهد رفت هر دو آب ازین
 یکی خواهد کرد و چنانکه پس ازین کسی در میان گنگ و چون آب خوش
 نخورد ازین دو آب تا کناره دریای سرانند پهن تر نیز خواهد رفت
 که مرغ آبی از سرخ آبی بگیند و نظم هم همه را از خون نول راع و زن
 کند هر دم از نول طوطی سخن که اگر ازندگان شیخ هندی بسیارند
 اما گذرندگان زبان هندی را سپید اربید جستجوی میکنند
 که هندی و ان را از تیغ هندی چنان نتوان کشت که از زبان هندی
 آن برادر را که در زبان هندی و ان تلنگ از تیغ هندی بران تر
 سنجوای میان هندی و ان کار گذاری فرماید و برابر خود روان کند

باید که در این دست نسوده و بهیست هزار شیر هر یک اندازی شست
 بنید از و نشکند بیک گمای از بیل کشتی پین تر که از کشتی گذار شود
 باز دریا هم نظم ساز و گیر نیز اندر جنگ بسیار از ان و بسیار
 را جوشنی و آب دریا از ره نه تیر اندازان سمناک و چید که اگر
 بهرام سپهر بر زمین آید تیر چندیش نفر نمایند بر ایشان فرود کرده
 و فرمان داده که مویش میان دو آب را که مالش نداده اند مالش
 رسانند که اگر این شک میان دو آب خواهد رفت هر دو آب ازین
 یکی خواهد کرد و چنانکه پس ازین کسی در میان گنگ و چون آب خوش
 نخورد ازین دو آب تا کناره دریای سرانند پهن تر نیز خواهد رفت
 که مرغ آبی از سرخ آبی بگیند و نظم هم همه را از خون نول راع و زن
 کند هر دم از نول طوطی سخن که اگر ازندگان شیخ هندی بسیارند
 اما گذرندگان زبان هندی را سپید اربید جستجوی میکنند
 که هندی و ان را از تیغ هندی چنان نتوان کشت که از زبان هندی
 آن برادر را که در زبان هندی و ان تلنگ از تیغ هندی بران تر
 سنجوای میان هندی و ان کار گذاری فرماید و برابر خود روان کند

باید که در این دست نسوده و بهیست هزار شیر هر یک اندازی شست
 بنید از و نشکند بیک گمای از بیل کشتی پین تر که از کشتی گذار شود
 باز دریا هم نظم ساز و گیر نیز اندر جنگ بسیار از ان و بسیار
 را جوشنی و آب دریا از ره نه تیر اندازان سمناک و چید که اگر
 بهرام سپهر بر زمین آید تیر چندیش نفر نمایند بر ایشان فرود کرده
 و فرمان داده که مویش میان دو آب را که مالش نداده اند مالش
 رسانند که اگر این شک میان دو آب خواهد رفت هر دو آب ازین
 یکی خواهد کرد و چنانکه پس ازین کسی در میان گنگ و چون آب خوش
 نخورد ازین دو آب تا کناره دریای سرانند پهن تر نیز خواهد رفت
 که مرغ آبی از سرخ آبی بگیند و نظم هم همه را از خون نول راع و زن
 کند هر دم از نول طوطی سخن که اگر ازندگان شیخ هندی بسیارند
 اما گذرندگان زبان هندی را سپید اربید جستجوی میکنند
 که هندی و ان را از تیغ هندی چنان نتوان کشت که از زبان هندی
 آن برادر را که در زبان هندی و ان تلنگ از تیغ هندی بران تر
 سنجوای میان هندی و ان کار گذاری فرماید و برابر خود روان کند

و در گرد آوردن درم بادشاه زبان بر ادوی تیغ درم گیر سازد و
 دوستان گویا شادی گرفته اند و طبل این آواز در سپهر افتاد
 و بخت خفته از خواب خسته چون شجر غران پس نمی باید خرید و سختی
 که پیش ازین گفته اند راست میاید که در طلم بر دژ جنگ اگر تیغ
 نبود کوتاه بود و کام پیشتر که زن که تدار از شود و امید است که پادشاه
 تنگی که از پیلان جنگ تنگ در دژ بخاری از رای کاروان بیرون
 و برای مالش باز نگانی که کارهای شمارا با بی میگویند بر و این پلینه
 رخ سوی نه نهند ^{از گران} ~~طلم~~ بازی بازی گفت نبود که بخت و نیز
 بشد پیاده خویش ز تخت و پهلوان را چون روز روشن شده است
 که در خانه بر ادوی از بی زری آفتاب بر دژ ام و با هتاسیم و ام
 نماده است و ام بسیار مانده درین پرواز از مرغان پر دام میاید
 و بخت نیک را سیاحتی کار خویش پیدا شد چنانکه برابر شد که
 خیر باد شاه فرمان را بر پروخت رساند و باز گرد و امید داشت که از
 بخشش خدا بیکان بنده پرور خند انکه تنگ گرد و آرد که روی زرد او
 از رنگ تنگ کین رخ و ام شود و میدانی که پرورش درگاه اگر همه سوزنی

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

این ملک فلک فلک است / از قیامت القیامة تعدو التوابة
 کل صیور الحمل صعود الزحل لو کان بالسعادة علو الحمل لفاق
 المشتري اس الزحل المشتري الا ملاک المشتري الافلاک
 بیت المخرج صفر خارج خمسة العالم بین الخمسين کامل المشتري
 بین الخمسين حمرة المخرج من دماء الاعضاء و القیامة ما رأینا منظر
 الشمس شیخ الشعاع ونب اسمان کثرة الغزاة تبیت البرق
 میزان الطریق اوت اطوار من دقائق السبل نقص البدر
 من عین الکمال البدر مرآة العین ما وارت الماله حل الهلال
 لو قال قطب مدار زاد القطر لا یولد من اللیلة اجلی العین الضیائی
 البروج شرف العین فی السفر شرف الغزاة باكمل شرف تقنی ابد
 او حمل علی الثور عقد الشراجه یزجاف اجوز ام سلطان بیت القمر
 لا بیت الشعری سرطان الارض تجری فی العین و عین السحابة
 فی سرطان هند البروج مرکب الغزاة بالبر و اعطاه اوزن فی
 میزان افلاک الا المخرج لنب العقب راس الخواص من السحاب
 فی قوس المشتري الاستی الاسد من حقیقة الجدد لو لو السماء لا یز

این ملک فلک فلک است / از قیامت القیامة تعدو التوابة
 کل صیور الحمل صعود الزحل لو کان بالسعادة علو الحمل لفاق
 المشتري اس الزحل المشتري الا ملاک المشتري الافلاک
 بیت المخرج صفر خارج خمسة العالم بین الخمسين کامل المشتري
 بین الخمسين حمرة المخرج من دماء الاعضاء و القیامة ما رأینا منظر
 الشمس شیخ الشعاع ونب اسمان کثرة الغزاة تبیت البرق
 میزان الطریق اوت اطوار من دقائق السبل نقص البدر
 من عین الکمال البدر مرآة العین ما وارت الماله حل الهلال
 لو قال قطب مدار زاد القطر لا یولد من اللیلة اجلی العین الضیائی
 البروج شرف العین فی السفر شرف الغزاة باكمل شرف تقنی ابد
 او حمل علی الثور عقد الشراجه یزجاف اجوز ام سلطان بیت القمر
 لا بیت الشعری سرطان الارض تجری فی العین و عین السحابة
 فی سرطان هند البروج مرکب الغزاة بالبر و اعطاه اوزن فی
 میزان افلاک الا المخرج لنب العقب راس الخواص من السحاب
 فی قوس المشتري الاستی الاسد من حقیقة الجدد لو لو السماء لا یز

این ملک فلک فلک است / از قیامت القیامة تعدو التوابة
 کل صیور الحمل صعود الزحل لو کان بالسعادة علو الحمل لفاق
 المشتري اس الزحل المشتري الا ملاک المشتري الافلاک
 بیت المخرج صفر خارج خمسة العالم بین الخمسين کامل المشتري
 بین الخمسين حمرة المخرج من دماء الاعضاء و القیامة ما رأینا منظر
 الشمس شیخ الشعاع ونب اسمان کثرة الغزاة تبیت البرق
 میزان الطریق اوت اطوار من دقائق السبل نقص البدر
 من عین الکمال البدر مرآة العین ما وارت الماله حل الهلال
 لو قال قطب مدار زاد القطر لا یولد من اللیلة اجلی العین الضیائی
 البروج شرف العین فی السفر شرف الغزاة باكمل شرف تقنی ابد
 او حمل علی الثور عقد الشراجه یزجاف اجوز ام سلطان بیت القمر
 لا بیت الشعری سرطان الارض تجری فی العین و عین السحابة
 فی سرطان هند البروج مرکب الغزاة بالبر و اعطاه اوزن فی
 میزان افلاک الا المخرج لنب العقب راس الخواص من السحاب
 فی قوس المشتري الاستی الاسد من حقیقة الجدد لو لو السماء لا یز

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اطمینان را کشف حوت السماء و التسلح البید فی الغیاب و الاثر العلیه
 قلیل النار بخد بالریح و کثیره بالوقد منها النار کثیره الریاء لانها تقطع بعاد
 الشمس نار البحر تنور نوره نالما الریاح علی الغبار نافذ و عند الجبال
 نافذ از موی احمین من الوداد حب احمین من السماء قوس قزح حجاب
 عین السماء سیه قطره فی الغمام خود وجود خرب البیوت وجود الجواد
 بعیر لا یضع البحر باسنان البلبل و لم یحصل الری برویه الماء و برویه
 البید و رابین حقیقه من الماء اذ انما نشس بفرقیقه ثم اذ لم یکن مع البحر
 ترب فی الفحل ترب اذ اسقط الری احمین فالترب سکی فی الماء البید
 و ابتداء من الانبیاء اشهرین یلج العالم الکبیر فی العالم الصغیر
 خلق السموات السبع فی ستة ايام و آدم اربعین صباحا و لیله
 بیت نظم البریه لکین ابراهیم لا ینسخ اجمیل یوسف قره عین یقظ
 لن جمیل صبر یوب من کل اسم و و کاین بر و ج الجان من دیوان
 سلیمان حفظ الله حکمته بارون من اخذ موسی ان یاسن احد من ابی
 ولو خضرو عیسم کل من مات فی عیسی لیس بجبان یحیا
 رسولنا محمد من آدم و رسولنا احمد من کل محمد نقاط القرآن خیلان اگر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰


برای قتل شیطان ۱۲ ط

بازار ان نگوئی ۱۲
بازار ان نگوئی ۱۲
بازار ان نگوئی ۱۲

مجلس شورای ملی
روزنامه

فہمہ دار الامام
عائیت اللہ ذوالکرام
ادبیات

بادشاهان هر دو قرن به دروغ
اعلی صاحب بازو
دور



حروف القرآن سيوف يقتل شيطان السلطان العادل ظل الرب
 ظل البر سلطان الظالم شمس كسفت البصيف من كسفت ذى الامان كمن على
 كسفت سليمان الملك عقيم لمدافتن كل صاحب الميراث كسفت
 الاكشاف وكذوى اليمينين اذا مال القاضى الى الشريعة آمن من جهنم
 ابتلى ابو يوسف بالقضال وتاويل القاضى رقية ابتلاع النمل الاول العالم
 السوء لاسخاف آخره قلب كل جبرج وكل قلب بومن جبرج عالمنا
 ميسر موكبهم العلم العلم عطية الفقيه واكل عطية الفقيه حاصل الابل
 ليس يثبت مثل العلم يثبت بالعقول لا يثبت بالمنقول كمثل مح
 الرؤس العظام الحكم من عرض جوهر المنطق ليس له تقويم
 فهو نفس تقويم من تلك نفسه فهو ملك بنفسه من بشر بشر فو
 ومن شر خير البشر فهو بشر من شر نفسه فهو نسمة ومن شر سمومه
 فهو سم طبع الشرار محرق عيش الخيار بارك لذات الدنيا لا نام
 لذوق الاحتلام فى المنام من ابتغى عن نوم غفلة تنفس صبح
 البصيص سلاح جهاد شيطان قلب المؤمن مرات الصفا يرى فى قلب
 الصافي كالماضى الزجا جبر من فى الصرم حسام فهو من المنام ما ظل

[illegible]

۱۸۹
از قاضی بزرگان ۱۲
در روز شنبه ۱۳۰۴
در محفل ارفع گردون
و در این مجلس حضرت
آقا و سیدان بزرگوار
که در آنجا از باب
مقام دینی که بر او
بنا شده است و

۱۸

کتابخانه

جسٹس سید ابوالفتح محمد رفیع
۱۲۸۶ھ

رویکردی که در این کتاب به کار رفته است، بر این اساس است که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۴۰۰

پیشرفتات

پیشرفت

پیشکش کنندگان

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

تحت سيف الاصحاب الجند ما ترى الراحة في يد مقبوضه من السيف
سوار السيف غرازه الحجو و غرازه الوجوه الاعتقاد بناب افضل سهل
من اتعلق باب الخيل من مال الى المال مات في المال / خراج
على المدخل سهل من خرج العين من استرا على الاكل والشرب
تبشع الا بالتراب ما تولد الفراغ الاسباب شرة الاسباب من بسط بسط
من قبض قبض / رضى تصيل بالعين / وضع الانسان من ابني وآب
الى الميتة الابن منى والنبت نبتة النبات مهات لهبا يا الابن خلف والنبت
خلفه والله اعلم للابن والنبت في الالفام اذا زاد شعير الفرس جال
على جحر ليس له جو او فهو حمار الروية عند النجباء شارب بضع ثم شرب
ابن اوى فارس الى العذار قص البعير يلقى بصوت الحمار قبل شفته
اللب للطلع للحب لا يرضى الفهد من النبطى بان يرضعه من الشدى
يا من لك فى الرستاق مقروم فى است الحمار والتبقر الخنزير فى حلقوم
خير من الخنزير فى الحلق اذن الارنب علم للفرد عفو الكاب غضب
مالا بين النهر الابرة العين ما يد عين النهر الاسن عين الاسد
اذا ضحك القريبيكى استمر فى الطيور يمكن العنقاء فى القاف تمكن

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنو نصر
 ب اصيل
 مال / خراج
 الشرب
 بسط بسط
 ابني آب
 خلف
 الفرس جال
 ب ابيض
 القبر شفقة
 من الشدي
 مختصر في خلق
 غضب
 عين الاسد
 ثقاف تمكن

في الراحة في يد يمينه
 ٤٤
 الاعتقاد بنا
 المال مات في
 تتراد على الاكل
 شجرة الاسباب
 شغل الانسان
 ٤٥
 الهات لهدايا الابرار
 ٤٦
 ايام اذ زاد شعب
 عند النجباء شار
 ٤٧
 لم يبق بصوت
 الطي بان يري
 ت الحمار والبق
 ٤٨
 لم للفراغ فوا
 من المرة الاسن
 من الغنى في
 ٤٩
 الكثرة است ازجاءه
 ٥٠
 في

٤٤
 حسب الجنبه ما ترى
 ٤٥
 جود و غرازه الوجوه
 ٤٦
 من مال الى مال
 ٤٧
 فرج العين من
 ٤٨
 الفراغ الاسباب
 ٤٩
 تفصيل بالعين
 ٥٠
 لبنت بنته البنا
 ٥١
 ولبنت في الالف
 ٥٢
 و هو حمار الر و
 ٥٣
 الفدا رقص الب
 ٥٤
 ير في الفهد من
 ٥٥
 باق مقروم في
 ٥٦
 اذن الارنب
 ٥٧
 رة العين مايد
 ٥٨
 ستر في الطيور
 ٥٩
 باذن خوان
 ٦٠
 و ستر

تحت اسيف الاصم
 سوار الاس غرازه
 من اتلق باب الخيل
 على الدخيل من
 تشيع الا بالتريب ما تولى
 من قبض قبض
 الى المنيتم الا بن منى و
 خلفه وانش اعلم للابن
 على كجر ليس له جوار
 ابن اوى فارس من ابى
 اللب للطلع للعب
 يامن لك فى الرسته
 خير من الخنزير فى الحلو
 ملاق بين النهره الاب
 اذا ضحك القريسيكى

۵۲۸ هـ. ق. ان شاء الله تعالی تاریخ حال که در این خوش بختی و روز شنبه ۱۴

لطیفہ

گفت ۵۴۳ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۴ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۵ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۶ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۷ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۸ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۴۹ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از
 گفت ۵۵۰ از زمین پیرایه دار آب ۱۲ از

سلام بر سر مبارک ۱۱
 سلامت ۱۲
 دعا ۱۳
 محبت ۱۴
 بهمانند و درین ۱۵
 درین ۱۶
 کمال ۱۷
 غایت ۱۸
 بهر که در خدا ۱۹
 فرمود ۲۰
 علی که در خدا ۲۱
 بنیاده ۲۲
 بنیاده ۲۳
 بنیاده ۲۴
 بنیاده ۲۵
 بنیاده ۲۶
 بنیاده ۲۷
 بنیاده ۲۸
 بنیاده ۲۹
 بنیاده ۳۰

مصرع یعنی که زبانی رسنه مقصد و دو بیت تسلیات بخت
 اعزّه استجاب خود را بشی سلام نبی عن السلامت یار داده شد احبا
 انیظرون بر سال شل نخته المحب سچی الحبه مشتق اند الا و عیبه للمحبه
 والمیت بالمح والدم علی الاجمال من ثبت جوده ثبت وجود
 من اعطی ثمر اعطی ثمر من قسط ما سقط من عدل ما عدل من ماکره
 بد شره من زاد خیره باد خیره من مات برعاش فی عین العفو من اتحل
 کر یا یرتق فی ریاض الرضوان الکرم من اسقط عو انابست فی عظام
 اسکار بک من مات لادنا خلق مثل الا و عیبه ما العقارب تکلون فی ثور
 اند و حرف دوم در اشال پاری مصرع نسبتش هم بر اشال اول
 بدانکه چند مثل پاری صرف انشا کردم و درین نامه پیشال جمع آوردم
 تا دانندگان بر حکم آن مثل که حکایت از مثل تمثیل شود و عبارت از نظیر
 بی نظیر مثل را در محل لائق تصرف معنوی فرمایند چنانکه گفته شده است
 که سنگ دن بر محل به از زرد اودن غیر محل مراد بنده از اساس این مضاعف
 آنست که بعد از خرابی بنیاد آب و گل نام والا بلند بماند که نام بلند از
 بام بلند شهر بنابر جسم فی عین الندی لا یتمثل بنابر الا هم من عین الندی

بنیاده ۳۱
 بنیاده ۳۲
 بنیاده ۳۳
 بنیاده ۳۴
 بنیاده ۳۵
 بنیاده ۳۶
 بنیاده ۳۷
 بنیاده ۳۸
 بنیاده ۳۹
 بنیاده ۴۰
 بنیاده ۴۱
 بنیاده ۴۲
 بنیاده ۴۳
 بنیاده ۴۴
 بنیاده ۴۵
 بنیاده ۴۶
 بنیاده ۴۷
 بنیاده ۴۸
 بنیاده ۴۹
 بنیاده ۵۰
 بنیاده ۵۱
 بنیاده ۵۲
 بنیاده ۵۳
 بنیاده ۵۴
 بنیاده ۵۵
 بنیاده ۵۶
 بنیاده ۵۷
 بنیاده ۵۸
 بنیاده ۵۹
 بنیاده ۶۰
 بنیاده ۶۱
 بنیاده ۶۲
 بنیاده ۶۳
 بنیاده ۶۴
 بنیاده ۶۵
 بنیاده ۶۶
 بنیاده ۶۷
 بنیاده ۶۸
 بنیاده ۶۹
 بنیاده ۷۰
 بنیاده ۷۱
 بنیاده ۷۲
 بنیاده ۷۳
 بنیاده ۷۴
 بنیاده ۷۵
 بنیاده ۷۶
 بنیاده ۷۷
 بنیاده ۷۸
 بنیاده ۷۹
 بنیاده ۸۰
 بنیاده ۸۱
 بنیاده ۸۲
 بنیاده ۸۳
 بنیاده ۸۴
 بنیاده ۸۵
 بنیاده ۸۶
 بنیاده ۸۷
 بنیاده ۸۸
 بنیاده ۸۹
 بنیاده ۹۰
 بنیاده ۹۱
 بنیاده ۹۲
 بنیاده ۹۳
 بنیاده ۹۴
 بنیاده ۹۵
 بنیاده ۹۶
 بنیاده ۹۷
 بنیاده ۹۸
 بنیاده ۹۹
 بنیاده ۱۰۰

بنیاده ۱۰۱
 بنیاده ۱۰۲
 بنیاده ۱۰۳
 بنیاده ۱۰۴
 بنیاده ۱۰۵
 بنیاده ۱۰۶
 بنیاده ۱۰۷
 بنیاده ۱۰۸
 بنیاده ۱۰۹
 بنیاده ۱۱۰
 بنیاده ۱۱۱
 بنیاده ۱۱۲
 بنیاده ۱۱۳
 بنیاده ۱۱۴
 بنیاده ۱۱۵
 بنیاده ۱۱۶
 بنیاده ۱۱۷
 بنیاده ۱۱۸
 بنیاده ۱۱۹
 بنیاده ۱۲۰
 بنیاده ۱۲۱
 بنیاده ۱۲۲
 بنیاده ۱۲۳
 بنیاده ۱۲۴
 بنیاده ۱۲۵
 بنیاده ۱۲۶
 بنیاده ۱۲۷
 بنیاده ۱۲۸
 بنیاده ۱۲۹
 بنیاده ۱۳۰
 بنیاده ۱۳۱
 بنیاده ۱۳۲
 بنیاده ۱۳۳
 بنیاده ۱۳۴
 بنیاده ۱۳۵
 بنیاده ۱۳۶
 بنیاده ۱۳۷
 بنیاده ۱۳۸
 بنیاده ۱۳۹
 بنیاده ۱۴۰
 بنیاده ۱۴۱
 بنیاده ۱۴۲
 بنیاده ۱۴۳
 بنیاده ۱۴۴
 بنیاده ۱۴۵
 بنیاده ۱۴۶
 بنیاده ۱۴۷
 بنیاده ۱۴۸
 بنیاده ۱۴۹
 بنیاده ۱۵۰

[illegible]

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهتر است نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سلمان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بعامه و تاج احمد قره العین آدمیان است بر
 سوزنی البیس سایه گرد رسول نگر و در روشنائی عرب از نور محمد بود و نه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنگاه در علم است کلید خیر مپوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بساید بر یک خون حسن و حسین دم الاخرین است
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر خیزند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و اساقی لبیک سقاء چاه بئر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رسم باشد باران بهمن و تیرسم تواند بود و نمرود
 از پیر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیر ایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد احمق ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهتر است نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سلمان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بعامه و تاج احمد قره العین آدمیان است بر
 سوزنی البیس سایه گرد رسول نگر و در روشنائی عرب از نور محمد بود و نه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنگاه در علم است کلید خیر مپوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بساید بر یک خون حسن و حسین دم الاخرین است
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر خیزند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و اساقی لبیک سقاء چاه بئر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رسم باشد باران بهمن و تیرسم تواند بود و نمرود
 از پیر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیر ایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد احمق ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهتر است نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سلمان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بعامه و تاج احمد قره العین آدمیان است بر
 سوزنی البیس سایه گرد رسول نگر و در روشنائی عرب از نور محمد بود و نه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنگاه در علم است کلید خیر مپوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بساید بر یک خون حسن و حسین دم الاخرین است
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر خیزند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و اساقی لبیک سقاء چاه بئر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رسم باشد باران بهمن و تیرسم تواند بود و نمرود
 از پیر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیر ایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد احمق ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهتر است نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سلمان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بعامه و تاج احمد قره العین آدمیان است بر
 سوزنی البیس سایه گرد رسول نگر و در روشنائی عرب از نور محمد بود و نه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنگاه در علم است کلید خیر مپوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بساید بر یک خون حسن و حسین دم الاخرین است
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر خیزند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و اساقی لبیک سقاء چاه بئر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رسم باشد باران بهمن و تیرسم تواند بود و نمرود
 از پیر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیر ایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد احمق ریش راست کند

۱۲ در آید که یک لفظ شوم ۱۲
 ۱۳ در آید که یک لفظ شوم ۱۳
 ۱۴ در آید که یک لفظ شوم ۱۴
 ۱۵ در آید که یک لفظ شوم ۱۵
 ۱۶ در آید که یک لفظ شوم ۱۶
 ۱۷ در آید که یک لفظ شوم ۱۷
 ۱۸ در آید که یک لفظ شوم ۱۸
 ۱۹ در آید که یک لفظ شوم ۱۹
 ۲۰ در آید که یک لفظ شوم ۲۰

حلقه آهین در رود و بیرون آید چو گان تو اضع گردگوی بردگوس
 سخت سری کرد سز نشها کشید هر کسی که روی را پیش غریل پنهان کند
 پنجش حاجت نیست پر چش غریل را از پردلی آسیای ست جوهر می
 از تنگ نیز باید آموخت که بخته را بد بد و رسته را نگا هدارم ترا زو ست
 که هر سو که زیادت یافت فسر و دآردم کلند چاه کن در آب دادن
 حاجت نیست تیشه را تراش کارست خواه خود پیش آید خواه سپید
 اشکند در رود گری سز نش کا زکند دندان از دهشت درشت
 و بریدش در و در و دالکیور سیرغ دیگرست دمی رخ و دیگر مانع از چرخ
 نگارین ترست بر دست چرخ لب نقش دیگرست شکر پروانه
 شمع خورشید نشو و نما و س آتاکب گن کر شب تاب اگر چه بلند
 کند با آفتاب نخواهد رسید باز در گریز خانه ستون کند سایه هاس
 برای دولت والا جویند بر اس رف گرا جای که شاهین چنگند
 کبک در قفس بر بخیزد هر که بوم نور خورشید بنید تا کیش آرد احام
 هر که پشت خرگاب شود شکال سبک شخ کند کا و باشد که زبش
 چوب باشد آمانه از منفر سخن دندان زدن شیر شکال را مبارکست

۱۲ در آید که یک لفظ شوم ۱۲
 ۱۳ در آید که یک لفظ شوم ۱۳
 ۱۴ در آید که یک لفظ شوم ۱۴
 ۱۵ در آید که یک لفظ شوم ۱۵
 ۱۶ در آید که یک لفظ شوم ۱۶
 ۱۷ در آید که یک لفظ شوم ۱۷
 ۱۸ در آید که یک لفظ شوم ۱۸
 ۱۹ در آید که یک لفظ شوم ۱۹
 ۲۰ در آید که یک لفظ شوم ۲۰

۱۲ در آید که یک لفظ شوم ۱۲
 ۱۳ در آید که یک لفظ شوم ۱۳
 ۱۴ در آید که یک لفظ شوم ۱۴
 ۱۵ در آید که یک لفظ شوم ۱۵
 ۱۶ در آید که یک لفظ شوم ۱۶
 ۱۷ در آید که یک لفظ شوم ۱۷
 ۱۸ در آید که یک لفظ شوم ۱۸
 ۱۹ در آید که یک لفظ شوم ۱۹
 ۲۰ در آید که یک لفظ شوم ۲۰

۱۲ در آید که یک لفظ شوم ۱۲
 ۱۳ در آید که یک لفظ شوم ۱۳
 ۱۴ در آید که یک لفظ شوم ۱۴
 ۱۵ در آید که یک لفظ شوم ۱۵
 ۱۶ در آید که یک لفظ شوم ۱۶
 ۱۷ در آید که یک لفظ شوم ۱۷
 ۱۸ در آید که یک لفظ شوم ۱۸
 ۱۹ در آید که یک لفظ شوم ۱۹
 ۲۰ در آید که یک لفظ شوم ۲۰

ای ایس ایس ایف

دیسوی دیو

والی پورہ دور

تاریخ: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

دکتر محمد علی

فصلنامه علمی و پژوهشی
مجله دانش و فناوری

الغفران

جان دیار جان
مظفرکین دیو

14

تونس

مفتی

2

10

1

[illegible]

1/1/11

ایک سو و پچاس

10/10/10

RECEIVED

10

10

...

...

...

7

10

11

10

100

100

1

24

۴
محفل شجاعتین وطن بابرو
نیز یار عالم از کشف انکسالت
۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس

۱۰۰

11

2/23/68

مجلس شورای اسلامی

۱۰۰

از کشف الغائب
مکتوبه یافیه زینبیه
و کف

من مکتوبات

و ذیل مکتوبات بحجت نمودار بر بستی بر محل و نسبت کرده شد که
بهرمند از اینجا پیر تواند چید چنانکه گفته اند بیت اگر فی مثل رفقان
ندانی همه حال در چیدن آخر توانی ^{بجهد الله} که مخدوم زاده در ^{نشان}
و امثال آن موثقی دارد که به تعلیم چون من کم بضاعتی حاجت نباشد
چنانکه در مثل آمده است ^{بیت} ببل که که نغمه جهان مستوی است
محتاج فغان راغ و کمر غ کیست ^{بیت} جای که بخشی در آن ایشان شایخا
بلند چرامی کنه گردن فرازی ^{لوک} گر گین ^{ما} با آن ماند که آموان سنبل
می چربد ^{بیت} زیم نشو اگر گردن فرازی گرفت که من نیز رنجی نیز غم آبا بر خست
این مثل که استخانی به از بی فریانی بدین کلمه چند تصدیح داده است و
در دیده امید برین مثل داشت که چشم کرم در عیب ^{مکفوف} باشد
و در ^{بیت} نه راه ^{بیت} امید که بنظر قبول مشرف گردد آن ^{بیت} شام من پس کشد
شئی ^{بیت} که عا ^{بیت} مثل ^{بیت} الا ^{بیت} اول ^{بیت} هنگام آرایش این خط ماه باول ^{بیت} حمادی میل
کرده بود و تار ^{بیت} پنج ^{بیت} عام از ^{بیت} مشک ^{بیت} صحیح ^{بیت} درست گشت ^{بیت} مصرع ^{بیت} یعنی
زیم سه شصت و هفت و نو و سده ^{بیت} تسلیمات ^{بیت} این مثل که سلام
بمحاب با سلامی جان باید فرستاد و سلام دوستان دست کرده شد

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

3, 18.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲

این مثل که خاک در عزیزان آسایش و دیده مشتاقان باشد باطل
مترگان بر آستان اغزه نگاشته آمد الا وحیه علی رطال
و ذکر الحی و المیت و المذبح و الذم علی شیل الجمال
آنکه گفته شده است که مردم زنده دل هرگز نمیرد مثل زنده گانی
فلان باد این مثل که هرگز اذل زبان ست تن زبان ست اسود جان
فلان باد این مثل که هرگز اذل زنده است نفس تازه است خمی
فلان زنده دل باد چون عمر حضرت عمر فلان ضرب مثل باد این مثل که
خلعت غفران همه گنایان را پوشد خلخال حال فلان مغرور باد خبریان
این مثل که یک عین عفو هفت کانون جهنم را یکشد گنه شوی فلان حوا
باد آنکه گویم که هرگز زنده گانی ندارد و مرده است مثل زنده گانی فلان باد
آنکه گفته شده است که دل تار یک راجان روشن نبود مثل وقت تیره
فلان باد این مثل حامله که بی دین ناری باشد وصف حال فلان
خاکي باد این مثل که از گریه ماتم گل سوری شود بر سر گور فلان جاری باد
فلان مرده از زلفا حرمست و مثال آن محروم با هر حضرت تم در میان
خز عیلات عاشقان شکر و حرف اول در معاشقه

فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲

فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲
فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲ فلان جاری روان ۱۱ از کشف ۱۲

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سیان خوبان مستور و مشتاقان ناصبور بوجست عشق و تامل خط
 هوشان که پیش ازین در آرایش عروس عبارت عشقی بصدق شته اند
 و دیباچه سخن را از شعار و قافی زلف مشتعل و خط موج داده و در شیار
 ایشان از قصه عشق که احسن اقصاست قلم کبک رفتار باشک
 یقیناً گریه کرده است و طلعت یوسفی دست زنجیده آن فشرده در
 بهنگام آید این نقشی نبشته یعنی در مکاتبات ایشان عشقنامه مشاهده
 شده است که دل های مرده را در پیچان آرد و مصرع کریمه پیشه بیدار
 پس چون بنیاد این کتاب بر ابداع و اختراع است غلبان عشق و
 غلبات شوق نبوده را بران داشت که بشعور تمام قلم را حجه کنم و در
 عاشقه نخل قاسمیان بزار بسته و معانقه سرو قدان برنخاسته چهار حیفه
 ساده را محط گردانیدم شعور بر یک حال شرح عاشقان کرد
 چنان که خواننده شش عاشق شود و مرد و پادشاه اگر سوخته خواهد کرد و دین خویش
 بیرون رود و دود بر سر خامه کردن ازین سواد نامها برگیرد و بیت
 مرا چون نامه سبیه شد ز خط خوش سپران و سیاه خواهم ناچار خامه در گران
 سواد کتابی من خطوط و اضلاع و فیارب و جوی لاسود و مسود

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درینوقت یک جفت کفش زر دوزی نیز فرستاده شد تا آن قبیل
روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدن می یابد و اگر گوش گیر
فرماید از آن کفش که آنچنان پایش در بر و او از آن بخیر میسیت
گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان بخیر تر از و ده
درخواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوشش آن کفش آید
خاک هم از آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین
کاهست تا دیده نگردان پرپوش تنی چشم مانده است چنانکه از هیچ
سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده
در میان دریایم کند و سوسای آن حیدر منت آرد و بیست عجب است
انقریقه نمی خیم و اثرش شرا با من و حلایم هم به قصه هجران چون زلفت
آن دوستدار پیمان و ناهمه اید و پشیمانش چنانکه ملک شکین را
روشا طگی آن زبانها کند میگشت از هم مال نخو استم که سر اسیر گداخته
سلسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افشاد و بیت
دایم که دلت گیر دازین پیچه و لکیر به هم بر دل من نظری نگن و بپذیر
این عریضه مار پیچ پیش آن درخت صندل پیچ بسیار خواهر کرد

در وقتیکه کفش زر دوزی را فرستاده شد تا آن قبیل
روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدن می یابد و اگر گوش گیر
فرماید از آن کفش که آنچنان پایش در بر و او از آن بخیر میسیت
گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان بخیر تر از و ده
درخواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوشش آن کفش آید
خاک هم از آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین
کاهست تا دیده نگردان پرپوش تنی چشم مانده است چنانکه از هیچ
سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده
در میان دریایم کند و سوسای آن حیدر منت آرد و بیست عجب است
انقریقه نمی خیم و اثرش شرا با من و حلایم هم به قصه هجران چون زلفت
آن دوستدار پیمان و ناهمه اید و پشیمانش چنانکه ملک شکین را
روشا طگی آن زبانها کند میگشت از هم مال نخو استم که سر اسیر گداخته
سلسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افشاد و بیت
دایم که دلت گیر دازین پیچه و لکیر به هم بر دل من نظری نگن و بپذیر
این عریضه مار پیچ پیش آن درخت صندل پیچ بسیار خواهر کرد

در وقتیکه کفش زر دوزی را فرستاده شد تا آن قبیل
روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدن می یابد و اگر گوش گیر
فرماید از آن کفش که آنچنان پایش در بر و او از آن بخیر میسیت
گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان بخیر تر از و ده
درخواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوشش آن کفش آید
خاک هم از آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین
کاهست تا دیده نگردان پرپوش تنی چشم مانده است چنانکه از هیچ
سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده
در میان دریایم کند و سوسای آن حیدر منت آرد و بیست عجب است
انقریقه نمی خیم و اثرش شرا با من و حلایم هم به قصه هجران چون زلفت
آن دوستدار پیمان و ناهمه اید و پشیمانش چنانکه ملک شکین را
روشا طگی آن زبانها کند میگشت از هم مال نخو استم که سر اسیر گداخته
سلسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افشاد و بیت
دایم که دلت گیر دازین پیچه و لکیر به هم بر دل من نظری نگن و بپذیر
این عریضه مار پیچ پیش آن درخت صندل پیچ بسیار خواهر کرد

از نذر سان رقیان سگ روی گنبد انداز گنگر امید و بیم رسن باز دار
 تسلیم دید بان در دیوار بر رفتن بام جاسوس خانه و کونی کجبت
 شنیدن و شنام امید و بار بوک و مکر مقصود منتظر در چیه شاید بودست
 مشاطگان حسن و زیب پایی بسن لارگان عاشق فریب خریدار
 عشوه های بی فروغ باور گشته و عده های دروغ نخته تر سودا میان
 صبح و شام سودا پر طمعی های خام ساعت پیمای روزهای فراق شاره
 شبهای اشتیاق نوازنده سر و خشق از ناله و فریاد یعنی بیل از جوار
 خون باد و اجتهای جانی بهرم تازه تر و غمهای نهانی بهر شب بی اندازه تر
 خجاک پاک شهیدان عشق بازی و باب چشم عاشقان حقیقی و مجازی
 سلامی که از عاشیه نامه وصال سخن سه اید و تختی که مهر عنوان امید
 شاید آلوده با هنراران ناز خونیز و آمیخته با فردان کرشمه عشق انگیز
 بهیت زیاری کافت دیرینه دوست به هم اینجا و هم اندر سینه او
 بچاند و در قلبی که خانه چون من ماهی ست روشن گرداند کازین جانب
 از حسن الطاف صلح صورت کار با از جمال معشوق و نظر عاشق
 گشته ترست و آثار ناصراوی از عیب محبوب در دل محب گشته تر

[illegible]

کمال فیض الطیف و بهر فصلی لفظ را بگوید
 و فصلی از فصلی دیگر سلطان لفظ
 مناسب فصلی و بهر فصلی
 بند و فصلی و بهر فصلی
 لفظ را نام
 و نام و فصلی و بهر فصلی
 چون سوختن چرخ و فصلی چون
 دوازده ماه و فصلی که
 زراعتین جلوه است که بابت خیرین چاه ازین برقی که در خرمین و بهای سیاحت ۱۲۴۰ از بهار جمعی

بماند ۱۲
در پای نطق کنش و پادمان تن
بر سلاک نطق کردیم در پای نطق نوید
در پای نطق یاد پادمانی بر سر
پار کی نطق سودگی در سراسر است نطق نوی
آمودگی ۱۳ صدق است گوی
دفعه پنجمین پیله غریبه ام و حدود
نشد ۱۴ از کشف

رای که اگر چه باشد و لغز نیست و
نخستین معنی است ۱۵
نخستین کشته بود که بگویم
نقدن دو کفش را کند با یکدیگر
نقدن برای که نطق من است

بی شکایت و غم و مالک
رای که اگر چه باشد و لغز نیست و
نخستین معنی است ۱۵
نخستین کشته بود که بگویم
نقدن دو کفش را کند با یکدیگر
نقدن برای که نطق من است

شبهای فراق بر رسم بندگی قیام نماید بود که دولت روزگار وصال
 میسر گردد و از لاله ابروی معید مبارک دریابد و بجای ای چنین عید
 کام امید شیرین تواند کرد و پیشت اندر یزق کل ذوی الهوی
 عید الوصال برویته المعشوق به محرابی که از ناز ما و نیاز شما خبر دارند
 سلامها ناز آلوده با چاشنی نیاز مطاوعه کنند ازین طرف خاک پاشش
 پرستان مابست باد سمرق خالفت سو چشم آن عزیز روان کرد
 سنت بر دیده خود نهند و قبول کنند الا و حیه من لسان المعشوق
 العاشق آواز آید از سر آره جوانیا سنگ اندر قلعه با بصر است طیفنا
 فی حزن الفراق تو بیاض عینه بسوا و خالنا شفیه شفتانی حرقه
 فرقتنا عطر روضه بهیمنه اراد الله محبوبه فی المنام موت عمل منام
 نبات ترا به حشره اندر مع المجنون بعثه الغفور بین عشاقی انعکس
 طال لیا لیه کاصد غنا احرش قلبه ببار فرقتنا ابد الیمیت عذب روم
 بحسرت لقائنا نساء الله و نساء عن خلدی طال تعلق روحه بصد غنا
 سکن العقارب فی عینیه یا فطر الی طر زنا حرف دوم در مکاتبه
 که میان قبا پوشان پاکد اسن و پاک نظر ان تر چشم بود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

[illegible]

خانه بر انداز کفایت حیل سازان کسب برادرستی حاصلت پردازان
 میل کش دیده دور بینان تشویش ده اوقات گوشه نشینان شوق
 چشم دور ماندگان یعقوب نهاد یعنی شمس الدول یوسف با خراش تیریا
 نظر از ان رخساره نازک دور و بر بر تیرری دل عاشقان ناصبور نشسته
 ناوکهای غمزه نیم سبیل تنبهای کرشمه یعقوب دیوانه سیریت که در سیریت
 اخوان صبر و امید در رخ از خویش سرخ سستار و دیده سفید به خدمت های
 گرگرم که دل آهنگین خویان را گرم گرداند و سدا سدا دما دم که آتش مهر را
 در سینه سنگدلان برافروزاند تبلیغ میکند چنگی چرخهای درونی را برین
 شیخ سید به سیریت لوکان اکسب حال بهین فی ورق به عین الدما
 من الاطعام تنفیه به هم سیریت و سواد ای آن جدم که بر کدام باشن از
 مراغه میکند که بخت خفته من صد خواب پریشان می بیند و تار و تار از ان
 زمین نمی یابد سیریت نذارم بخت باشن تا سیرت را در کنار آرام
 اگر چه سینه گشت از کو بخت استخوان من به همه روز و خیال تکبیه
 آن روی که در کدام صبحگاه با آفتاب بر پوست روی میناید که جانم
 از غایت و سوزی بار سایه هم بران رخسار نازک تصور نتواند کرد

اور سے گفتگو فرمایا کہ اگر ہر شے اپنے جہان میں مقصور ہے، اور اس کے بارے میں فلسفہ کیا یہ وہ باب ہے جس پر گفتگو کرنا

10

[illegible]

بیت روی که نیست شلش در آفتاب گرمش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و یکشت تار و ز در خانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت و سن میو شتم و این بیت باب وید میگفتم بیت از پید
مطل و جهک فی حرور به اجر سن سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم چه پیر آب کنم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدار گر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چو ابران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چو ابران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

بیت روی که نیست شلش در آفتاب گرمش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و یکشت تار و ز در خانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت و سن میو شتم و این بیت باب وید میگفتم بیت از پید
مطل و جهک فی حرور به اجر سن سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم چه پیر آب کنم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدار گر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چو ابران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چو ابران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

بیت روی که نیست شلش در آفتاب گرمش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و یکشت تار و ز در خانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت و سن میو شتم و این بیت باب وید میگفتم بیت از پید
مطل و جهک فی حرور به اجر سن سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم چه پیر آب کنم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدار گر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چو ابران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چو ابران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

و غار سیاه در
 صدای سحر آمیز
 بیگانه دور در
 در میان سنگین
 خوری را تا به
 جوان در دهان
 گرد و غبار
 در گردان
 و سکون کا
 تنگ که می
 بدست از غار
 از تنگ آن
 در غار

۱۰
 در بیان باطن هر جنس
 که در راه خداست
 و بدان تقریب جویند خدا را از غیب و قوت
 در محاوره خداست
 و آن دلالی باشد که در رکش دوخته
 حاصل دارد اگر آن اندازد بطوریکه
 ترکش پس دوش یماند و کاس
 سواران کمان خورداران و دلال
 لنگا بدارند از غیاث
 اگر آن نطفه که در اندام
 گشت در استخوان و خام و بر آب
 نطفه خاوار بر آب کاف نطفه
 خام و در از
 بر آب

دو اسپ کرده بود از سینه جانم به اگر امید نگرفت غنائم به و خلیفه
که خود را قریبان کنم و بعلیوانان دهم که مراد در حوصله کرده سیرندگرو
سرگردانند اما در همه اندام خویش آفتد گوشت ندیدم که آن آرزو
بوفارسه استخوانی ساخته دارم در خام کشیده که نه زغ را کار آید
و نه بهای را بکار آید **شعر** چو توهای کجا سایه بین اندازد
که ز غم کم خور داز استخوان سوخته ام به اگر من در ندیدم **عاشقان**
مسلمان بودی بر سر زمینی که از نعل سهند من نقش محراب بر آمده است
سوی **مستحب** بجا آوردی و بر سر خاکی که آن کافر کیش کند **شعر**
در نیم صبح کرده اگر چه همه شب سوی آن **شعر** نماز **شعر** میگذازم
و شفق از چشم غائب نمیشد **شعر** و لیکن طاعت خورشید
باید همچو نیاورم که غسل آور و آنگاه یک سجده کند و سولش و غنای
که از پیر این آن رخسار خشنده گردانست با هر ذره خاکی جانی سزا
متعلق است که بطغیل آن **شعر** در بنا گوش آفتاب خرنشیده است
شعر سر را آنگونه که ذره نرسد در خورشید خورشید به ذره
گردش نرسد به آن **شعر** نرسد چاک آب آنجا سیری می اندازد و اینجا

[illegible]

در دل میگذرد و شیخ جانوران دشت که پیش آن تیر بهوس میزنند
و من از دور هم در بهوس آن تیر میگیرم ^{شعر} ^{النی} آغاز علی
نشاب و حجتہ و لا الوهوش بر و عصب محروم و من از دل تنگ و
بجانم که نیاید به خیالش را قبا تنگ آید او خود بر غم دل ماحمه روز
یکتای تنگ و ترش را بر بالای شترین چست بر بسته مر غزارهای
فراخ ^{کشتی} نور دو و هیچ تنگ نمی آید جای که دوستان بر نعل چموزه
نظر و خشن ندارند کلاه یاری کیست که بر شتر برود و بالای که از
غایت تغییر در دل مشتاقان گردیدن نتوانند قبا را چه اندازه که
تنگ در آگوشش کند در غیرت آن کمرم که گوی عاشقی هست که
بازو برگردان کمر در آورده است و این دولت بیازوی با نیت
و در حیرت این سپهرین که یک هفته بران اندام میساید و هنر آینه را
درین بهوس میبند جان پاره پاره میشود و پست چه باشد از
نفسی از طفیل ^{نفس} حیرت به بیان سپهریت در بر آوریم تنگ
میدانم که آن شهسواری بشتری بیازی جوگان میل بیناید از سر
سر اندازی اصحاب مال را اشارت ابر و بسته است این چرخ

[illegible][illegible]

دلف تو باد او در این نیست
 بحسب خانه اگر که در این نیست
 اگر هم می شود از دلف پرتاب تو
 در خانه خفت خانه از غم نیست
 قالب شتی به کمال اچیل نیست
 پای سوزان شده سر زنی چو زار
 اگر به جز از دست شاه نگشوده
 خانه از دلف چو کلاه خون دلف
 ز کعبه سوسه چو بنفشه عجب نیست
 خای دارد در دلف از دلف نیست
 از دلف دلف از دلف نیست

نیزه ای که از کتب قدیم و کتب جدید
در این کتاب نقل شده و نام هر یکی از
کتابها و نویسندگان آنها در این کتاب
درج شده است و در این کتاب

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کشتن گیاهان در زمستان
 کشتن گیاهان در بهار
 کشتن گیاهان در تابستان
 کشتن گیاهان در پاییز

کمان را سوی جوانان کشتی تمام باشد بنگام کشتن ناله و فریاد
 بنده بگوش مبارک رساند و کلام از آنجا که راستی اوست
 وصل در شنید و اگر آن تیر انداز هوش به پناه چشم تیر بیند
 بهار است چنانکه هست خود را پیش آن نظر و اروتار و زک
 بقوت آن باز و بلند پیری کند باشد که نامه اشفاق از آنجا
 تواند رسانید مصرع کان نامه که تیر نور ساند سوی من چو مان
 یوسف به بهاک از آئینه حسن خود بین شده تا بر احوال ناسا
 روزگار عتقاد گشتی که هزار جان می از روی و به پند و قلبت بفرشند
 میدانی که عیادت به زمین یوسفان را چنین فرو و میسر و سیاه
 سترا کشید اگر چه ملک مصر واری از و و نیل آسمان من مباحش که
 زینجا گریبان گیر و قوت کرد و آزادی در دل غریز راه یابد
 میگوشت در آنچه پاره گرد و یک پیرنی به نیکوایه و رگاه آگاه
 اگر بعد از ماهی یاب آید نامه ارسال میباید فرمود که چشم سید یعقوب
 جاسه پیر این یوسف نگاه تواند داشت و اگر وقتی عثمان دوست
 سوی کفان اندوه و رانندگان تا بدخست نار احوالی از سر تازه گردد

کشتن گیاهان در زمستان
 کشتن گیاهان در بهار
 کشتن گیاهان در تابستان
 کشتن گیاهان در پاییز

کشتن گیاهان در زمستان
 کشتن گیاهان در بهار
 کشتن گیاهان در تابستان
 کشتن گیاهان در پاییز

کشتن گیاهان در زمستان
 کشتن گیاهان در بهار
 کشتن گیاهان در تابستان
 کشتن گیاهان در پاییز

ان شاء الله العزيز چال یوسف چنان عالم آرا سی باد
کابل نظرت بشیر اندر همه ^{۱۱} الا ملک کریم خوانند همه پیشکشیات
ازین طرف دوستان که از سوز آتش در ایشان گرفته است
سلامها سے دو داند و میرسانند و منظر جوانی که از یروا و سلاما
حکایت کند میباشند ^{۱۲} الادبیه ^{۱۳} سحران ^{۱۴} العاشق ^{۱۵} العاشق ^{۱۶} العاشق ^{۱۷} العاشق
خطه انیا ^{۱۸} خال خال ^{۱۹} خال خال ^{۲۰} خال خال ^{۲۱} خال خال ^{۲۲} خال خال
لمیت ^{۲۳} لب فی ^{۲۴} لب فی ^{۲۵} لب فی ^{۲۶} لب فی ^{۲۷} لب فی ^{۲۸} لب فی
ارواح ^{۲۹} الارواح ^{۳۰} الارواح ^{۳۱} الارواح ^{۳۲} الارواح ^{۳۳} الارواح
لمیت ^{۳۴} مال ^{۳۵} مال ^{۳۶} مال ^{۳۷} مال ^{۳۸} مال ^{۳۹} مال ^{۴۰} مال
از ربانی ^{۴۱} کما ^{۴۲} احرقنا ^{۴۳} احرقنا ^{۴۴} احرقنا ^{۴۵} احرقنا ^{۴۶} احرقنا
میکان ^{۴۷} این ^{۴۸} رتبه ^{۴۹} که ^{۵۰} پیوند ^{۵۱} نیست ^{۵۲} از ^{۵۳} پیر ^{۵۴} این ^{۵۵} یوسف ^{۵۶} بر ^{۵۷} چشم
آن ^{۵۸} یعقوب ^{۵۹} خا ^{۶۰} که ^{۶۱} شست ^{۶۲} و ^{۶۳} های ^{۶۴} عین ^{۶۵} عشق ^{۶۶} روشن ^{۶۷} گرد ^{۶۸} اندید
گریبان ^{۶۹} که ^{۷۰} هوش ^{۷۱} از ^{۷۲} فضا ^{۷۳} پاک ^{۷۴} کند ^{۷۵} تفسیر ^{۷۶} قد ^{۷۷} و ^{۷۸} بر ^{۷۹} واضح ^{۸۰} گردد
یوسف ^{۸۱} نظر ^{۸۲} احوالی ^{۸۳} بن ^{۸۴} عین ^{۸۵} العاشق ^{۸۶} یوسف ^{۸۷} حاصل ^{۸۸} مقاصد ^{۸۹} الی ^{۹۰} المقصود
سید ^{۹۱} و ^{۹۲} رب ^{۹۳} مصلحت ^{۹۴} فی ^{۹۵} حشر ^{۹۶} تناف ^{۹۷} و ^{۹۸} بر ^{۹۹} احیاء ^{۱۰۰} نال ^{۱۰۱} دی ^{۱۰۲} خطر ^{۱۰۳} اتنا

شعر تو که در پار و کشتی چو قبا از تقطیع ^{یا} یا بناید چه کمر کوب و گذاریت برو
 عشق بالا و میان چو منی میدار ^ی سگ مار انسزد بازوی تو طوق کلو
 و آنکه ذکر تافتگی خویش سبب آفتاب شدن مابر روی ورق کرده بود
 سایه کلاه سائبان از سر مایه تیغ خورشید بریده مباد که پیش چنین
 جهان افروز را خود را سپهر چشم زخم آفتاب ساخته است و آنقدر سایه
 گرد آورده که مار امانت ابر تر و امن آلوده نباید شد بلکه این سخن از
 بی کوری عین الکمال گفته میشود و الا همه دانند که کلاه سائبان آفتاب
 پس پشت کرده از تاب این رخسار در حمایت میدارد شعر
 ورنه هم خورشید را روشن شود و گرفت و تاب ^ی من کنم بروی هر آنچه او
 میکند بر خاک و آب ^ی و دیگر افسوس تیر که بر دل و شش صحرای خورده بود
 این لذت جانی هرگز از روزی ست گوارا باد و دراز دل و دیده نشمار
 اگر شمار این آرزو و در و نه جای داد ^ی است همان تصور تیر که گذر
 در دل میکرد و تنگی دل نمی باید کرد که جای تیر مانگاه خواهد داشت شعر
 رای من تمثیل المنا یا بسهمنا ^ی خیال کفی من سهمنا فی فواد کا ^ی و آنکه
 منزل حال خود را بنجد متکاری چو کان محل سر بزرگی گوی تمنای برادر

این شعر در بیان محبت و عشق است و در وصف حال و روز عاشق است که در این شعر از کلاه سائبان و آفتاب و مار و کمر کوب و تقطیع و تافتگی و سبب آفتاب شدن و مار امانت و بی کوری عین الکمال و آفتاب و کلاه سائبان و پس پشت کرده از تاب این رخسار و در حمایت میدارد و ورنه هم خورشید را روشن شود و گرفت و تاب و من کنم بروی هر آنچه او میکند بر خاک و آب و دیگر افسوس تیر که بر دل و شش صحرای خورده بود و این لذت جانی هرگز از روزی ست گوارا باد و دراز دل و دیده نشمار و اگر شمار این آرزو و در و نه جای داد و است همان تصور تیر که گذر در دل میکرد و تنگی دل نمی باید کرد که جای تیر مانگاه خواهد داشت و رای من تمثیل المنا یا بسهمنا و خیال کفی من سهمنا فی فواد کا و آنکه منزل حال خود را بنجد متکاری چو کان محل سر بزرگی گوی تمنای برادر

۴
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس شورای ملی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۲۵

کتابخانه ملی افغانستان
کتابخانه ملی افغانستان
کتابخانه ملی افغانستان

سید الفطرون
بیتا سید الفطرون جمیعہ سید
۱۲

گزارش از انظار خط امام

11.
32
41

۵۵۵
موسسه تخصصی
آموزش و پرورش
۱۳۸۱

خبر تو از اینست که پیش باید و نا پرسیده برساند اما چون تو گشته مای تیر
 ز پرسم که شهیدان را پیش نباشد رقیبان ماکه تشنه خون آن مباح^{۱۱} اند
 حیات خون آلود از زبان تیغ ادا میکنند الا وعیته من لسان^{۱۲} محشوق
 للعاشق جعل انسان عینه ترا بانی محافلنا عتیق^{۱۳} رقیبه من خطنا کل نور عینه
 بغبارنا رواه جرعتنا للمیت سکر و روحه من عرق کمیتنا جال^{۱۴} جوادنا
 علی مرتبه احیاء^{۱۵} انسیم بر دایمنا عفی عنه بالنظر بالسوء النیا العکس
 اما^{۱۶} العجز و الجور و حربه الاطفال حول دارنا حرمة^{۱۷} الحرام من تقبیل کابنا
 للمیت بعثه القهار عی^{۱۸} بالنظر النیا جعل حیاه جعدنا علیه سلسله العذاب
 عشره القهار مع لوط خطنهم در سباب مجلس و رقتا^{۱۹} شکر چار حرف
 ع زیور دیباچه هم از نسبت مجلس بدو بیباچه این خطنگار من نگار خانه
 ایست که در روی مجلس شیش خوش حرفیان انس^{۲۰} است است و اسبابی
 که موجب عشرت مدام و راحت تمام بود و میباید^{۲۱} شسته میباید^{۲۲} که
 روح الله از راه نیابت^{۲۳} رطبا جنیا اثره بانی خواند و شتر ابا نیکی نهال
 جان را با جمیات خضر گردانند و ترنمهای که از شعله^{۲۴} محرق آسمانگیر سره
 بر آتش پایی کو باند و ملا عجبی که فلک بازنده را باز می داد^{۲۵} ان بتواند

صاحب قاضی دهم است و در روی گلیم صاحب این غزلت میباشد. در زیر غزلت بر روی قاضی قاضی است.

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این با حفظ کمال نیز زاده در پیش از این در
 به من بزرگ یافت و در کمال
 چشم به من اگر چه می دانم
 چنانچه این

خلافت یافت و انشعاب عبارت از شاخسار فوا که در موارد گل در حوت
غنیج کب بنخوران محل تبسام متواند بود که چون سخن در گل و میوه بود و لم
بارند او که هر دو را در هم آمیزم که هر یک لذتی جداگانه دارد و گل را بوی
و میوه را بخورند لا بد اول میوه را بطریق خدمتی نهادم و بعد از آن گل را
باز که دم و پیش طبقه پاشنی گیران نفک فرستادم مصرع قبول مجلس
کلبوی میوه خواران باد پلمتس آنکه گاه سه خدمتی بنده را که رحم افکند
باغبان ست با شمام پیاز بویان گنده دماغ ضائع نگردد و آنکه معلول
نکام بوی گل نتواند کشید اگر خود بوی این گل شد بانش به بینی آید و چو
نگویم که روح ریاحین زیاند بلکه بمیراند شعریا زیاده غنیچه تو بر توست
هر دو شل یکد گیر و لیکن آدمی باید که بوی از بوی بشناسد و این طالبه را
لطیب اخلاق بپوشند مصرع آری شود خلق تو پوشیده بوی گل
و این گل مضاعف را که جامه تو بر تو پوشیده است اگر چنینگان در
باستین تبیس بپوشند پوشیده نیست که گل و حبیب و خود زرد من
پوشیده مانند الزهر صامته و لطیب غماز همیشه زهرات نصارت از نهاد
چون نیکنامی از دمیدن او را و نامیه تازه رویان صبح خیر شکفته و خندان

[illegible]

॥

[illegible]

[illegible]

ز تیزی گوش و بهمانا که این تهنولیان از بیم باز راه بدل کرده بودند
 و میان کوههای شاخ و در شاخ رفته و جنگلهای بزرگ در بزرگ یافته قیام
 تا بر سر دو چاه دیرینه بر رسیدند ناگاه برگشتی چندی از اوتان
 چاهور برایشان زدند و چون در یافتند که این تهنولیان برگی دارند
 مانند برگ پیش خریداران از جامه شان بیرون می آوردند و درین ا
 یکی از تهنولیان تیغی چون برگ گند تا که گند بکشد و سویی این برگ
 حمله آورده و برای یاران خویش بجان سپاری شد در داد بر تهنولیان
 را غضب در سر افتاد و برآمدند و سرهای تهنولیان بر سران دم برگ
 میسیریدند چندان که دندانه های کوه از خون رنگ گرفت و دندانه های
 غار تهنول خور و جماعتی کشندگان بر سر چاه ایستاده بودند
 و یکی بر بروس قتل به کافور با وراق کشید و هر برگ تهنولی
 بران کار بانیان مرگانی شده بود چنانکه بقدر صد تهنولی در و تهنول
 ملک الموت خرج شد بعضی را که برگ حیات باقی بود زمانه دندان خا
 نیم خورده دندان اجل از آن دمانه بلا چون تهنول که از دمانه بیرون
 بیرون انداخت بعضی که ورق سبقت خوانده بود و برگ وان کرد

۱۱ اسب که در قتل
 ۱۲ اسب که در قتل
 ۱۳ اسب که در قتل
 ۱۴ اسب که در قتل
 ۱۵ اسب که در قتل
 ۱۶ اسب که در قتل
 ۱۷ اسب که در قتل
 ۱۸ اسب که در قتل
 ۱۹ اسب که در قتل
 ۲۰ اسب که در قتل
 ۲۱ اسب که در قتل
 ۲۲ اسب که در قتل
 ۲۳ اسب که در قتل
 ۲۴ اسب که در قتل
 ۲۵ اسب که در قتل
 ۲۶ اسب که در قتل
 ۲۷ اسب که در قتل
 ۲۸ اسب که در قتل
 ۲۹ اسب که در قتل
 ۳۰ اسب که در قتل
 ۳۱ اسب که در قتل
 ۳۲ اسب که در قتل
 ۳۳ اسب که در قتل
 ۳۴ اسب که در قتل
 ۳۵ اسب که در قتل
 ۳۶ اسب که در قتل
 ۳۷ اسب که در قتل
 ۳۸ اسب که در قتل
 ۳۹ اسب که در قتل
 ۴۰ اسب که در قتل
 ۴۱ اسب که در قتل
 ۴۲ اسب که در قتل
 ۴۳ اسب که در قتل
 ۴۴ اسب که در قتل
 ۴۵ اسب که در قتل
 ۴۶ اسب که در قتل
 ۴۷ اسب که در قتل
 ۴۸ اسب که در قتل
 ۴۹ اسب که در قتل
 ۵۰ اسب که در قتل
 ۵۱ اسب که در قتل
 ۵۲ اسب که در قتل
 ۵۳ اسب که در قتل
 ۵۴ اسب که در قتل
 ۵۵ اسب که در قتل
 ۵۶ اسب که در قتل
 ۵۷ اسب که در قتل
 ۵۸ اسب که در قتل
 ۵۹ اسب که در قتل
 ۶۰ اسب که در قتل
 ۶۱ اسب که در قتل
 ۶۲ اسب که در قتل
 ۶۳ اسب که در قتل
 ۶۴ اسب که در قتل
 ۶۵ اسب که در قتل
 ۶۶ اسب که در قتل
 ۶۷ اسب که در قتل
 ۶۸ اسب که در قتل
 ۶۹ اسب که در قتل
 ۷۰ اسب که در قتل
 ۷۱ اسب که در قتل
 ۷۲ اسب که در قتل
 ۷۳ اسب که در قتل
 ۷۴ اسب که در قتل
 ۷۵ اسب که در قتل
 ۷۶ اسب که در قتل
 ۷۷ اسب که در قتل
 ۷۸ اسب که در قتل
 ۷۹ اسب که در قتل
 ۸۰ اسب که در قتل
 ۸۱ اسب که در قتل
 ۸۲ اسب که در قتل
 ۸۳ اسب که در قتل
 ۸۴ اسب که در قتل
 ۸۵ اسب که در قتل
 ۸۶ اسب که در قتل
 ۸۷ اسب که در قتل
 ۸۸ اسب که در قتل
 ۸۹ اسب که در قتل
 ۹۰ اسب که در قتل
 ۹۱ اسب که در قتل
 ۹۲ اسب که در قتل
 ۹۳ اسب که در قتل
 ۹۴ اسب که در قتل
 ۹۵ اسب که در قتل
 ۹۶ اسب که در قتل
 ۹۷ اسب که در قتل
 ۹۸ اسب که در قتل
 ۹۹ اسب که در قتل
 ۱۰۰ اسب که در قتل

من لذت التنبول منكه خسر ولا چنينم ليها اي چون بیره برگ تو بر تو
 خدمتی سے آرام و برتنبول داران خلاص برگ غرض عرض میکنم مرا بخیر
 که تا تابری زبان مبارک و دستهای میوه خراسان و نکو پیش ثمرات
 هندوستان بارها سخن میرو و دوران شبهه نیست که جلای میوه آنجا
 نه اخور آنست که کجام دوستان در خورد باشند و از هر صفتی که خواسته اند
 به از آن آتایسته آن بود که از بیان راج و مرجع ورق بگردانند اگر
 سخن بد آنجا باشد زنده قلم کاتب بد عوی تنبول میستاند که در رجحان
 هر میوه هندو ورق سید هیچ باز نامه ترتیب کند و لیکن آنرا علمه
 کتاب باید ساخت و کاتب لطیف آرائی نو با ده های دیگر مشغول است
 حال از جمله نبات این زمین برگی را در صفت آرام و زخمت و لطافت
 تنبول دای پیش طبقه میوه داران زمین های دیگر نیم تادقی بر آید
 این زمین که ناخایده سخن میگویند بعد از این اول بخانید آنکه بیرون
 افکنند از حبابه اوصاف تنبول چهل و دو صفت برسان برگ گزیده که
 از مسجید پر چند بیرون آوردیم و پیش پوسناکان فوا که لطافت
 پیشکش کردم شعری پیشکش راطع لطافت بود ز ابله پس

راج دوم جو از وزن از وزن
 کرده شده ۱۲
 میل کردن و از وزن استون و
 چوبیدن تر از وزن استون و
 طبعی با خنک سرد است ۱۲
 لطافت و لطیف است ۱۲
 صاف و صاف است ۱۲
 شکر و شکر است ۱۲
 ۲۵۲
 سارانه غمخوار

از مسجید پر چند بیرون آوردیم و پیش پوسناکان فوا که لطافت
 پیشکش کردم شعری پیشکش راطع لطافت بود ز ابله پس

لطفت این پیشکش انصاف پنجم و پس بد عرض من است.
 که از هجده دو صفت پسندیده اول آنست که از نفیض پیامبر
 بحق خبر داده است و گفته لولا درقه فی الیوم کاذب انفس الیوم
 ایضا بنجام و البرص بزرگی که بدترین علقه را دفع کند نگاه باید کرد که
 مرتبه آن نسبت صیقلی دیگر بچند درجه برتر بود و دوم آنکه بیخ دندانها
 حکم کند و این معنی تجارت معلوم شده است که حکمی ساکنان قایلیم
 و اگر را دندان از خوردن میوه یا بریزد و ابل بند را که درین خورش
 خالی باشند دندان کم ریزد صرع گردت عمر تا بعد سال گذشته
 بیت امارت انیاس اهل الهند تجربه به نذر الزمرد قوی ذکا الدرا
 سوم آنکه ریسمان را که موجب نفرت است بنزداید تا دندانها
 روشن نماید صرع تمامه کاتار سیف صقیل چهارم آنکه بوی
 دهن را برود و تجر را به بخور بدل کند و این نیز تجربه معلوم شد که
 میوه خواران دیگر دیار را غالب آنست که بوی دهن زشت باشد
 شمع را آنکه مقبول خورد پیوسته بنود و پوست دانهش بگز
 پنجم آنکه در خوردن آن بوی خوش آید چنانکه دماغ حاضر آن طهر گردد

بیت پر برگ از دویان با چون غنچه های سوری بدین رنگ معل
 درونی بهم بوی تابدوری چه ششم در روغن ستوریش بگوشتانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه
 بلغم را بر دویست تیزیش علی لقطع بر دبلغم را بد مانند تیز
 که بر دوشلغم را پنجم آنکه سر دل را صاف کند ششم آنکه نیمه چربی را
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند
 بر همه سرخی با راه دهم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن میوه که هر چه جراحت باشد به میوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون قلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و به سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 فزاید از و استهائے طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 بیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش به کم شود اگر سنگ
 اگر بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

۱۰۰ برگ سوری غنچه های سوری
 در روغن ستوریش بگوشتانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند
 پنجم آنکه بلغم را بر دویست تیزیش علی لقطع بر دبلغم را بد مانند تیز
 که بر دوشلغم را پنجم آنکه سر دل را صاف کند ششم آنکه نیمه چربی را
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند
 بر همه سرخی با راه دهم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن میوه که هر چه جراحت باشد به میوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون قلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و به سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 فزاید از و استهائے طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 بیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش به کم شود اگر سنگ
 اگر بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

۱۰۰ برگ سوری غنچه های سوری
 در روغن ستوریش بگوشتانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند
 پنجم آنکه بلغم را بر دویست تیزیش علی لقطع بر دبلغم را بد مانند تیز
 که بر دوشلغم را پنجم آنکه سر دل را صاف کند ششم آنکه نیمه چربی را
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند
 بر همه سرخی با راه دهم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن میوه که هر چه جراحت باشد به میوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون قلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و به سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 فزاید از و استهائے طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 بیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش به کم شود اگر سنگ
 اگر بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

از بهر فرقه خزان که در مجید
نظاره می شود آن کشته جانان
کردند و ناسایان بخی عزیزش
محبت کردند و خوش از کارها
ترا که بنام او ششم مبارک
بناشتان سپهر روزنه جبروت
که بقابل کرده جانب
در این مقامات و درون کی
جهان بخشیدن که به بند
سجده پیش چشم ز رخ
تو کرد و در دست تو

نفس از هر صرح کف نفس بے این نیار و بود کس چو چمن یکم
 آنکه ذوق وجدانی دارونه هستی زیر که تلخی و سوزاکی و بهر کس
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعم و ناسطوع مطبوع
 پس معلوم باشد صرح که وجدانی است ذوقی و نه هستی چو چمن دوم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعریه بحراب کان

فریفته و علی کل آثار الهیه سجود و القصه این چمن و و صفت
 مصدق معقول تفریح کرده ام و از سرخ و زرد و استعارات و
 صنعت چند ان نگینش نداده که اگر با تو آن سباحت و صفات
 بیارایم هر یک ازین اوراق با سواد بشت بمقابله باز خواند شعری
 ورق لطیف لمیس بکین نسخه به الا بطوبی او بسدرة غنهی و درین
 نیکو طبعان را از جمله بوستان نامی انشا بگرگی امتحان میکنند
 و این آزمائش منحصر است بر چهار اتماس اول آنکه اگر میوه دیگر
 برین چاشنی هست آنرا بچیدن صفت معقول موصوف گردان
 و دوم آنکه در انشاء شاخسار میوه دیگر بدین چنگلی و تری بنویسند
 برگ را صرح گرفت چمن و درن کم از چمن صفی و سوم آنکه

نفس از هر صرح کف نفس بے این نیار و بود کس چو چمن یکم
 آنکه ذوق وجدانی دارونه هستی زیر که تلخی و سوزاکی و بهر کس
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعم و ناسطوع مطبوع
 پس معلوم باشد صرح که وجدانی است ذوقی و نه هستی چو چمن دوم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعریه بحراب کان
 فریفته و علی کل آثار الهیه سجود و القصه این چمن و و صفت
 مصدق معقول تفریح کرده ام و از سرخ و زرد و استعارات و
 صنعت چند ان نگینش نداده که اگر با تو آن سباحت و صفات
 بیارایم هر یک ازین اوراق با سواد بشت بمقابله باز خواند شعری
 ورق لطیف لمیس بکین نسخه به الا بطوبی او بسدرة غنهی و درین
 نیکو طبعان را از جمله بوستان نامی انشا بگرگی امتحان میکنند
 و این آزمائش منحصر است بر چهار اتماس اول آنکه اگر میوه دیگر
 برین چاشنی هست آنرا بچیدن صفت معقول موصوف گردان
 و دوم آنکه در انشاء شاخسار میوه دیگر بدین چنگلی و تری بنویسند
 برگ را صرح گرفت چمن و درن کم از چمن صفی و سوم آنکه

نفس از هر صرح کف نفس بے این نیار و بود کس چو چمن یکم
 آنکه ذوق وجدانی دارونه هستی زیر که تلخی و سوزاکی و بهر کس
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعم و ناسطوع مطبوع
 پس معلوم باشد صرح که وجدانی است ذوقی و نه هستی چو چمن دوم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعریه بحراب کان
 فریفته و علی کل آثار الهیه سجود و القصه این چمن و و صفت
 مصدق معقول تفریح کرده ام و از سرخ و زرد و استعارات و
 صنعت چند ان نگینش نداده که اگر با تو آن سباحت و صفات
 بیارایم هر یک ازین اوراق با سواد بشت بمقابله باز خواند شعری
 ورق لطیف لمیس بکین نسخه به الا بطوبی او بسدرة غنهی و درین
 نیکو طبعان را از جمله بوستان نامی انشا بگرگی امتحان میکنند
 و این آزمائش منحصر است بر چهار اتماس اول آنکه اگر میوه دیگر
 برین چاشنی هست آنرا بچیدن صفت معقول موصوف گردان
 و دوم آنکه در انشاء شاخسار میوه دیگر بدین چنگلی و تری بنویسند
 برگ را صرح گرفت چمن و درن کم از چمن صفی و سوم آنکه

اگر درین اصل نیز بشمار عذر تعلق نمایند و گویند مرقه گزیده و میوه چوب
 تخت برده است باید که از شجره طیب مدح نگذردند و شجره خبیثه را
 بجنبانند شعر باشد که فروختد ازان برگ کحل به کانه اخور و کس
 که بود و در خور آن چه چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم
 نباشد درین اوصافه ضرورتی لشکمند و پایان سخن را باشند
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جو است
 چون خدای تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان نبرد
 و خرویه توقع نمایند امید است که ازان نقد بسوا و برگه بستم نهند
 مصرع چون قیمت برگ برگ فروش به نور الدعار کهانی
 اول الورق مصرع رقعہ تنبول بر آئین ذم به تحمید بنویسند
 المتنبول فی ارض المند ورق تنبول قد نقل بوی خسروی که شمره
 است از شجره لا چنین شمره اندر بقا که ابدان اعرسان برگ تنبول
 چسبیده که پیش آمد مصرع خضر غنید محمد و هم کبیر به در سیرج طیبی
 طیب شمره مطویه خشو با سطر ایتمه به کانه عفران ضحک
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیلان ورق و سیرج را مانند

در این اصل نیز بشمار عذر تعلق نمایند و گویند مرقه گزیده و میوه چوب
 تخت برده است باید که از شجره طیب مدح نگذردند و شجره خبیثه را
 بجنبانند شعر باشد که فروختد ازان برگ کحل به کانه اخور و کس
 که بود و در خور آن چه چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم
 نباشد درین اوصافه ضرورتی لشکمند و پایان سخن را باشند
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جو است
 چون خدای تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان نبرد
 و خرویه توقع نمایند امید است که ازان نقد بسوا و برگه بستم نهند
 مصرع چون قیمت برگ برگ فروش به نور الدعار کهانی
 اول الورق مصرع رقعہ تنبول بر آئین ذم به تحمید بنویسند
 المتنبول فی ارض المند ورق تنبول قد نقل بوی خسروی که شمره
 است از شجره لا چنین شمره اندر بقا که ابدان اعرسان برگ تنبول
 چسبیده که پیش آمد مصرع خضر غنید محمد و هم کبیر به در سیرج طیبی
 طیب شمره مطویه خشو با سطر ایتمه به کانه عفران ضحک
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیلان ورق و سیرج را مانند

در این اصل نیز بشمار عذر تعلق نمایند و گویند مرقه گزیده و میوه چوب
 تخت برده است باید که از شجره طیب مدح نگذردند و شجره خبیثه را
 بجنبانند شعر باشد که فروختد ازان برگ کحل به کانه اخور و کس
 که بود و در خور آن چه چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم
 نباشد درین اوصافه ضرورتی لشکمند و پایان سخن را باشند
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جو است
 چون خدای تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان نبرد
 و خرویه توقع نمایند امید است که ازان نقد بسوا و برگه بستم نهند
 مصرع چون قیمت برگ برگ فروش به نور الدعار کهانی
 اول الورق مصرع رقعہ تنبول بر آئین ذم به تحمید بنویسند
 المتنبول فی ارض المند ورق تنبول قد نقل بوی خسروی که شمره
 است از شجره لا چنین شمره اندر بقا که ابدان اعرسان برگ تنبول
 چسبیده که پیش آمد مصرع خضر غنید محمد و هم کبیر به در سیرج طیبی
 طیب شمره مطویه خشو با سطر ایتمه به کانه عفران ضحک
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیلان ورق و سیرج را مانند

تهنوتی که بزرگان و پند بوسیدیم و بستر نهادیم بیت شدم
 خوش از آن رتبه نو سخن چه چو تهنوت خواران ز برگ کهن و چو نام
 بیا که برای سوختن خراسانیان مالیده بودم فرو خودم و سوختن
 شمع چون برگ خوار خام که مالید برگ خام و چو نه فرون که
 پنجه شود زان زبان او به آنکه برگ راستایشی با شعله فرومده بود
 طبیعت ما را باشتهای صادق سوی آن نوباده ناتمام میلان گام
 داد اما آنکه میوه بار که آتش هفت طبق زمین است کلوح امرودم
 در خاک زده دل ما چون فوغل از مقرض هندی دو نیم گشت کهن
 از آنجا که هر گاه تبه را مجاب و واجب است سیت چو با تحفه فرستادی
 مانزنجی ز چاشنی جواب به فرمان برانجمله بود که یا میوه دیگر را مقابل
 برگ تهنوت چیل صفت بدیع پیارم تا آن اربعین نزدیک اصحاب
 خبر حل نیابت خیار شمار یابد و یا همین برگ را همین مقدار او صفا
 از طریق صبح و یازم چون سیره چیل برگی ملوک با بر نشیم بار یک وقت
 بر بندم شعری را خود از خای و خالت و عجز و چهره چون برگ
 پنجه زد و گفتم به از راه جرأت بجوای چون تهنوت تیزی که سوزنده

موروثہ کا کسٹ را کہ کیا یہ اراضی مال
کے عوض اور قرضوں کی ادا کرنے کے لیے خیر و بر
نواں قرار دے دے وہ ان فضائل کو خیر و بر
داشت ہے پھر پناہ میں کہیں بھی سنگھار
نہیں ہے پھر عبادہ اور نیکو عمل کے کاموں
نہیں ہے گناہ میں نہ ہے اور ان کے ذریعہ
کوئی نیکوئی اور برکت نہیں ہے

فقد شد ۱۳
فقد شد ۱۲
فقد شد ۱۱
فقد شد ۱۰
فقد شد ۹
فقد شد ۸
فقد شد ۷
فقد شد ۶
فقد شد ۵
فقد شد ۴
فقد شد ۳
فقد شد ۲
فقد شد ۱

فقد شد ۱۳
فقد شد ۱۲
فقد شد ۱۱
فقد شد ۱۰
فقد شد ۹
فقد شد ۸
فقد شد ۷
فقد شد ۶
فقد شد ۵
فقد شد ۴
فقد شد ۳
فقد شد ۲
فقد شد ۱

فقد شد ۱۳
فقد شد ۱۲
فقد شد ۱۱
فقد شد ۱۰
فقد شد ۹
فقد شد ۸
فقد شد ۷
فقد شد ۶
فقد شد ۵
فقد شد ۴
فقد شد ۳
فقد شد ۲
فقد شد ۱

فروش آیند و باشد بشرط تحویل بجا آوردن مصرع امید که بر مذاق
کلی دوم بود و معلوم خاطر خاطر با و که اگر سیوه دیگر را بخواهیم و مواز
بایرگ قبول بهتر از و گردانم هر که هست انقدر بر میزان عقل بر آید
که برگ سبکتر را هیچ سنگ نیست با سیوه گران مصرع امکان برابری
نباشد و ما را برای ترجیح سیوه خویش همین یک حجت بسنده است
که شیخ و شمره قرآن مومنان را با داده است و من ثمرات اخیل
والاعصاب در بهشت وعده کرده شعری قبول ازین نکوتر بود
و در این شعر ازین شعر بر بود و اگر چنان برگ قبول را از طراوت
بیج آب و هم با آنکه دفتر انشا چون بر برگ درشت سن است چنانکه
چهل صفت را بچهل ورق نیز توانم رسانید اما باز بهین تصنیف تائید
قول خاص کرده باشم و ترجیح قبول بر یکی ثمرات خراسان هم
خود با ثبات رسانید که پس برای بالا بردن سیوه بالا که هم ناری است
و هم آبی و فرو افکندن بر گهای هندوستان که هم خاکی است و هم بادی
از دل فرمانروای خویش بدو بی تمام جیره ستدم که چهل و دو صفت
قبول را که از حوضخانه نمیر مبارک بر چنانک کاغذ آمده است

فقد شد ۱۳
فقد شد ۱۲
فقد شد ۱۱
فقد شد ۱۰
فقد شد ۹
فقد شد ۸
فقد شد ۷
فقد شد ۶
فقد شد ۵
فقد شد ۴
فقد شد ۳
فقد شد ۲
فقد شد ۱

فقد شد ۱۳
فقد شد ۱۲
فقد شد ۱۱
فقد شد ۱۰
فقد شد ۹
فقد شد ۸
فقد شد ۷
فقد شد ۶
فقد شد ۵
فقد شد ۴
فقد شد ۳
فقد شد ۲
فقد شد ۱

هندوستان مصرع بتقلید ہندو غزلیں کہتے ہیں کہ از قول
 محراب تقویٰ و علم ششم آنکہ برہمنانش برابر روغن جوشی
 پیش بت ہند مصرع کہ پست پرستی ایک کار پر ہضم آنکہ افسوس
 دیو ہند کہ راہبان آراہند مصرع کہ تادپور از ان نوازش کہتے
 ہشتم آنکہ دانایان گشت بیرون کشند کہ از اجاکہ رک بدست
 مصرع شہان و مہمان را وہ ہوی سیر پنہم آنکہ بیشتر بزرگان را
 در ان زہر دہند مصرع گوی آن برگ مایہ زہرست و دہم آنکہ
 برداشت ہند و ان این را ناگہیل خوانند یعنی از مہر مار شستہ است
 بخش بدان سبب بڑند کہ اگر نہ بڑند البتہ روزی مصرع آن زہر
 زہیخ اوزنہ شاخ و یاز دہم آنکہ چون دینبول این ہفت چہ
 کجا ہند زہر قاتل گرد و برگہ برگہ و برگہ برگہ و برگہ برگہ
 شکست و فوفل و سنگ نیرہ چہ و و از دہم آنکہ حقوق را از زہر ہر تر
 مصرع و آب اور دوشی بر گشت و ق و سیفر دہم آنکہ اگر و شہد شہد
 آنکہ مصرع ہم تنہ بیرون آید آنہم کہ بیرون آست و چہ دہم آنکہ
 ان را خشک گردانہ و خشکی و راع مصرع از زہر کجاری نہا شد و در

ہندوستان مصرع بتقلید ہندو غزلیں کہتے ہیں کہ از قول
 محراب تقویٰ و علم ششم آنکہ برہمنانش برابر روغن جوشی
 پیش بت ہند مصرع کہ پست پرستی ایک کار پر ہضم آنکہ افسوس
 دیو ہند کہ راہبان آراہند مصرع کہ تادپور از ان نوازش کہتے
 ہشتم آنکہ دانایان گشت بیرون کشند کہ از اجاکہ رک بدست
 مصرع شہان و مہمان را وہ ہوی سیر پنہم آنکہ بیشتر بزرگان را
 در ان زہر دہند مصرع گوی آن برگ مایہ زہرست و دہم آنکہ
 برداشت ہند و ان این را ناگہیل خوانند یعنی از مہر مار شستہ است
 بخش بدان سبب بڑند کہ اگر نہ بڑند البتہ روزی مصرع آن زہر
 زہیخ اوزنہ شاخ و یاز دہم آنکہ چون دینبول این ہفت چہ
 کجا ہند زہر قاتل گرد و برگہ برگہ و برگہ برگہ و برگہ برگہ
 شکست و فوفل و سنگ نیرہ چہ و و از دہم آنکہ حقوق را از زہر ہر تر
 مصرع و آب اور دوشی بر گشت و ق و سیفر دہم آنکہ اگر و شہد شہد
 آنکہ مصرع ہم تنہ بیرون آید آنہم کہ بیرون آست و چہ دہم آنکہ
 ان را خشک گردانہ و خشکی و راع مصرع از زہر کجاری نہا شد و در

ہندوستان مصرع بتقلید ہندو غزلیں کہتے ہیں کہ از قول
 محراب تقویٰ و علم ششم آنکہ برہمنانش برابر روغن جوشی
 پیش بت ہند مصرع کہ پست پرستی ایک کار پر ہضم آنکہ افسوس
 دیو ہند کہ راہبان آراہند مصرع کہ تادپور از ان نوازش کہتے
 ہشتم آنکہ دانایان گشت بیرون کشند کہ از اجاکہ رک بدست
 مصرع شہان و مہمان را وہ ہوی سیر پنہم آنکہ بیشتر بزرگان را
 در ان زہر دہند مصرع گوی آن برگ مایہ زہرست و دہم آنکہ
 برداشت ہند و ان این را ناگہیل خوانند یعنی از مہر مار شستہ است
 بخش بدان سبب بڑند کہ اگر نہ بڑند البتہ روزی مصرع آن زہر
 زہیخ اوزنہ شاخ و یاز دہم آنکہ چون دینبول این ہفت چہ
 کجا ہند زہر قاتل گرد و برگہ برگہ و برگہ برگہ و برگہ برگہ
 شکست و فوفل و سنگ نیرہ چہ و و از دہم آنکہ حقوق را از زہر ہر تر
 مصرع و آب اور دوشی بر گشت و ق و سیفر دہم آنکہ اگر و شہد شہد
 آنکہ مصرع ہم تنہ بیرون آید آنہم کہ بیرون آست و چہ دہم آنکہ
 ان را خشک گردانہ و خشکی و راع مصرع از زہر کجاری نہا شد و در

[illegible]

[illegible]

ای بابک مرا حجت تو بر اهل بیت نوید باد اهل باب و عشرت و عدت جاوید
چون جبر و فشان زحل بنهد و راه پیش لب خور کنی چند دست اسید
مرا مریخ راحت از گردش دور بکام عشرت مجلس عالی مجلس سگی
باد و قوح مراد لب و نعمه نای طرب و ما دم بمرمت سنگ انداز شیشه
شراب محب صافی تصانیف ببل شرابی که دشت گانی نوش ایادی
خداوند ست جبر و شمال رو بر زمین بنهد و آن رای مصفا را که جام
جهان نای ست روشن بگیرد اندک امروز و فردا کشی چند چون خاتم
خمیه خرابی در خرابه زده اند و هوا ای ابریا ای خوش و بادای لکشت
نست شرابی که کفایت مادر خور و باشد قدری موجود و راست
بر زمان بسامش با نونه میکنیم و باد و در برت انگنده میباشیم اما از آن
مادر که دل راتیر میگردد اند دل گرفته شده است و تالب رسیده و فردی
سیح سفال و نخورد و آگینه دل مادر خور دستم و آن زجاجه و اسفال
گردانیده و یا از سفال گردانیدن دست نمیتوانیم داشت شعر
آنکه صافی ز دور چرخ نیاید چه کند گرد و غمی بگیرد و بر دوری چون
بنم بر سر دل میاند و سیح جابر نمی آید شراب از برای دفع غم خورد شرابی که

[illegible]

که بگویم را تحلیل نمید بدم غم شرابی از دل با چگونگی نه شود بلکه تحلیل شراب
 که از برای دفع علت جائز داشته اند و حکما شراب را تحلیل علت خورده درین شراب
 نه باشد تحلیل بسیار چیز دیگر حرام است محلا خواری بایستی که این سبوی مار برداش
 و بجزست تمام بر زمین زدی شراب علت هستی گفته اند طرفه شرابی که همه علت است
 هستی نه درونه مار از این باده حاصل بجا گشته است پس که از شرابخانه خاکی نوشی شد
 که از محلول آبیات اقطاع جان دارد و نامزد حال مانشود شعرترا چنان
 بردی مستی خود میریزم که بشوید ز دل ماهمه غلظت را به بر اطراف شکرین
 محدودی اعتماد کلی است که در لثمت مائل مدخل نیاید و میسره و میسره
 مار از زمین ساقی خاص بسیاری دست و پد که از موج کف مجاب که مستغرق
 جام نشاط شویم و از سر خوشی این بیت سکرانه شکرانه نقل خود سازیم
 ای ست کف جهان بهر دور شراب پی نوش بیانگ چنگ و آواز رب
 تا گردش نه شیشه بود و دور تو باد و وز دور تو دوست مست بدخواه خراب
 حاضران مجلس که از بی شراب خشک لب مانده اند چون پیا له خالی زمین
 میپسند آشنایان آن طرف که غرق شراب اند و معطشان اینجا
 بحقیقت مرا مخصوص اند اسلام مصرع جواب که کند دست گردن بدی می

تحلیل شراب از دل با چگونگی نه شود بلکه تحلیل شراب
 که از برای دفع علت جائز داشته اند و حکما شراب را تحلیل علت خورده درین شراب
 نه باشد تحلیل بسیار چیز دیگر حرام است محلا خواری بایستی که این سبوی مار برداش
 و بجزست تمام بر زمین زدی شراب علت هستی گفته اند طرفه شرابی که همه علت است
 هستی نه درونه مار از این باده حاصل بجا گشته است پس که از شرابخانه خاکی نوشی شد
 که از محلول آبیات اقطاع جان دارد و نامزد حال مانشود شعرترا چنان
 بردی مستی خود میریزم که بشوید ز دل ماهمه غلظت را به بر اطراف شکرین
 محدودی اعتماد کلی است که در لثمت مائل مدخل نیاید و میسره و میسره
 مار از زمین ساقی خاص بسیاری دست و پد که از موج کف مجاب که مستغرق
 جام نشاط شویم و از سر خوشی این بیت سکرانه شکرانه نقل خود سازیم
 ای ست کف جهان بهر دور شراب پی نوش بیانگ چنگ و آواز رب
 تا گردش نه شیشه بود و دور تو باد و وز دور تو دوست مست بدخواه خراب
 حاضران مجلس که از بی شراب خشک لب مانده اند چون پیا له خالی زمین
 میپسند آشنایان آن طرف که غرق شراب اند و معطشان اینجا
 بحقیقت مرا مخصوص اند اسلام مصرع جواب که کند دست گردن بدی می

تحلیل شراب از دل با چگونگی نه شود بلکه تحلیل شراب
 که از برای دفع علت جائز داشته اند و حکما شراب را تحلیل علت خورده درین شراب
 نه باشد تحلیل بسیار چیز دیگر حرام است محلا خواری بایستی که این سبوی مار برداش
 و بجزست تمام بر زمین زدی شراب علت هستی گفته اند طرفه شرابی که همه علت است
 هستی نه درونه مار از این باده حاصل بجا گشته است پس که از شرابخانه خاکی نوشی شد
 که از محلول آبیات اقطاع جان دارد و نامزد حال مانشود شعرترا چنان
 بردی مستی خود میریزم که بشوید ز دل ماهمه غلظت را به بر اطراف شکرین
 محدودی اعتماد کلی است که در لثمت مائل مدخل نیاید و میسره و میسره
 مار از زمین ساقی خاص بسیاری دست و پد که از موج کف مجاب که مستغرق
 جام نشاط شویم و از سر خوشی این بیت سکرانه شکرانه نقل خود سازیم
 ای ست کف جهان بهر دور شراب پی نوش بیانگ چنگ و آواز رب
 تا گردش نه شیشه بود و دور تو باد و وز دور تو دوست مست بدخواه خراب
 حاضران مجلس که از بی شراب خشک لب مانده اند چون پیا له خالی زمین
 میپسند آشنایان آن طرف که غرق شراب اند و معطشان اینجا
 بحقیقت مرا مخصوص اند اسلام مصرع جواب که کند دست گردن بدی می

تحلیل شراب از دل با چگونگی نه شود بلکه تحلیل شراب
 که از برای دفع علت جائز داشته اند و حکما شراب را تحلیل علت خورده درین شراب
 نه باشد تحلیل بسیار چیز دیگر حرام است محلا خواری بایستی که این سبوی مار برداش
 و بجزست تمام بر زمین زدی شراب علت هستی گفته اند طرفه شرابی که همه علت است
 هستی نه درونه مار از این باده حاصل بجا گشته است پس که از شرابخانه خاکی نوشی شد
 که از محلول آبیات اقطاع جان دارد و نامزد حال مانشود شعرترا چنان
 بردی مستی خود میریزم که بشوید ز دل ماهمه غلظت را به بر اطراف شکرین
 محدودی اعتماد کلی است که در لثمت مائل مدخل نیاید و میسره و میسره
 مار از زمین ساقی خاص بسیاری دست و پد که از موج کف مجاب که مستغرق
 جام نشاط شویم و از سر خوشی این بیت سکرانه شکرانه نقل خود سازیم
 ای ست کف جهان بهر دور شراب پی نوش بیانگ چنگ و آواز رب
 تا گردش نه شیشه بود و دور تو باد و وز دور تو دوست مست بدخواه خراب
 حاضران مجلس که از بی شراب خشک لب مانده اند چون پیا له خالی زمین
 میپسند آشنایان آن طرف که غرق شراب اند و معطشان اینجا
 بحقیقت مرا مخصوص اند اسلام مصرع جواب که کند دست گردن بدی می

و این جواب که ماجرای فحاشانه است خوار شکن مجلس خاص باد و تحمید هر چه حاصل
 انفسده هوس استار و انفسه شعری طلبت اراج ایمن المعانی
 ستاک اندستیم انجمنه به نام کمیت نشاط از نید ان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان باد و ساقی دوزخ از حاضران مجلس
 و در بحر مت آب انگور میوه خواه معاشران میمون مجلس بک صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر توابع بیرون میریزد که مفاد خدمت راحت افزای رسیده و در آب گنجشیم
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود و طلب که بے تامل برسد به حالی بد چه جواب
 تامل برسد به شک نیست که در فحاشانه بابو شسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمار حریف
 بها التأمست جراحات الفواد شعری چنان گیر اثر را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذار و بیرون رفتن به آماز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ خرد گشت

و این جواب که ماجرای فحاشانه است خوار شکن مجلس خاص باد و تحمید هر چه حاصل
 انفسده هوس استار و انفسه شعری طلبت اراج ایمن المعانی
 ستاک اندستیم انجمنه به نام کمیت نشاط از نید ان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان باد و ساقی دوزخ از حاضران مجلس
 و در بحر مت آب انگور میوه خواه معاشران میمون مجلس بک صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر توابع بیرون میریزد که مفاد خدمت راحت افزای رسیده و در آب گنجشیم
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود و طلب که بے تامل برسد به حالی بد چه جواب
 تامل برسد به شک نیست که در فحاشانه بابو شسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمار حریف
 بها التأمست جراحات الفواد شعری چنان گیر اثر را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذار و بیرون رفتن به آماز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ خرد گشت

و این جواب که ماجرای فحاشانه است خوار شکن مجلس خاص باد و تحمید هر چه حاصل
 انفسده هوس استار و انفسه شعری طلبت اراج ایمن المعانی
 ستاک اندستیم انجمنه به نام کمیت نشاط از نید ان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان باد و ساقی دوزخ از حاضران مجلس
 و در بحر مت آب انگور میوه خواه معاشران میمون مجلس بک صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر توابع بیرون میریزد که مفاد خدمت راحت افزای رسیده و در آب گنجشیم
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود و طلب که بے تامل برسد به حالی بد چه جواب
 تامل برسد به شک نیست که در فحاشانه بابو شسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمار حریف
 بها التأمست جراحات الفواد شعری چنان گیر اثر را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذار و بیرون رفتن به آماز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ خرد گشت

و ششیلے کہ موجب خرابی سرای آب و کل بود در آن در و دیوار نیز سرایت
شعر بود از دور خرابات خرابی همه بد تا خرابات هم از دور فلک
گفت خراب ^{بیک} پنجم را که از عمل خرابات معرول شد شکستگی آمده است
که از و بدل درم جز سفال چهل نشو و عنکبوتان بر در و دیوار خانه تنیده
و گسار سر میخربا نند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان
شان بیرون می آید و حرفیان که گس شراب بودند از پرانگندگی شیخ
گوشه گیر شده و مطربان که از سرده در آمدند ترک ره گرفته نه چشم
ساقی را غنودن خمیازش و نه سخن شاد بر آکرش نه نازی و نه جام را آب
دانی و لب پیرونه صراجه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را اگر چه از
سر سوز و نه نقل را چاشنی فراخور کام تمهید ^{بیک} کوزه فرو نشسته و زمرها
که خوشک آورده و قریب از سجده های لایخوز سر باز نه لیفت قریب از
بور یای مسجد پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر
پایه در بند آنکه قندیل محراب شود و در خانه ابیس که ^{بیک} سیخاکی شده بود
نزدیک است که فرشته فرو داد شعر ^{بیک} زرین خانه پر زده ضروری گداز
که نشسته قندیل بخوبی شراب ^{بیک} از خرابی آن لیکده ما بهما بر آمده هنوز

[illegible]

کوی قشاک و در زمان که کتاب را
 است نقد خود را باین نقد ایستاد
 بگو نقد خود را بگو نقد خود را
 بگو نقد خود را بگو نقد خود را
 نقد خراب ۱۲
 در این زمان که بگو نقد خود را
 نقد خود را بگو نقد خود را
 در این زمان که بگو نقد خود را
 نقد خود را بگو نقد خود را

من کیاست به ۱۲۰ رجا
حرفم می شنود هم ایاز و اوقا
سکه ها بازاری است مستور و گاهی
نمی آید که یک غایب باشد محمد زیدی

[illegible]

نوٹ ہے
از کجیوتی کر از راز یا پو از راز
آن بر کجیوتی از غیاث العالیات
کاسم مودت نور العین رافت
سخت لب من کے کجیوتی
سخت لب من کے کجیوتی

[illegible]

11

[illegible]

[illegible]

بشد از تمام چیزها
منظایان منس از آن گویند
که درخت آن خبیث منس بود
و نه شایسته آن گویند
آرا مانند که درخت آن را
باشند خبیث چون که خبیث
شد در آن نوع

[illegible]

[illegible]

فقط مسخند
وزن و سنگ و رنگ
و بویا و حالت لفظ و نحو
در لغت نامه ۱۳۰۴ هجری

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴

امیر شادی طرب القلوب بنفشه رئیس الملوك امیر محجب نطق انام له
 حتی القیامه امیر خنجر قید العشاق با صدغ صیحه امیر بر بط صبح اوستم
 بسته نبض الفواد احرق القلوب بعوده و مطر عوده کار باب و طیب
 المجالس عوده امیر نامی احسن نفیر الرزنی قلبه و سلم سلیم انعم بر قیمت
 مزماره و غرق انفسه با حیا الموتی امیر و فی حل دفعه فی اشبع و حل
 ورق آینه من ورق العلوم امیر حفزه ما آب اشده بخشیه خواججه لطیف
 شفیت المرضی بار حصوله و اصاب لحنه عند الزهره للمحبت در حق هر که
 انگشت را کار فرمایید یا میل انام له من الزمیر در حق هر که اهل طرب بود
 اسکه السبع بسبع الزهره و اسمعه المغنونه و المغنونه و غفر المغنونه
 و ترم روح عنادل الجنان لعکس در حق هر که صباع را کار فرمایید
 قلم اصابعه کالافخار و یس عروقه کا و تاره در حق هر که سر و گوید قطع
 بحدقه لحنه و زین حلقه بانکر الاصدات للمحبت در حق کار فرمایان گشت
 اخذهم الممالک بشهادة ایدیم در باب سر و گوین احرق الزبانی
 س انم حرف چهارم در انگیزش منصوبات نزد و شطرنج مصرع
 اینهم حرف نسبت لعب است به و بیاجه بدانکه قدری از آنچه

۱۳۱۲ قیامت
 ۱۳۱۳ قیامت
 ۱۳۱۴ قیامت
 ۱۳۱۵ قیامت
 ۱۳۱۶ قیامت
 ۱۳۱۷ قیامت
 ۱۳۱۸ قیامت
 ۱۳۱۹ قیامت
 ۱۳۲۰ قیامت
 ۱۳۲۱ قیامت
 ۱۳۲۲ قیامت
 ۱۳۲۳ قیامت
 ۱۳۲۴ قیامت
 ۱۳۲۵ قیامت
 ۱۳۲۶ قیامت
 ۱۳۲۷ قیامت
 ۱۳۲۸ قیامت
 ۱۳۲۹ قیامت
 ۱۳۳۰ قیامت
 ۱۳۳۱ قیامت
 ۱۳۳۲ قیامت
 ۱۳۳۳ قیامت
 ۱۳۳۴ قیامت
 ۱۳۳۵ قیامت
 ۱۳۳۶ قیامت
 ۱۳۳۷ قیامت
 ۱۳۳۸ قیامت
 ۱۳۳۹ قیامت
 ۱۳۴۰ قیامت
 ۱۳۴۱ قیامت
 ۱۳۴۲ قیامت
 ۱۳۴۳ قیامت
 ۱۳۴۴ قیامت
 ۱۳۴۵ قیامت
 ۱۳۴۶ قیامت
 ۱۳۴۷ قیامت
 ۱۳۴۸ قیامت
 ۱۳۴۹ قیامت
 ۱۳۵۰ قیامت
 ۱۳۵۱ قیامت
 ۱۳۵۲ قیامت
 ۱۳۵۳ قیامت
 ۱۳۵۴ قیامت
 ۱۳۵۵ قیامت
 ۱۳۵۶ قیامت
 ۱۳۵۷ قیامت
 ۱۳۵۸ قیامت
 ۱۳۵۹ قیامت
 ۱۳۶۰ قیامت
 ۱۳۶۱ قیامت
 ۱۳۶۲ قیامت
 ۱۳۶۳ قیامت
 ۱۳۶۴ قیامت
 ۱۳۶۵ قیامت
 ۱۳۶۶ قیامت
 ۱۳۶۷ قیامت
 ۱۳۶۸ قیامت
 ۱۳۶۹ قیامت
 ۱۳۷۰ قیامت
 ۱۳۷۱ قیامت
 ۱۳۷۲ قیامت
 ۱۳۷۳ قیامت
 ۱۳۷۴ قیامت
 ۱۳۷۵ قیامت
 ۱۳۷۶ قیامت
 ۱۳۷۷ قیامت
 ۱۳۷۸ قیامت
 ۱۳۷۹ قیامت
 ۱۳۸۰ قیامت
 ۱۳۸۱ قیامت
 ۱۳۸۲ قیامت
 ۱۳۸۳ قیامت
 ۱۳۸۴ قیامت
 ۱۳۸۵ قیامت
 ۱۳۸۶ قیامت
 ۱۳۸۷ قیامت
 ۱۳۸۸ قیامت
 ۱۳۸۹ قیامت
 ۱۳۹۰ قیامت
 ۱۳۹۱ قیامت
 ۱۳۹۲ قیامت
 ۱۳۹۳ قیامت
 ۱۳۹۴ قیامت
 ۱۳۹۵ قیامت
 ۱۳۹۶ قیامت
 ۱۳۹۷ قیامت
 ۱۳۹۸ قیامت
 ۱۳۹۹ قیامت
 ۱۴۰۰ قیامت

از خود داد و از سر راهی
نماند به در عروا مانند باب ۱۳
نه نفوس کنایه مجلسها و عروا و او
نامی لفظ تغییر و سلم و سلم صفت
تغییر و زردی او ۱۲ و یا فکرت که او
دین نام و دهایی او نیز نه ۱۴ و او
دین

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در حد
اجماع کند سنی بچوب
برای شدت نفوذی بچوب
سبقت نفوذی بچوب
برای شدت نفوذی بچوب
برای شدت نفوذی بچوب

عقیده اکثری از علما و مشایخ این مذهب است که در هر یک از این اقسام مذکور
در باب اول گفته اند که در هر یک از این اقسام مذکور

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

چهاران سپاه و نفوذ و نفوذ
خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

زیرا که میان هر دو نفر نقطه پیش فرو بالا نیست حاصل این مستی چنان
خانه خراب این حرف را خانه گیر کرده اند شعربدان نمط که اگر
فی اشل شود ممکن به نبرد و این زلفک مهره با فرد آورند و مهره
ایشان از پی نرد و بر او اندازند در خانه مانده و چون موجود
شعر رنگ رویش ریخته از کنگلی به ده که با دین رنگ رویش
ریخته به لون اصل و سیاهش فتنه و همان گونه خود که صلی است
مانده و یک رنگ شده و بازندگان از آن یک رنگ داده رنگ و رنگ
مشوند که از مردمان و رنگی کار آید شعربدان و رنگی کار و اندر دنیا
ریج به نشد زیبا بگرد و نرد و شطرنج به توقع آنکه نرد و چون خاص که
از محمود قمار است فرستادن فرمایند بیت
تا بطیب اینهمه سوزندگان به جانی خود بر سر آن ترک کنند به امید
نرد و بد و بازی نند به همیشه از بهرستان فریه با دآمین تسلیمات
بازندگان این طرف که از صحبت نرد مرد و را مانده اند کعبتین دیده
بر با طواضع صیقلها نند بخت همه حرفیان خام دست آنجا
چون نرد و تخته بنده روی روی بر زمین نهاده آمد مقامران و اوزن

درست بلند به نرد و بازی
نرد و بازی نند به همیشه
از بهرستان فریه با دآمین
تسلیمات بازندگان این
طرف که از صحبت نرد مرد
و را مانده اند کعبتین
دیده بر با طواضع
صیقلها نند بخت همه
حرفیان خام دست آنجا
چون نرد و تخته بنده
روی روی بر زمین
نهاده آمد مقامران و
اوزن

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

نرد و بازی نند به همیشه
از بهرستان فریه با دآمین
تسلیمات بازندگان این
طرف که از صحبت نرد مرد
و را مانده اند کعبتین
دیده بر با طواضع
صیقلها نند بخت همه
حرفیان خام دست آنجا
چون نرد و تخته بنده
روی روی بر زمین
نهاده آمد مقامران و
اوزن

خانان و خاندانها را که
سپاه در محل نفوذ کرده اند
میرزا در روی کار و نفوذ و نفوذ

امید دارست که از خراش و جراحت آن حرب محفوظ ماند شع
کصاحب جسته من سخم شش^{۵۹} پیمیت براحتی سردمانی^{۶۰} هر که
آب در گلی دار و عاقبت در زلتی افتد صاحبی باید که اورا تنگی
کند و هر کجا بشیرست البته شرع لازم است خیری باشد
که شتر اورا خیر بیند اگر بنده صد گناه کرده است و یک خدمت
بجا آورده عین عاطفت بهم بران حق خدمت باید گماشت
تا بیاصل نظر نیفتد شع^{۶۱} زهر چینه بسر مار در پ^{۶۲} در سر او
مهر و هست آن نگردد ایمن تری افنی بعین قیج^{۶۳} الی عینه نظر
گذر تملالا^{۶۴} حرفی که سرشین شفاعت ست سه خال دارد و
آن سه ابر سیاه است برای کشین آتش هفت دوزخ هر که
سایه کشین آن ابرهاست مصرع تجلی من ندی ربی کو جا لور^{۶۵} خال
خدمتگاری که در آفتابهای نفسان سایه کرد و در بنال مخدوم و دیده
مصرع دلائل خاک عنک^{۶۶} ظل ذاک^{۶۷} برو گری کردن اگر چنان
نیز اثر مهرست اما این مقصد از آخر روشن ست که جمیعت
حشمت خورشید چون که تافته گردد و ذره سرشته را قرار نماند

امید دارست که از خراش و جراحت آن حربه محفوظ ماند شعری
کصاحب جسته من سهم شن پیست براهه فی سردمانه هر که
آب در گلی دار و عاقبت در زلت افتد صاجی باید که اورا دیگری
کند و هر کجا بشیر است البته شر لازم اوست خیری باشد
که شر او را خیر بیند اگر بنده صد گناه کرده است و یک خدمت
بجا آورده عین عاطفت هم بران حق خدمت باید گماشت
تا بیاصل نظر نیفتد شعری ز هر چه بنیسه بر مار در پد در سر او
مهر و هست آن نگردد ایمن تری افنی بعین قبح الی عینه نظر
گذر تملایا حریفی که سرشین شفاعت است سه خال دارد و
آن سه ابر سیاه است برای کشین آتش هفت و درخ هر که
سایه نشین آن ابرهاست مصرع تجلی من ندی ربی کوجه اور و با
خدمتگاری که در آفتابهای نفسان سایه کرد و در بنال مخدوم و دیده
مصرع دلا شفاک عنک کطل ذاکم و برو گرمی کردن اگر چه آن
نیز اثر مهر است اما این مقدار آخر روشن است که جمیت
چشمه خورشید چون که تافته گردد و دره گشته را قرار نماند

باشد اساس خصوصیتی ننهند او داند هر که از مال و ثروت در اعلی
 سازد و در نهایت آن درک اشغال است شعری در بی با یکیم
 ولم یعده به قد ترا خرمی تحت الدرک به و جا یکیکه شفا عتی خلایق
 شرع کنند از نور دیانت پنبه و رگوش بسیار پنهان و در گشتن می چون
 گوش تلخ و دهن بود تا هر زیانکاری خود را دوست و پای بسیار نهند
 و گوش خراگ نشود شعری سیری الرحمن سمع الاذن و کما فی
 انهم لم یدخل بصر اید روشن گردانیده می آید که ظلم تو فکر آن تا که
 بر درویشان روشن ضمیر بسیار شده است و مظلومان در آن ظلم
 هر یک چون چراغ بیوه زن نه خورده و نه زغده که اگر شعاع سوز خوش باز که
 حراره زبانی روشن کنند از باد و برت ایشان در دم گشته شوند
 بیدار گران چنان پیر باد گشته اند که اگر در خانه بیوه زنی چراغ
 روشن می بیند بیخوابی که نفسی بزند شعری بعین المصطفی
 مصباح الایامی به که مصباح الیه قری الایامی به که مصباح الیه
 منصف متجری بر شریعت شهنه کرد که عین عدل را در اس هر چه
 تمام تر خواهد داد و او همه گوش ظلم را از روی زمین پاک ثبت تر از روزگار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

✓

ماہنامہ نیا کراچی
۱۶ نومبر ۱۹۶۱ء

بسم الله الرحمن الرحيم

2

دانش فضا و احوال و احوال
بغضب و احوال و احوال

نام از نشانه که ابرو را می کشد
نام از نشانه که ابرو را می کشد

دینکوی شادان از نشانه
دینکوی شادان از نشانه

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

سنگ بیدار که بخروش رعد میگفتند که غنیم غضب خدای در علی اس
طالمین کثیر از صد ستم و عواصفت تعدی در پناه محکمه عدل بی اس
خواهند ماند شعری که بگری پس ازین دیدیه مظلوم چو ابر پخته بخند
لب طالم هوای چون برق آتشفشان طاول قوی بازوان
در از دست ازان در از ترست که انقطاع آن در حد زبان شراح
تواند بود و گفته احتمال محتمل گران سنگ ازان گران تر که نمیزان
عدل فکرت آن بیت خنجر را بتواند ساخت شعری قلوب
البر ایا کسرت من شد اند که کما بوقوع الصخر عدل القواریر چون
زمان عدل که جبل است بر قبضه انصرت اعدل الامرای داده اند
دست زور آوران تعدی را چنان محکم بر میباید بست که از پس کسار
پنج نیز وی ایشان بیکار شود و از فیض نامشروع و طیش ناجائز
معوکل گردند شعری ایشان چون دل خلق بناخن کنند
خون دل شان زناخن آید بیرون و فرس آن آسمان مشرف
ازان بالا ترست که فانی و عطف دعا گوئی آنجا لایم افتد آنا این
بساط حدیث بنا بر انبساط قدیم گسترده شد بقدم سفیر از سر این

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

دانش فضا و احوال و احوال
بغضب و احوال و احوال

نام از نشانه که ابرو را می کشد
نام از نشانه که ابرو را می کشد

دینکوی شادان از نشانه
دینکوی شادان از نشانه

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

بسیار از نشانه که ابرو را می کشد
بسیار از نشانه که ابرو را می کشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

باطل و ریب را وقت دید طغیانه
 زبیر بخش تا مفتح کردی بقصد بغیانه
 سبک کردی نظامی و ختم تو را در
 آید بر این خلق تو مفتح و دیو خراب را بد
 رساند تو بسندگان و دیوانه گان چه منفرد
 و زوران بزرگ بران کلام
 وزیر بخش خواران از زنجار تو مفتح
 مفتح غلبت و منید و دل تو برب
 مفتح فرم بشود و دل تو برب
 پیش است و شادان
 در آستان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

علی رضا بیگم کو درود و مبارکباد

[illegible]

کسر در سید اگر چه در این کتاب
 از بیار عربی است لفظ وجود ۴۴
 که برین بده واجب بود در کتب لغات
 است که نیست و بخشش غیر واجب
 از کثرت لغات همیشه در این کتاب
 و جزو این حق است و در این کتاب
 زیادت خود در این معنی حضرت حج را
 حضرت در خود در این معنی حضرت حج را
 تجویز است لکن بعد از آنکه در این کتاب
 کس که در این کتاب است لکن بعد از آنکه
 باقی معنی است و کثرت

[illegible]

۱۰ بیاد نه از کت است
 ۱۱ خدمت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۲ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۳ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۴ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۵ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۶ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۷ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۸ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۱۹ کت بر کت از ده لفظ از ده
 ۲۰ کت بر کت از ده لفظ از ده

بیرون میداد که همانا دولتی است زاده مخدوم زادت دولتمه و آن اودیتی
 است از پرتو غیب بضیبه خاص رسیده و بر رسیده شد که هنگام آتش
 رسیده است که نداد فاکو همین باذن اهلین بگوش اولیای آن دولت
 رساند که بدولتمندی و بختیاری با بختیار شود و بر تخت زانو زند و بخت
 نیکش این دعا گوید بیت شرق الی ذی الجده و الحمد دولتمه به علی
 ركب الاسلام الالباب و از نوای منصوص می افتد که بگوشتها
 جمله ارکان دولت رسیده است که جدید بختیار صاحب دولتی عظیم
 و شمع دولتش از و دمان ملوک گران بیت و فی ثرمان اسی
 کل کرم به و الیه که و و عمل شمع به آن سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 که بیت لوکان یکتب شمع سن ندایا پسیل ابراع کمار من طال
 گوئی که ایشان آب صافی بوده اند که از سر مار گزشته اند و خلاص
 طینت ما از ایشان باقیمانده و آب حوادث آب و گل مار خشک
 گردانیده و ازین بے آبی دروغمانند خلاص حوض پاره پاره شده
 ولیکن امید و ارم بیت که گرباشد از آسمان فتیاب به بچو که
 رفته است باز آید آب و بدین تیر نیاید نگار بیت که خد متکار

۱۰ ارکان لفظ دولت و کت
 ۱۱ و از برای بختیار لفظ دولت و کت
 ۱۲ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۳ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۴ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۵ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۶ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۷ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۸ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۱۹ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ
 ۲۰ دولت لفظ عظیم و برای شمع لفظ

۱۰ تمام بزرگ کرد و در کت از ده لفظ
 ۱۱ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۲ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۳ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۴ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۵ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۶ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۷ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۸ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۹ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۲۰ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند

۱۰ آب و گل و برای شمع لفظ
 ۱۱ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۲ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۳ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۴ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۵ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۶ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۷ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۸ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۱۹ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند
 ۲۰ و برای سائل نوازان و یاد لانی بوده اند

دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فزوالده هر
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضح بر زمین می آرد
 و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرستد و تر و تاج
 و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن
 ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
 نیلی فلک را فرو دیکشد بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
 چو پیش دیده پرست سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
 کنار است بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
 قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجاصل آید و بخت منوره نیکبانی
 بیت گو که پیدا شود از ختم پاکت باری که شود منع و درویش
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را بنشیت ایشان تسلیم نمیدانید
 که آن راحت رنج گردد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود و
 حسی به عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هرگاه مرد و نیز
 شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

برای جمعیت فلفله در جگر
 اختر سعد که بر پیوسته فلفله در جگر
 و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرستد و تر و تاج
 و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن
 ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
 نیلی فلک را فرو دیکشد بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
 چو پیش دیده پرست سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
 کنار است بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
 قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجاصل آید و بخت منوره نیکبانی
 بیت گو که پیدا شود از ختم پاکت باری که شود منع و درویش
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را بنشیت ایشان تسلیم نمیدانید
 که آن راحت رنج گردد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود و
 حسی به عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هرگاه مرد و نیز
 شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

فلفله در جگر
 اختر سعد که بر پیوسته فلفله در جگر
 و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرستد و تر و تاج
 و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن
 ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
 نیلی فلک را فرو دیکشد بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
 چو پیش دیده پرست سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
 کنار است بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
 قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجاصل آید و بخت منوره نیکبانی
 بیت گو که پیدا شود از ختم پاکت باری که شود منع و درویش
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را بنشیت ایشان تسلیم نمیدانید
 که آن راحت رنج گردد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود و
 حسی به عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هرگاه مرد و نیز
 شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

فلفله در جگر
 اختر سعد که بر پیوسته فلفله در جگر
 و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرستد و تر و تاج
 و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن
 ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
 نیلی فلک را فرو دیکشد بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
 چو پیش دیده پرست سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
 کنار است بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
 قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجاصل آید و بخت منوره نیکبانی
 بیت گو که پیدا شود از ختم پاکت باری که شود منع و درویش
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را بنشیت ایشان تسلیم نمیدانید
 که آن راحت رنج گردد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود و
 حسی به عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هرگاه مرد و نیز
 شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

چو عروس راکنی شاه به زن کردی و آن عروس شاه مست +
 اگر چه در فراش بزرگان بانسب و سخن گسری کردن از مصالحت
 دورست ولیکن محراب خد و عصمت را هر چه تعلق به پرده نصیحت دارد
 پوشیده نباید داشت بیست دوست بنود آن کسی کردش
 و یاز ابلهی به از تو پوشد گفتنی و گوید پوشیدنی چه صلاح
 هر دو بود گفته شد اکنون دعا یکم برای هر دو صلاح صلاحیت دارد
 گفته شود بیست یارب که گنج بمیان هر دو به جز مهر و موافقت
 همه وقت آیین به عرقه دام و نسبت تاج و پادشاه اداء نعم
 حیات تا الف قرن به علی الاقلاک فرض لا محاله به دعا و کج و حب
 فی کل صدر به کبسم الله فی صدر القبالة به تا وینار زر و ام شمشیر
 و در حد شام مغرب شود و زرد و از ده ماهی هلال در میان شهر درست
 کمالی گردد و خزائن اموال ملک التجار بنده خاوند و جهان مال مال باد
 و سیارات سپهر شام در سود و فزای و سوادهای هر صبح هر
 بروشنای شعور محمد مال همه مال به الانی آلا را نه
 ملک الولا به خدمتکار کمینه حسن مضارب که از خدمت مخدوسه

و علامت شمس در دام
 هر قدر وقت در دام
 خط تاج و پادشاه
 حیات تا الف قرن
 فی کل صدر به کبسم
 و در حد شام مغرب
 کمالی گردد و خزائن
 و سیارات سپهر شام
 بروشنای شعور محمد
 ملک الولا به خدمتکار

۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰
۱۲۰۰ دوس خط شاه در ۱۲۰۰
فراش خط شاه در ۱۲۰۰

۵۲
نقشہ انگریز فوجوں کے

金

10

10

今

1000

32

10

2

...

19

لا تفتن

بال پیوسته با کمال یافته است بعد ادای فروض خدمت عرضیه
 میدارد که سوداگری چند سیه کز مزاج از سفر دریا مایه حاصل
 کرده بودند و سوی مغرب رفته همه شام و حبشه و ترک را بار بسته
 و نامی مصر و ده آن را سیه کرده اکنون سوی دلی که سودا عظم است
 آمده تا این سودا را نیز با همه هندوستان بشویند و بروند و عرصه
 چین و خطاراسیه کنند این ممالک خود دریا را رسیت که ع خواص
 لیس یدرک غوره بدان آب که ایشان در آمده اند البته کار خود را
 آب خواهند داد و همه خلق را پاک بخواهند شست چون درین شهر
 ضریه جوی زری ست که میرود درین جویای ملک التجار اگر ایشان
 خواهند که بطریق آشنائی در آیند آنقدر آبروی شان
 بجایه میاید داد که باروی شسته زر کافی توانند گوش نمود که هر چه
 زودتر طرغی شوند اگر کار خود را آبی در وانی بنید باند آب لطیف
 در درون رودهای خرد و بزرگ در روند و خرابی در بنیادهای قدیم
 اندازند همانند و نیست که نامه نام ایگی زیرا که اعمال خاشاک دارد
 خود را مرکب ساخته است و هر جا که هست برکت کرده شان میگردد

[illegible]

کشته فکر نیست که در بخت
 کشته غم و در آید بخت
 بیا که ترقی طالع و بخت
 چنانکه گویند غفلت خانه بخت
 افت بخت بخت بخت بخت
 معرفت و بخت بخت بخت
 عباد و بخت بخت بخت

R

از ان مهمانان افشوس خوار چنچین فریبی با شباع نخورد و از ان
 داروی ترچون مایه صلی که ماده حیات بود بیرون گرفته زر کے کہ ہمہ عمر
 برز و روی ہلے بسیار وجہ کردہ بودم و تنگہا می کہ در گردن کن
 ہزار صرب روز کار بر نقرہ تھا خورده آنہمہ بدورات را در و در امن
 ایشان ریختہ گوئی کہ آن ہر دو تیز سے زبان ^{۱۱} و زبان تیز را یکی کرد
 و مقراض طراشی ساختند و بجایہ قرض کردہ من سکین را بریدند ^{۱۲}
 قوے بریدن گرہ گشتہ علم پد مجھون گرہ قلم گرہ کرد قلم بد کیاہ ^{۱۳}
 صحت بر شش ہلال ^{۱۴} رسید چرم بدرہ اشکافند کہ گوشہ تنگہ ^{۱۵}
 از سر برہ نمودہ شد سے چو ان ہلالی پہلوی بدری و مانند آئینہ
 ہمہ دروغ ہماراست ماننا پیش می آرند کہ طبع بضرورت قبول کند
 اگر رجوع بدیوان شرع کردہ میشود پیش از گلبانگ سنگ زرگون فاضی ^{۱۶}
 چنان کرے کنند کہ قاضی کلمہ شہادت نمی شنود و از سکہ عدلی مہر بر ^{۱۷}
 امیر داور برنجی می نہند کہ حق نیکوید از گران سنگ کوہ را مانند سخن ^{۱۸}
 نزدیک ایشان با دست آن زر از ایشان نتوان کشید مگر فرمان ^{۱۹}
 صاحب قوی کہ بساعت زر از سنگ جواہر از معدن بیرون کشد

نقطه هفدهم در بیان علی دکان ۱۲
نقطه شانزدهم در بیان علی دکان ۱۳
نقطه هیجدهم در بیان علی دکان ۱۴
نقطه بیستم در بیان علی دکان ۱۵
نقطه بیست و یکم در بیان علی دکان ۱۶
نقطه بیست و دوم در بیان علی دکان ۱۷
نقطه بیست و سوم در بیان علی دکان ۱۸
نقطه بیست و چهارم در بیان علی دکان ۱۹
نقطه بیست و پنجم در بیان علی دکان ۲۰
نقطه بیست و ششم در بیان علی دکان ۲۱
نقطه بیست و هفتم در بیان علی دکان ۲۲
نقطه بیست و هشتم در بیان علی دکان ۲۳
نقطه بیست و نهم در بیان علی دکان ۲۴
نقطه سی و یکم در بیان علی دکان ۲۵
نقطه سی و دوم در بیان علی دکان ۲۶
نقطه سی و سوم در بیان علی دکان ۲۷
نقطه سی و چهارم در بیان علی دکان ۲۸
نقطه سی و پنجم در بیان علی دکان ۲۹
نقطه سی و ششم در بیان علی دکان ۳۰

[illegible]

R

۴
آنجی سیدل قیقات آنویس
آرینیم پور دوات شکی نیجی شری
۴
خبر احمد ۱۲
نقد ماه ۱۲

ویرای کیمید نفوذ مال از پی
 ویرای نفوذ در درم بر یک عین نفوذ
 سواد بر یک حسن نفوذ
 قرض نفوذ

وحيث شئت وبرا او غولف و شين
و بار بزي مال غولف و شين

فرض دوام و دوام نیست
و با فرض نفوذ شود و مال
فدا کرد مال غنیمت و مال
بکلیه بازند

[illegible]

آنچه خورشید در کیسه صفر در انداخته اند که ماه نجم به نجم به بیت المال
برسانم ^{بیت} لوکان نقص در هم من عینه به رایت فلک
من سواد اعین به نیده ^{هم} این قرض با قطع حسان میاید
بدان نیست حسن که خداوند حسن فرموده است و اقرضوا الله قرضاً
جسماً بیت زین خواسته روی را ترش و ام مکن به دانی بهمت
چنانکه شورش به بنو ویدان شاه الدیان در دوام دولت و قوام
حسنت باد آیین صرع نهیت در زاون نر زنده نسبت بهمان
بهیت ^{بیت} انوال ملک یا و الجبرید و مساوتة الجبریدة لا سجد
بر بنی ربنا خلقا سعید ^{بیت} ابو بطن هر و الابن جید و ولادت
جسته و له عزیز را و عزه و جبر الدین بشیر تلج بهجت باد مهر
مازم امهات امور و اخوات دولت کار فرمای همان و سرور
بابی القاسم و اولاد ^{بیت} جمهور دوست ترین اخوان ابو بکر بنوا که
بیت تلج دولت ^{بیت} بسیر سیر اند و جد و الا پدرت میخواند
سلامی مهر انگیز تر از شفقت فرزند و تحفه و لکشمی تر از دوستی
دلبنده بالغ بالغ تلخ میکند و بهیت نهیت ^{بیت} صر جان خود را با جوا

[illegible]

این کتاب را در روز دوشنبه اول ماه رجب سال ۱۲۰۳
 در شهر تبریز به خط خود تحریر نمود
 محمد علی قزوینی

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

میں نے اپنے دل سے یہ بات کہہ دی تھی کہ میں نے تم کو
اپنے دل سے بہت محبت کی ہے۔

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
روزنامه رسمی
شماره ۱۳۸۵
تاریخ ۱۳۸۵/۰۵/۰۵
صفحه ۱۳۸۵

این دعا تا میفرستد بیت یرتبه السعاده فی المعالی به
 و فی اوصاعه منهاد ایه به لوی بیش بها که ازان در یابی لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که ازان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب منجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گردد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و در یاک تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدن طایف فرخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و دران زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی فال نیکمانی برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه امیر بنا احسن و در بنا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسی آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه در ریاض بنور امیر عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا که در این کتاب است

این دعا تا میفرستد بیت یرتبه السعاده فی المعالی به
 و فی اوصاعه منهاد ایه به لوی بیش بها که ازان در یابی لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که ازان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب منجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گردد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و در یاک تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدن طایف فرخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و دران زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی فال نیکمانی برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه امیر بنا احسن و در بنا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسی آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه در ریاض بنور امیر عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا تا میفرستد بیت یرتبه السعاده فی المعالی به
 و فی اوصاعه منهاد ایه به لوی بیش بها که ازان در یابی لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که ازان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب منجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گردد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و در یاک تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدن طایف فرخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و دران زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی فال نیکمانی برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه امیر بنا احسن و در بنا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسی آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه در ریاض بنور امیر عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا تا میفرستد بیت یرتبه السعاده فی المعالی به
 و فی اوصاعه منهاد ایه به لوی بیش بها که ازان در یابی لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که ازان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب منجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گردد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و در یاک تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدن طایف فرخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و دران زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی فال نیکمانی برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه امیر بنا احسن و در بنا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسی آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه در ریاض بنور امیر عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

الحمد لله

زلف و سرود و مدح و مجاز نیست «از حق
 مطلق شنیدن سرود و مدح و مجاز نیست
 مطلق شنیدن و بلکه دل از راهی نیست
 فاعل ص و شنیدن و مجاز نیست
 ز حالت مشایخ نیز در شعر و مدح و
 مدح و سرود و مدح و مجاز نیست
 همین که در حق شنیدن سرود و مدح و
 مدح و مجاز نیست کسی که در حق شنیدن

چهارمین لفظ

جان را از جگر

تنگی شش در

تنگی شکم و جگر

جگر خواننده لفظ

فرد خواننده لفظ

درباره لفظ

فرد خواننده لفظ

درباره لفظ

فرد خواننده لفظ

درباره لفظ

و جمع اصحابه خد متی که ساکنان درون را از جان و دل بخوانند
و عبودیت که جگر گوشگان نزدیک دل را و صد نشاند رساننده
و بر سر آن خواننده دوستان باز خواند کرده می آید که خواننده
چند انیده تر از باد گلشن خوشتر آید تر از زباده روشن خانه چشم
بنده را از روی مردمی نور داده اند و بخت زنجیر شدن قدم
آن مردم و دیگر چشم در راه نماده اگر آن ماه روشن جبهه برج و بار
شرف حضور بخت قری باشد که میان این خشم مسعود بازویا
سعادست مسو ش آمد و بر سر که در خانه دوستان بدستی ناظر گرد
پیش آن که نیم بهم با و نوزاد گونه که باشد و پر دین شرف ماه و
آرایش پر دین همه و لها بهر ای مستعدی بخت شافنده
بچپان با جمیع قلب برین جانب می باید خرامید تا اگر دوستی
در سینه نمی حصار شده است و دل را در بند آن داده و
فنج پدید آید بخت اذاجیم الهموم علی فواد و پدید آید
زوی الوداد و بدین گونه که آن کوه علم دارد هر دلی که آهینین تر یا
جذب تواند کرد چون بدان جاذبه محکم همه و لها را سوی خوش کشیده

در سینه و جگر و در سینه و جگر
که در سینه و جگر و در سینه و جگر
تو لفظ آید و در سینه و جگر
سعادست و در سینه و جگر
پیش آن که نیم بهم با و نوزاد گونه که باشد و پر دین شرف ماه و
آرایش پر دین همه و لها بهر ای مستعدی بخت شافنده
بچپان با جمیع قلب برین جانب می باید خرامید تا اگر دوستی
در سینه نمی حصار شده است و دل را در بند آن داده و
فنج پدید آید بخت اذاجیم الهموم علی فواد و پدید آید
زوی الوداد و بدین گونه که آن کوه علم دارد هر دلی که آهینین تر یا
جذب تواند کرد چون بدان جاذبه محکم همه و لها را سوی خوش کشیده

لفظ شکم
کینه
دول و بر
سنگ لفظ شکم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

ع چو مشک تیز کار و عطسه و زبانی چکاندن و نهم نام پوست باز کرد
بعبارت مشک آگین عذران معاقبه در پوست پیوست و نهم نافه
درون پوست بطیبت پوشیده آن بپوست روی بسته میگردد
گوی غتاب بنده بوی سیر بود که بران سوی شتافت و از ان
روایح اخلاق بیادش آن بوی مشک رسید که آن بوی سیر را
فرو و پوشیده که مبین خلوص المسک بعرف چین عرب
بماستند نهب ارواح نهم بهر بار که نافه از ان خلق حسن و بی پرو
میداد مشک در پوست نمی گنجید و هر دم که مشک از ان حسن خلق
حکایت میگفت بوی نافه از پوست بیرون می آمد من نیز از ان
طینت پاک که در طیب کل بهشت است لطیب سخن میگفتم و پوست
از سر نافه باز میکردم خود نافه خام پوستین را چه یاری آنکه از ان
محاسن طیب دم تواند زد و یا از ان شامل معطر شمه بیرون تواند
انقصه آن نامه چون تعویذ مشک حامل کردن جان ساخته اند
ع داخل فیه الغزل من خط ابروی الغرض بنده را از تحریر
معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود و میان شیر زندگی جیسا

عده و افعلی که در ضمن این رساله از حفظ اینها که در کیفیت ۱۲

[illegible]

در آن روزین
 صاحبک از دست
 قوی شوند و پیر
 میسرند و از این
 اینک میسرند و
 هر چه بود و
 از این روز
 و دست پیر
 صاحبک میسرند
 هر چه بود و

[illegible]

9

۵
پیشکش نقد و اقساطی ہر ایک کے لئے
بہترین اور سب سے زیادہ
برسرِ فائدہ

2

دولت و ملت

شماره ۱۱۱

حساب و کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

مجلس شورای ملی

...

کتابخانه عمومی

...

سبحان ربك رب العرش العظيم

چرخ طلسم تیر برتر رسیده کلاه سرس برفرق و در فرق گسترانیده
شعر محمد شریف الانام و دینیه چمن کل ادمان الخلاق
برای محمد شریف رانام و دینیه و شرف شمس و دینیه و ادیان نیز رانام و دینیه مترادف ۱۲
اشرف پند بت شوق و فراق بنده خسر که از جمله دوخوان
شرف الدوله است خدمات حساب که قلم حساب در رقم آن هرگاه
برای حساب لفظ حسابی اعتبار ۱۲
تواند کرد و تسبیحات بشمار که عقد محاسب شماران را بدست
راست نتوانند آورد با وفور اشتیاقی که شرح آن بحروف لاغر صلیب
نویسد تبلیغ میکند و همواره آن ذات را بفتح قلب علو میخواهد
حصول شرف دست یوس و دست یوس شرف که از اشرف
امانی ست از شیون هلاک فراق و ایمنی ست از رشفت عبرت
استیاق با حسن حالات و اسرع ساعات میسر و مبشر باد
ع بفضل الله ذی الفضل العظیم نسبت از علم فضل تنظیم
سلک غرض در معنی آنکه خدمت مجلس مولانا امام بحر الفضا
نظام الملة والدین موصل این عقد منتظم نظم الله عقود امور نظام
جواهر معانی و افروخت وید منتظم علم ولایی مشوره فقہ حقیق ایشان
در دریای جون شهر دینی که تیراب غزلش و جبه وار لغباد و از میان

عقلمند شیون و ما یافزار سے حکم و فرمان و کرم ۱۲

[illegible][illegible]

[illegible]

صاحب السیف و القلم
صاحب بیق و قلم ۱۲
صفرو

فضل اگر ۱۲۱۲
ایام با فضل منسوب
و اینها و منتهای
و ادب جمیع این است
و جمیع اینها از
کشف اللغات
مفرد و مرکب
و مفرد و مرکب
و مفرد و مرکب

فقد مر بهر فلفله
مشتق از مشتق و
بر اسرار و
فدا افتاد و در راه



۴
حضرت غفر له
عبد الوهاب بن عبد الوهاب

فصل فی بیان احوال و حال

2000

100

۱۰۰

10

مجلس شورای ملی

10



بہارِ حیاتِ نغمات

三

شیخ نفعیہ
پیرست
پولاد

فقط بنیاد و کتب

✓
✓
✓

صحنه مکرمه که طویله گوهرش توان گفت رسید گوئی که شهب
غبار ملکی بود که مصرع بر دیده گذشت و دیده آسایش یافت و آواز
اطماع مضمون قلب مجنون در جولان آمد زکری در استحکام رابطه محبت
ارتباط یافته بود و قالب افکار گسته را بر ربط حیات ابدی بر ربط
هر چه محکم تر از زانی داشت چیت من که با شتم که زخم لای محبت با تو
آزان کرد و سپ تو کشید خاک بچشم پندار ستاده خاص رو کرده نورید
که هر دو ماده لطافت اندر میانید یکی با قیمت و یکی ب قیمت گیتی که خط
نخستین بر پشت دارد ب قیمت است آنچه گریان و مهربانی قیمت در
از آنجا که با تو محبت بند از زمین جمع کم آب بنیخورد خسته تا از عین غنچه
نعل نهد و باز بجهت روان کنم آتای این عقل بانگ بر من زد که ای
بے ریاضت که هر بر یا باز فرستادن از ره نباشد پس این خط که
در روانی سپردی آن بادا تواند کرد پیش آن هرابط پیشکش کردم که با

شہسوار دین نصیر الحق تو نے
چون شوگر است زین لرزد و چو تن
درگزشتن بلیاب سوری تو نے

کز تو نصرت هست دین و داورا
خشم کز آهین کند بنیاد را
برگ گل خواند سیر لوط لاد را

[illegible]

CALL No.	19150234	ACC. NO.	14488
AUTHOR			
TITLE	الحجاز خسروی		
	(ادب و دین)		
29 APR 1948			
THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE			



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

